



راز و رمز
نویسنده

علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی

شناسنامه

راز و رمز نویسنده	نام کتاب:
علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی	نویسنده:
یکم	نوبت چاپ:
علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی	طرح جلد:
خیریه المهدی (عج)	ناشر:
حمل ۱۳۹۲	تاریخ انتشار:
۱۰۰۰ جلد	شمارگان:
صلواتی	قیمت مصرف کننده:
مهر حیب، هرات - افغانستان	چاپ:
www.Montazar110.com	سایت:
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.	



پول فروش این کتاب بلا حساب از طریق خیریه مهر
مصرف خواهد شد.

فهرست مطالب

زندگینامه الف

مقدمه ۱۵

بخش اول

چرا به تحلیل می‌پردازیم ۱۹

سرمايه‌های نویسنده ۲۴

بخش دوم

وسيله‌ای رازبار ۲۹

گونه‌های زبان ۳۲

برخی بایستگی‌ها ۳۴

ویژگیهای تحلیل خوب ۳۸

مؤلفه‌های یک مقاله ۳۸

گامهایی ضروری ۴۳

ضرورت طرح و روش‌گزینی ۵۳

فصل‌بندی ۵۶

فهرست رهنما ۵۷

بخش سوم

رازها و کارها ۶۱

الف - مقدمه ۶۱

باء - متن یا نمای محوری ۶۳

اول - تعریف ۶۵

دوم - تعیین جغرافیای موضوع ۶۷

سوم - معرفی ارکان و مؤلفه‌ها ۶۸

چهارم - ابعاد ظریف ۶۹

پنجم - پیشینه وجودی و تاریخی ۷۰

۷۱ ششم - علت یابیهها
۷۳ هفتم - شناسائی و تبیین معلولها
۷۴ هشتم - ارزش یابی
۷۵ نهم - ترسیم پیوندها و رابطهها
۷۷ دهم - راه و روش شناسی
۷۸ یازدهم - ابزار شناسی
۷۸ دوازدهم - برهانگرایی
۷۹ سیزدهم - شرایط سنجی
۷۹ چهاردهم - شناخت بدل سازندهها
۸۰ پانزدهم - شناخت هم عرضها و هم زمانها
۸۱ شانزدهم - شناخت سهم برندگان
۸۱ هفدهم - رعایت انصاف و موقع بخشی
۸۲ تذکری ثمر بخش
۸۲ طرحی از نتیجه
۸۴ واریسی و ارزیابی

بخش چهارم

۸۷ متممها
۸۷ بخش یکم - در رابطه با پرورش مطلب
۸۸ الف - روش پرسشی
۹۳ باء - روش استشهادی
۹۳ جیم - روش مقایسه‌ای
۹۴ دال - روش توصیفی
۹۶ بخش دوم - نشانه گذاری
۹۷ یکم - نقطه (.)
۹۷ دوم - دو نقطه (:)

- ۹۸ سوم - کامه (،)
- ۹۹ چهارم - نقطه - ویرگول یا نقطه بند (؛)
- ۱۰۰ پنجم - گیومه یا علامت نقل (« »)
- ۱۰۱ ششم - نشانه پرسشی (؟)
- ۱۰۲ هفتم - نشانه تعجب (!)
- ۱۰۲ هشتم - خط فاصله (-)
- ۱۰۳ نهم - نقاط تعلیق (...)
- ۱۰۳ دهم - هلالین ()
- ۱۰۴ یازدهم - قلاب []
- ۱۰۴ دوازدهم - ستاره (*)
- ۱۰۵ بخش سوم - برخی بایسته‌ها
- ۱۰۵ یکم - صفحه‌عنوان
- ۱۰۶ دوم - فاصله‌گذارها
- ۱۰۷ سوم - شماره‌گذاری‌ها
- ۱۰۸ چهارم - پاورقیها
- ۱۰۹ پنجم - نقل قول‌ها
- ۱۱۰ ششم - ضمایم و تعلیقه‌ها
- ۱۱۰ هفتم - فهرستها

در گذر زمان و جهان هستی گاهی از سوی خداوند نوری تجلی می‌کند، تا آیتی از آیات حق و حجتی بر خلاق باشد، آنچنانکه حق ایشان را محض ستایش خویش برگزیده و صناعت فرمود. دل و جانشان را از هر آنچه جز او ست پاکیزه ساخت، تا همه‌ی غوغا و هیاهوی ایشان را شور عشق خود گرداند، خلعت بندگی بر تامتشان پوشید و تاج ولی را افسر شان ساخت. دست حق از این آستین بیرون فتاد تا دست گیرد افتادگان را و چراغ راه باشد گم گشتگان را.

پس درود خدا بر ایشان که پاک آفریده شدند، پاک زیستند و به پاکی جان شیرین را به جان آفرین تسلیم داشتند. در او فانی گشتند تا برای همیشه بر تارک هستی باقی بمانند. و علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هر وی عبد صالح خدا، سوخته‌ی در عشق و معرفت حق و پیام آور عبودیت که خدای منان او را به امت محمدی هدیه داشت یکی از این برگزیدگان بود.

بلند همت بود و بر بیکرانه‌ها چشم داشت. با همه‌ی هستی اش کوشید تا پا در جای پای اسوه خلقت نهاده، دست بر اوج افلاک رساند و از عالم بالا گوهرهای عشق و معرفت را خوشه‌چینی کرده و چون سحاب رحمت سینه‌های تشنه را آبیاری کند. خلقیاتش چنان متأثر از فرامین الهی و والائی‌های علوی بود که فرموده‌ی: (تخلقوا باخلاق الله) را مصداق عینی بود و معبود خواست که به مقام (ولی الهی) کشاندش فرمود: «عبدی اطعني حتي اجعلك مثلي».

مولایش جام سقای عشق و معرفت را به تمامی در ساغرش ریخته و جذبات عشق الهی عنان از کفش برده و ریشه‌ی انانیت را در وجودش خشکانده بود. از خواص و مقربان ساحت دلدار بود، اذن دیدار داشت و جز به امر ولایت عامل نبود. هنگامی که پیمان‌اش لبریز می‌گشت با محرمانش از اسرار مکاشفات و مشاهدات و ملاقات‌های با موالیانش و خدمتگراری ملائیک تحت امرش راز می‌گفت.

احاطه‌ای باطنی بر علم داشت، چنانچه بدون مقدمات درس می‌دانست و در مسایل مشکل جایی که دیگران پای در گل می‌ماندند، کلید حل مبهمات بود. خلاقیت بی‌همتایش در نظریه‌پردازی از ژرف اندیشی اش جوش می‌گرفت و می‌فرمود: «انسان می‌بایست تا پنجاه سال بعدش آینده‌نگری داشته باشد» و خود نیز برنامه‌هایش را بر همین محور بی‌ریخته بود و شناخت شخصیتش را تا پنجاه سال دیگر ناممکن می‌دید و آثارش را متحول کننده‌ی جهان و این همه را از عنایات و کرامات معصومین علیهم السلام می‌دانست. هر چه گفت کرد و هر چه کرد، شد. عمل مجسم بود. آزاد شده از اعتبارات سپنجی و بر جایگاهی وحدت بخش تکیه داشت و

می فرمود: «عمر خود را به گونه‌ای گذرانده‌ام که هرگز برای آن پشیمان نیستم و حسرت بهتر گذراندن آن را ندارم و همیشه بهترین‌ها را انجام داده‌ام»، از قفس رسته و بر شاخسار درخت الا هو بنشسته بود تا خلیفه‌اللهی را تاجداری کند و می فرمود: «لا اله الا الله گفتن دیگر باشد و لا اله الا الله شدن دیگر».

تمنای خواستن‌ها در دلش مرده و ساده زیستی و قناعت، بی‌نیازش ساخته بود. هستی داده و هستی ستانده بود. از عالم قلب تا انتهای عالم روح پرکشیده و به ولایت تامه‌ی محمدی (ص) نایل گشته، روحی مجرد بود و آنگاه که جذبۀ الهی وجودش را در می‌نوردید، ساعتی چون جسدی بی‌جان از عالم ملک سر برکشیده تا لاهوت می‌خرامید، سیرش محبوی بود که هر سالکی را نشاید. خوش گوارایش و گوارای هر رهروی.

در مسایل دینی بسیار غیرتمند و در شؤونات زندگی دین محور بود. دوستی، دشمنی، شادی، غم، خنده و گریه‌هایش برای دین بود و تمام نگرانی و دلهره‌هایش از جنس دین بود. به رعایت حقوق دینی با دقتی ویژه اهتمام داشت و با همان دقتی که به رعایت حقوق خداوند (عز و جل)، قرآن و عترت توجه داشت به حقوق اجتماع و مردم اهتمام می‌ورزید و با وجود انبوه گرفتاری‌ها حتی از حقوق حیوانات نیز غفلت نمی‌ورزید.

نفس پروری در نزدش عفن و پلید بود و همگان میهمان سفره‌ی تواضع و فروتنی‌اش بوده، هر که درب خانه‌اش را دق الباب می‌کرد پیش از آن که بدانند کیست، به رویش گشوده می‌گردید. بیشتر زمان خود را به حل مشکلات مردم اختصاص می‌داد و می‌فرمود: «در تمام عمر کار مردم را هر چند هم اگر کم اهمیت می‌نمود بر کار شخصی خودم هر چند هم اگر پراهمیت می‌نمود، مقدم داشتم». آری و به حق چنین بود.

اثنا عشری دیده به جهان گشود. مادر ایشان از اهالی خراسان و پدرش، محمدمهدی احمدیان از اهالی هرات مردی روشن ضمیر و از خانواده‌ای مبارز بود؛ پدر بزرگ ایشان، «احمد» به دلیل مبارزه علیه استعمار، دهه‌ی آخر عمر شریف خویش را در زندان مخوف «ده مزنگ» کابل سپری نمود.

فرزانه‌ی فرهیخته، استاد سعادتملوک تابش، به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر هرات افغانستان در محله‌ی خواجه عبدالله مصری، در خانواده‌ای مسلمان و مفتخر به مذهب حق‌ی شیعه‌ی

در سنین نوجوانی در راستای تربیت صحیح دینی با ارشاد پدر به محضر معلمی شایسته و وارسته به نام شیخ براتعلی کابلی که از چشمه سار حکمت و عرفان چشیده بود، هدایت گردید. هم زمان با انس و بهره گیری از محضر اساتید عرفان و اهل شهود، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت ۹ سال در دبیرستان جامی و سلطان غیاث الدین غوری هرات به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده ادبیات کابل با کسب رتبه‌ی برتر و ارایه‌ی پایان نامه‌ای بسیار محققانه که خود یکی از آثار ایشان را به نام «قرآن و دیدگاه‌های زیبایی شناسی» احتوا می‌کند، با اخذ مدرک لیسانس به پایان رسانید و در دهه پنجاه به عنوان شاعر برتر سال انتخاب و معرفی گردیدند.

دوران جهاد استاد متأثر از تحولات سیاسی افغانستان و تجاوز دولت استعمارگر شوروی بود. ایشان مبارزه علیه مظاهر بی‌دینی و استعمار را بر خود فرض واجب دانسته به جهاد علیه خنوس شیطانی به پا خاست و به عنوان یکی از عناصر فعال و محوری جهاد و مقاومت دستگیر و راهی زندان گردید. ایشان در شرح حوادث بازداشت خود چنین فرمودند: «از آنجا که طبق روال معمول مجاهدین سرشناس بازداشت شده را بدون محاکمه و در اسرع وقت اعدام می‌نمودند با خدای خود نذری نمودم که اگر توفیق شهادت حاصلم گردید که به مطلوب خود رسیده‌ام و اگر از زندان رهایی یافتم این آزادی را تولد و عمری دوباره تلقی نموده و خود را وقف مولایم حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا فداه نمایم. سحرگاه که مأموران مرا احضار نمودند، دوستان زندانی به فرض اعدام و آخرین وداع شیون و زاری نمودند، لکن مأموران در کمال شگفتی مرا به بیرون از زندان راهنمایی و آزاد نمودند. پس از آزادی به جهت ادای نذر متوسل به آستان دوست گردیدم و حین دومین اربعین از توسلاتم در عالم رؤیا به زیارت امام زمان (عج) نایل گردیدم، پس از دست بوسی از حضرت شان استمداد طلبیدم. ایشان مرا به خواندن کتابی امر نموده و فرمودند این کتاب را بخوان، تو خود خواهی فهمید چه باید بنویسی. پس از مطالعه‌ی آن کتاب به تکلیف خود به نوشتن آثار عالم و خیر گشتم».

به این ترتیب استاد تحقیق و نگارش در زمینه‌هایی چون سیاست، فلسفه، عرفان، ادبیات، روان‌شناسی، اخلاق، هنر، جامعه شناسی و دیگر علوم را آغاز نمود و در صنعت شعر طرحی نو در انداخت و می‌فرمود: «جهت نگارش کتاب‌ها با دقت و تدبر صدها بار ختم قرآن نمودم؛ که

حاصل آن بیش از چهل و پنج عنوان کتاب با ویژگی منحصر به فرد محوریت توحید(فلسفه توحیدی، سیاست توحیدی، روانشناسی توحیدی و ...) گردید. افزون بر نگارش کتاب‌ها در قالب جلسات مذهبی با تشریح معارفی چون شرح صحیفه سجادیه، شرح دعای کمیل، ترسهای نبی مکرم(ص)، آرمان‌های نبی مکرم اسلام(ص) و حضرت صدیقه طاهره(س) و امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، شرح صد میدان و منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری و مولوی شناسی و بیدل شناسی از آثار نوشتاری و گفتاری خود دریایی کرانه ناپیدا و مملو از گوهرهای ناب تقدیم تشنگان طریق حق نمودند که این آثار نیز به صورت صوت و تصویر در دسترس و باقی است.

هم چنین ایشان کتابخانه‌ی شخصی خود را که چند هزار جلد کتاب را در بر می‌گیرد و یکی از نفیس‌ترین کتابخانه‌های اسلامی به شمار می‌رود با جاری نمودن صیغه‌ی شرعی وقف امام زمان(عج) نمودند که در قالب کتابخانه‌ای عمومی در شهر هرات در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

اما پس از آزادی از زندان، اشغالگران و نوکران کمونیست آن‌ها، حضور استاد را که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر فعالیت‌های جهادی خود را استمرار می‌بخشید، تاب نیاورده و سرانجام در سال ۱۳۵۷ به دنبال تعقیب و گریزهای طولانی و با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی ایران از راه نیمروز با قصد مهاجرت وارد ایران گردیدند و در شرح حوادث آغاز مهاجرت خود چنین فرمودند: «شب‌ی در عالم رؤیا دیدم که دو سپاه رو در روی هم آماده نبردند و هر دو سپاه پرچم اسلام برافراشته و مدعی حق‌اند. در حال تحیر بودم که کدام سپاه اسلام و برحق است و کدام باطل که در همان حال به زیارت امام زمان (روحی و ارواحنا فداه) نائل گردیدم و پس از عرض ادب و احترام از وجود مبارکشان تقاضای ارشاد نمودم. ایشان (روحی و ارواحنا فداه) فرمودند: بین خمینی در کدام سپاه است، همان سپاهی که فرمانده آن خمینی است سپاه اسلام و برحق است. چند روز پیش نگذشت که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز گشت. و بدین ترتیب ایشان که از معتقدان و مدافعان ولایت مطلقه فقیه بودند به قصد انجام تکلیف به تهران عزیمت نموده علاوه بر پیگیری امور جهادی افغانستان در تشکیل و تقویت و آموزش نیروهای مقاومت ایران فعالیت و همکاری می نمودند.

در سال ۱۳۶۰ با درخواست و دعوت حزب اسلامی رعد افغانستان برای رهبری کادر فرهنگی این حزب به مشهد آمدند و تا سال ۱۳۶۷ همواره به سازماندهی و تربیت مجاهدین مسلمان در جبهه‌ی جهاد اصغر عاشقانه تلاش ورزیده و بعد از آن تمام فعالیت‌های ایشان تا سال ۱۳۸۲ در جبهه‌ی مقدس و پهناور جهاد اکبر منحصر گردید، چنانکه می‌فرمودند: «در طول بیست و پنج سال هجرت، بیست و پنج روز به خود و برای خود نبودم».

در سال‌های پر درد و رنج هجرت در شرایطی که خانواده‌ی ایشان پس از مهاجرت به ایران هویت ایرانی را پذیرفته و شنا سنامه‌ی ایرانی دریافت کرده بودند، با وجود پیشنهادهای و اصرارهای بسیار برای پذیرش شنا سنامه‌ی ایرانی، برای این گونه اعتبارات و همی به اندازه‌ی بال مگسی ارزش قایل نبوده و همواره به افغانی بودن خود افتخار می‌ورزیدند و فروش هویت خود را به بهای فرار از رنج جهاد و مهاجرت و رسیدن به رفاه زندگانی فانی زشت‌ترین ننگ‌ها می‌دانستند.

در سال ۱۳۸۲ پس از اشغال افغانستان از سوی غارتگران غربی، حادثه‌ای که استاد در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی با نگارش کتاب افغانستان و تهدید غرب، وقوع آن را پیش‌بینی کرده بود، با قصد جهاد برای بازگشت به وطن اراده نمود تا برای احیای فرهنگ اصیل اسلام، انسان‌های این مرز و بوم را ناجی و چاره‌ساز باشد. از همین روی در اولین روز ورود به زادگاهش همراه جمعی از همرازانش به زیارت شهدای والا مقام افغانستان در قرارگاه مهدی (عج) شرفیاب شدند و خطاب به شهدایان فرمودند: «ای شهیدان، شما در روز واپسین نزد دوست گواهی دهید که من طبق عهدی که با خون شما بسته بودم به عهدم وفا کردم».

بی‌درنگ پس از ورود به افغانستان شرکت در مجالس و محافل دینی و علمی را آغاز نموده، در اقامتگاهش که یک خانه‌ی اجاره‌ای بود، پیوسته و به دور از تعصبات جاهلی پذیرای گرفتاران حوزه‌ی فرهنگ و شیفتگان علم و ادب گردید تا جایی که دلدادگان کویش از شیعه و سنی همچون برادر در جلسات در سش حاضر می‌شدند و به دل‌های خسته و سینه‌های سوخته، زلال معرفت و معجون عزت هبه می‌کردند. سوالی نبود مگر جواب می‌گرفتند و نه درخواست و نیازی مگر اجابت می‌گشتند.

در آخرین اربعینات و توسلاتش پس از زیارت مرقد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به یارانش چنین مژده فرمود که: «در این زیارت در عالم مکاشفات پس از توفیق شرفیابی به حضور

حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و زیارت جمال وجه‌اللهی ایشان برات آخرین مرحله از سیر و سلوک خود را از دست مبارک یداللهی ایشان دریافت نمودم و اکنون قبل از هجرت از دنیا تنها یک آرزو و خواسته‌ی دیگر دارم و آن نیست مگر زیارت قبر مخفی حضرت صدیقۀ طاهره (س) و بدین منظور پس از توسل به حضرتش آخرین آثار خود با عناوین (بوئی از کوثر) و (فرمود عقیلۀ تبار عشاق) را هدیه به محضر دوست نمود.

درخواستش اجابت گردید، لکن وجودش را به دردستان و غمکده‌ای بدل ساخت. گویی ساز زندگی‌اش یکباره درهم شکست و به کوهی از آتشفشان درد مبدل گشت. پس از آن تعلقش به حیات بمرد و از آن پس دیگر کسی استاد را در صحت نیافت.

با شدت یافتن بیماری قلبی در بیمارستان البیرونی هرات بستری گردید ولی پزشکان به دلیل کمبود امکانات دستور اعزام به کشوری دیگر را صادر نمودند. برای سفر به هند تصمیم گرفته شد، سفری که از چند سال قبل مکرراً خبر آن را می‌داد و می‌فرمود: «در آینده‌ای نه چندان دور باید به هند سفر کنم». در آخرین مجلس سفارش کرد که اگر معلم نباشد راه کمال بسته نخواهد ماند و به این آیه استناد فرمود: «ان تقوا الله يعلمکم الله». طی تماس‌های تلفنی دوستان خود را در مشهد از ساعت و روز سفر آگاه ساخت، طلب حلیت و وداع فرمود، از حاضرین کوشش نیز طلب حلیت فرموده و نزدیکان را خبر از آمدن مهمان می‌داد. منزل را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرد و با زمزمه‌ی این دویتی عزم سفر نمود:

از وادی فقر و درد و حرمان رفتم از گوشۀ تار و تنگ زندان رفتم
با سر به جهان آمده، دل نسپرده با پای خلوص و ذکر ایمان رفتم

مورخ ۱۳۸۹/۷/۵ مطابق با ۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰ توسط هواپیمای پامیر، کابل را به قصد دهلی ترک نموده و بلافاصله در شفاخانه‌ی امکال انستیتوت قلب مترو، بستری گردیدند و در سحرگاه روز سوم، حدوداً ساعت هفت به وقت افغانستان (۱۳۸۹/۷/۷) جام بقا نوشیده روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و عالمی را در ماتم خویش نشانید.

پیکر مطهرش پنج شنبه به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ به افغانستان انتقال داده شد و روز بعد (عصر جمعہ ۱۳۸۹/۷/۹) چون نگینی بر دوش خیل عزادارانش تشییع و در میان حزن و ماتم سوگواران در آرامگاه آبا و اجدادی‌اش هم جوار با سلطان میرعبدالواحد شهید^(رح) آرمید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

هُوَالْهَادِي

مقدمه

در دوران جهاد مقدس اسلامی علیه ارتش سرخ روسیه کمونیستی، ضرورت تحلیل - اعم از تحلیل داشتن و تحلیل دادن - بهتر و بیشتر احساس می‌شد. و امروزه، اگر چه آتش جنگهای ویرانگر داخلی فروکش نکرده ولی از آنجا که امید می‌رود تا در آینده بی‌نه چندان دور، سلاح قلم و ارشاد، جای سلاح ستم و فساد را بگیرد، چنین می‌پنداریم که ضرورت تحلیل و توجه به رشد و شکوفایی آن در ابعاد و عرصه‌های مختلف، بیشتر از پیش احساس می‌شود!

در آن دوران پرفیض و برکت، با آنکه باورمند بودیم: هرگز کسی با خواندن کتابهای «آموزش شنا، موسیقی، رانندگی، نویسندگی و...» راننده، شناگر، موسیقیدان و نویسنده نتواند شد، به اثر درخواستهای مکرر و فشارهای پیهم عده‌یی از علاقمندان و عزیزان، نکاتی چند پیرامون برخی از قواعد نویسندگی را، چند دوره شفاهاً بیان نمودیم که هر چند ثمری درخور نداشت ولی، گوشه‌یی از نیازهای ابتدایی - بسیار ابتدایی - یاران را پاسخی بود.

در طول این مدت، عده‌یی از عزیزان اصرار می‌ورزیدند که همان یادداشتهای پراکنده را شکل و شمایی بخشیده، در هیئت جزوه‌ای موجز ولی کامل در اختیار برخی از مبتدیان قرار دهیم، اما از آنجا که اینکار توسط عده‌یی از پیش‌کسوت‌های این فن، در ریخت و ابعاد گوناگون صورت پذیرفته بود، از پرداختن بدین کار طفره می‌رفتیم تا اینکه در این اواخر، گوش به فرمان عده‌یی از طلبه‌های جوان و پرکار سپرده، بر آن شدیم تا خواسته آنان را بهمان شکلی که خود مایل بودند (کوتاه و کامل) برآورده سازیم.

منظور ما، در این وجیزه نامبرده از «تحلیل»، تحلیل مسایل، حقایق و رویدادهای در زمینه علوم انسانی می‌باشد؛ مانند: تحلیل مسایل عقیدتی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی، هنری، اقتصادی، عرفانی و...!

در این نبشته، نحوه عملکرد و روش بکار انداختن افراد مبتدی در جهت تحلیل و نویسندگی ارائه می‌شود؛ متنها، تلاش و بکار انداختن ذهن، ممارست و استقامت، شکیبایی و همت و... در مسیر تهیه نوشته و تحلیلی رسا و زیبا، مربوط به خود آنان خواهد بود!

باورمان بر اینست که این رشته از تلاشهای ذهنی، مانند بسیاری از رشته‌های دیگر، از سویی دارای یک سلسله قواعد و اصول ثابت و فراگیر می‌باشد که در همه انواع نوشته‌ها و تحلیل‌ها کاربرد دارند؛ و از دیگر سوی، دارای یک سلسله قوانین و ویژگی‌های فرعی و خصوصی است که مربوط به نفس زمینه، موضوع، انگیزه و اصول ابداعی و پا گرفته از ذوق و احساس و سلیقه و نیروهای ابتکار نویسنده‌اند!

هدف اصلی و محوری از رقم زدن و ارائه‌ی این یادداشتهای، نمودن راهی بسیار ساده، روشن و عملی است تا هر نوآموز حساس، پرانرژی و صاحب‌همتی را بتواند در زمینه امور مورد نیاز خودش و جامعه مورد نظرش یاری رساند. لذا تلاش ما بر آنست تا موضوع را به اجمال مورد ارائه قرار داده و جز در موارد نیاز، از طریق ایجاز دور نیفتیم.

این رساله در کل، شامل چهار بخش اصلی و فرعی می‌شود که در بخش نخست به ارائه‌ی نظر و جهت و هدف و... پرداخته شده و در بخش دیگر، به ذکر قواعد و آداب و دساتیر! هرچند در مواردی - بناگزیب - هر دو بخش مسئله در کنار هم آمده‌اند!

امید که این وجیزه مبتدیان را مفید افتاده و پیش کسوتان را ملالی نیفزاید!

بخش اول

چرا به تحلیل می پردازیم

از آنجا که کار خود این نبشته نیز، گونه‌یی از تحلیل می‌باشد، لازم می‌نماید تا پیرامون این دقیقه تأملی داشته باشیم.

انسان‌شناسان خردمند و پیش‌محور را باور براینست که تغییر و دگرگونی جزء سرشت و سرنوشت موجود ممکن و از جمله «انسان» می‌باشد؛ همچنانی که معتقدند تغییر تکاملی، از جمله نیازهای محوری و فوری اوست تا بتواند خود را به کمال ممکن خود برساند! از سویی زمینه‌های تغییر بسیار گسترده بوده و ابعاد و زوایای مختلف حیات فردی و جمعی او را احتواء می‌کند؛ آنهم در حدی که ما نمی‌توانیم حتی به فهرست کردن کلیات آنها پردازیم! با همه اینها، زمینه‌های تغییر، در یک تقسیم‌بندی کلی و فراگیر به یکی از این محورها متعلق خواهد بود:

۱- خود شخص تحلیل‌گر یا تحلیل‌دار؛

۲- جامعه شخص تحلیل‌گر یا تحلیل‌دار؛

۳- طبیعت اطراف تحلیل‌گر یا تحلیل‌دار؛ و این می‌رساند که تا جهت تغییرات در هر سه زمینه تکاملی نباشد، امکان تکامل ناچیز خواهد بود.

به هر حال، این گونه از تغییر به شناخت نیازمند است و کمال شناخت - بنابر عقیده اهل خرد و استدلال - از داشتن معرفت و تحلیل درست فراچنگ می‌آید. در واقع، بر مبنای باورمندی به ارزش والا و اصالت گوهرین خرد و دانش و علم بوده است که دین مبین اسلام «کسب علم» را بر پیروان خود «فریضه» قرار داده و آنهمه تأکید و تبلیغ و تشویق فرموده و ثوابها و پاداشهای باور نکردنی، در رابطه علم و تعلم و عالم مقرر و مبین نموده است! چرا که داشتن علم - که از دیدگاه عقلاء چیزی

جز میوه و ماحصل تحلیل نتواند بود - در هر مرحله، دوره و موقعیتی، نیاز میرم جنبه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان بود و می‌تواند او را در سیر کمال و شکوفایی استعدادهای استعلایی وی مدد رساند، هم بدانگونه که می‌تواند او را از هجوم آفات و یا لغزش در مغاک تیره‌بختی و فساد برهاند. بگذریم از اینکه بنا بر عقیده بسیاری از خردمندان آشنا به مسایل اجتماعی، قسمت عمده‌یی از نارسایی‌های ما، مربوط به غفلت و بی‌توجهی ما نسبت به مسایل علمی و زمینه‌های تحلیلی است! به گمان ما، لازم می‌نماید تا پیش از پرداخت به اهمیت و فواید بی‌شمار تحلیل، نخست توجه نمائیم که تحلیل چیست؟ هر چند که در وجیزه‌یی از این دست که فراروی خواننده محترم ماست، پرداختن به چنین مسایلی زاید می‌نماید!

تحلیل در لغت به معنای «از هم گشودن، تجزیه کردن، حل کردن و هضم کردن و...» می‌باشد، ولی در نوشته‌هایی از ایندست، به معنای «کنکاش، حلاجی، و باز نمودن» گره‌های کور مسایل، رویدادها و پدیده‌های متنوع انسانی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، تحلیل سفر ذهن و فاهمه انسان است از علم اجمالی به علم تفصیلی، زیرا که در عمل تحلیل، معمولاً ذهن فرد از اجمال به تفصیل، از عام به خاص، از گنگی به گویایی، از ابهام و پیچیدگی به صراحت و روشنی و از گونه‌یی پرسش به سوی گونه‌یی پاسخ حرکت می‌کند. بدین معنی که در پدیده‌های مربوط به علوم انسانی، معمولاً تحلیل متوجه یافتن ارکان و مؤلفه‌های پدیده و نمودار ساختن آنها؛ شناسایی و نمودار ساختن ویژگیها و آثار آنها؛ شناسایی، ارزیابی و معرفی پیوندها، روابط و تعاملات آنها (نحوه تأثیر و تأثر آنها) با یکدیگر و با برون از حوزه وجودی خودشان؛ پیدا کردن و معرفی کردن علل و معالیل پدیده‌ها و رویدادها و زمینه‌های مشابهی از این دست می‌باشد.

در تحلیل معمولاً مسئله از نقطه نظر ویژه‌یی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حالی که این امکان وجود دارد که مسئله از چندین نظرگاه قابل تأمل و تحلیل باشد؛ مثلاً: نگرشها و تحلیل‌های مختلفی که یک خیاط، یک بزاز، یک رنگرزن، یک دعوت شده به عروسی بسیار متجملانه، یک موادشناس حرفه‌یی، یک روستایی ساده‌پوش، یک استعمارشناس متخصص متعهد، یک تاجر استعمارگر و... در موارد یک قواره و یا یک طاقه پارچه فلان ارائه می‌دهند، به شدت از یکدیگر متفاوتند! همچنانی که در تحلیل، مسئله بر مبنای اصول معینی - اعم از علمی، عقیدتی، ارزشی و... مورد کاوش، ارزیابی و بررسی قرار گرفته، اهداف ویژه‌یی دنبال شده، از روش و ابزار ویژه و

متناسب با موضوع، بهره‌برداری صورت می‌گیرد!

قابل یادآوری است که در اغلب موارد تحلیل‌گر متعهد ارزش‌گرایی، از آنچه هست - ولی شایسته و برآورنده و قانع‌کننده نیست - به آنچه باید باشد - و فعلاً نیست، ولی اگر تحقق یابد، هم شایسته و برآورنده می‌باشد و هم اشباع‌کننده، استعلایی و قناعت‌بخش - فرامی‌خواند. و این اصل، هم متوجه ذهن است، در رابطه با ذهنیتی که ارائه می‌دهد، هم متوجه عین، در رابطه با هدایتها، رهنمودها و پیشنهادهایی که ارائه می‌دهد.

پس اگر اصول، قواعد و روش تحلیل را یاد بگیریم، به یک سلسله امکانات قابل توجه دست می‌یابیم که تایی چند از بسیاری‌شان، اینها توانند بود:

- ۱- روش انکشاف و تشخیص بخشیدن به موضوع و مسئله مورد تحلیل؛
 - ۲- روش بهتر و روشتر ارائه نمودن موضوع و مسئله از طریق نوشتار و یا خطابه؛
 - ۳- روش آسان و سهل انجام دادن وظایف خود به عنوان یک تحلیل‌گر؛
 - ۴- روش نفوذ مؤثر در دیگران؛
 - ۵- روش ایجاد تغییر مؤثر و تکاملی در نیازمندان؛
 - ۶- روش بهتر و زودتر رسیدن به اهداف و آرمانهای استعلایی و...!
- به هر حال، اگر چه اهمیت، نقش و فواید تحلیل - اعم از داشتن تحلیل و دادن آن - خیلی روشتر و بیشتر از آنست که نیازی به تصریح، روشنگری، تبیین و شمارش داشته باشد، ولی از آنجا که نپرداختن بدان، این نبشته را ناقص و خالی از عمق و لطف می‌سازد، به ذکر فهرستوار گوشه‌یی از آنها بسنده می‌داریم:

- ۱- تحقق پویایی ذهنی و عقلی؛
- ۲- اشباع غریزه و یافتن تجربه؛
- ۳- تکامل و تشحید ذهن و قوای ذهنی؛
- ۴- ایجاد نشاط و شادابی روانی - عقلانی؛
- ۵- رهایی از تنگنای تبلی و سکون، غفلت و جهل، ضعف و نقص و بلاهت، بی‌حالی، کسالت و ملالت و...!

- ۶- رسیدن و یارسانیدن به واقعیت پدیده‌ها، رویدادها، روابط و مناسبات متنوع میان آنها؛

۷- کشف و انکشاف ارزشهای استعلایی و روابط و قوانین و زمینه‌ها و مسیر و ابزار ارزشبار و ارزش آفرین؛

۸- شناسایی و درک موقف خود و دیگران نسبت در رابطه با وقایع، حقایق، رویدادها و در کل: درک موقعیت خویش نسبت در رابطه با جهان و روابط قانونمندش، جامعه انسانی و روابط استعلائیش و خداوند منان و الطاف خفیه و جلیه‌اش؛

۹- درک وظیفه و مسئولیت خویش در رابطه با روح الهی و هویت ربانی خود، سایر انسانها، جهان خلقت و ذات مقدس خداوند؛

۱۰- انتخاب راه، جهت، روش ابزاری که در تحقق هویت و شکوفایی همه جانبه‌اش کارآ باشد؛

۱۱- قرار گرفتن در موضعی «عالمانه»، ارزشمندانه، کمالبار و خداوندپسند در ابعاد نظری و عملی؛

۱۲- افزایش نیروی اتکاء به خود؛

۱۳- افزایش ایمان به استحکام و ثبات موضع، خط، جهت و روشی عالمانه و استعلایی؛

۱۴- افزایش علاقه و ایمان نسبت به آرمانها و ارزشهای استعلایی؛

۱۵- درک نقاط ضعف و قوت خود و دیگران در ابعاد مختلف؛

۱۶- قرار گرفتن در موضعی فعال، تکاملی و ابتکاری؛

۱۷- جلوگیری از افتادن در موضعی انفعالی، تقلیدی و تفاسدی؛

۱۸- رسیدن به شناخت علل سقوط و عوامل انحطاط و کمال و...؛

۱۹- جلوگیری از هدر رفتن نیروهای متنوع - اعم از مادی و معنوی -؛

۲۰- تشدید و تنویر جهاز عاطفی، عقلانی و...؛

۲۱- افزایش قدرت پیش‌بینی و پیشگیری حوادث و رویدادهای متنوع؛

۲۲- تصحیح نگرشها و گرایشها و... و در نتیجه «تقریب» به «حق» و افزایش پیش‌بینی و پیش‌گیری است:

الف: شناخت دقیق و منطبق با واقع از پدیده‌ها، رویدادها، نیروها، و مواضع ضعف و قوت خود و دیگران؛

باء: داشتن شناختی دقیق از ابزار و روشها و...؛

جیم: داشتن تجربه لازم و ابتکاری در رابطه با کاربرد نیروها، ابزار و روشها؛
دال: شناخت دقیق کسانی که نیروها و... له و یا علیه آنها بکار می افتند؛
هائ: به موقع و بجا به کار گرفتن نیروها، ابزار و روشها و غیره می باشد، و اینهمه میسر نتواند شد،
مگر به کمک داشتن و یا دادن تحلیل درست، و دقیق و به موقع، لذاست که خود را ناچار از
رویکرد به تحلیل می پنداریم!

سرمایه‌های نویسنده

تجربه‌های فراوان فرزند آدمی در زمینه‌های مختلف مؤید این حقیقت‌اند که هیچ کاری در پهنه خاک و میادین افلاک بدون داشتن مایه و گذاشتن سرمایه نه ممکن است و نه ثمر بخش! زیرا که سنت پا برجای حق بر این اصل تکیه داده است که: تا ندهی، نگیری؛ و تا نکاری، ندروی. و این از مسلمات است؛ منتها در هر زمینه و موطنی، مایه و سرمایه متناسب با ماهیت و هویت همان زمینه و موطن بوده، گاهی مایه و سرمایه از جنس چیزهای مادی و منقول است و زمانی از جنس اموری معنوی و معقول، ارزشی، عاطفی و شهودی و غیره.

در عالم فکر، باور، عاطفه، ارزش و شهود نیز، همان قانون بر روال فراگیر و همیشگی خود حاکم است. یعنی تا نویسنده و تحلیل‌گر، از مایه‌هایی درخور و سرمایه‌گذارهای شایسته و دقیق و... برخوردار نباشد، هرگز در امر برداشت و ارائه‌ی تحلیل متمرکز، راهگشا، ارزشمند و کمالبار موفق نتواند بود.

آنچه در این رابطه ویژه قابل ذکر می‌باشد اینست که: ماب‌واسطه و وسعت و ژرفای دامنه این بحث، التزام به اجمال و ایجاز و عدم گنجایی این وجیزه، هرگز قادر نخواهیم بود تا پیرامون هر یک از موارد مربوطه، بحثی درخور و شرحی شایسته ارائه نماییم. از اینرو فقط به ذکر فهرستوار موارد عمده بسنده کرده، خواننده پر حوصله را به نوشته‌های مبسوط و مشرح حوالت می‌دهیم. و اما مهمترین مایه‌ها و سرمایه‌های لازم برای نویسنده‌ای که می‌خواهد خود و دیگران را از فهم درست و واقعی اشیاء و امور و از پیش‌بینی و پیشگیری رویدادها برخوردار ساخته و به قرب حق نایل سازد عبارت خواهند بود از:

❖ داشتن شناختی دقیق و قابل اعتماد از جهان برون از خود؛ از انسان در کلیه ابعاد، مناسبات و روابط گوناگونش و از خداوند منان! و این یعنی برخورداری از دانشی عمیق، فراگیر و درخور، تا فکر و قوای فاهمه را به نظم در آورده، برهان را دست‌آویز ساخته، عاطفه را پالوده و حساس نموده، بینش را پشتیبانی نماید!

❖ داشتن فکری پویا و شاداب؛ خردی فعال، ژرف‌نگر و دقیقه‌یاب؛ عاطفه‌ی زلال روشن و پرکشش؛ بینشی شفاف، معطر و با ثبات؛ ذوقی پالوده و لطیف و...! و این، میسر نگردد مگر به تحمل تحصیل کامل؛ فراگیر، همه‌جانبه و تمرین مستمر عقلی، بویژه در زمینه علوم پیچیده انسانی؛ زیرا که محقق، بدون داشتن اطلاعات دقیق و برهانمند از مبادی علوم، و فکری جرار و شاداب - و حداقل در رابطه با مسئله و موضوع مورد نظر و تحلیلش - نبسته‌ای درخور عرضه نتواند کرد؛

❖ داشتن ذوق و آمادگی ذهنی - برای مطالعه، کاوش، تحقیق، تشکیک، تأسیس، استدلال و... - و داشتن شکیبایی، استقامت و صداقت در امر تداوم تحقیق و نحوه ارائه‌ی مدلل، پرجاذبه، صمیمانه و منتقدانه تحلیل؛

❖ نگرشی عمیق و حساسیتی قوی، سریع و ژرفیاب؛ تا بتواند مسایل نو، ژرف، مهم، اصیل، محوری، مورد نیاز، اثر گذار - چه از نظر منفی و چه از نظر مثبت - را شناسایی و معرفی دارد!

❖ داشتن و برخوردار بودن از آزادگی و شهامت درخور، برای ابراز و بیان حقایق و واقعیت‌ها - اعم از درست و نادرست، ارزشبار و زیانبار، زشت و زیبا و... و حفظ حرمت قلم و خرد و باور و...! - و همین سرمایه است که وی را از بند ضد ارزشهای بیشماری از قبیل «حرص و جبن و حسد و بخل و هوسبارگی و شهرت طلبی متنوع» رهانیده و به: واقع بینی و ارزش گرایی و صمیمیت و طهارت و فراخوانی به نمودهای متنوع» و ابعاد و مظاهر و مجالی آنها می‌کشاند.

❖ آشنایی و تسلط با زبان و امکانات و استعدادهای زبانی؛ زیرا، هر مقوله‌ای ویژه را می‌طلبد که هر گاه با زبانی دیگر ارائه شود، از جاذبه لازم برخوردار نخواهد بود؛ مثلاً: بعضی مقوله‌ها با زبان غنایی سازگارتر است تا حماسی و یا علمی؛ و بعضی با زبان برهانی سازگارتر است تا زبان اخلاقی و غنایی و... .

❖ آشنایی و تسلط با روشی علمی، کارآمد، ثمربخش و پرجاذبه برای تحلیل و پرداخت موضوع مورد نظر و نیاز.

✽ برخورداری از قدرت ابتکار و ابداع و قوت خلاقیت و آفرینش، بویژه در رابطه با شکل ارائه‌ی کار و زبان ویژه‌اش.

✽ برخورداری از طرحی مناسب، هماهنگ، صریح، معنادار، پرجاذبه، راهگشا، روشنگر، و متکی بر زمینه‌ها، وقایع، احکام و مناسباتی درست، واقعی، ارزشمند، مستدل، دفاع پذیر، ثمربخش و استعلایی!

✽ داشتنِ هدفی سخت انسانی، خدامحور، کمال‌گرای، بالنده و آزاد سازنده از هر آنچه هویت ربانی او را اسیر و خلدشه‌دار می‌سازد! در واقع حضور و حاکمیت همین آرمان است که به زندگانی و تلاشهایش ارزش و معنا و احترام بخشیده، تعهد و التزام او را قوت و صراحت بخشیده، واقع‌بینی و واقع‌گرایی او را - به معنای ربانی و لاهوتی آن - مسجل ساخته، درد رسیدن و رسانیدن خود و دیگران را به اوج و ذرّوۀ کمال - که همان حق مطلق است - در او بیدار و فعال می‌سازد. هم بدانسان که همین هدف والاست که او را از توجه به اهداف ناپایدار و سنجی و هدف نماها و... فرار داده و قلم و زبانش را از بند عقده‌ها و انواع خودفروشی‌ها می‌رهاند!

✽ توان تحمل تنهایی و خلوتی فکورانه؛ و ذوق همدلی با بزرگترین دانشمندان پر حوصله ساکتِ کمال بخش (کتابهای مادر و مرجع)؛

✽ دوری از هر آنچه مخالف و متضاد با زمینه‌های یاد شده می‌باشند!

بخش دوم

وسيله‌ای رازبار

بعضی از جامعه‌شناسان پس از برخورد به ظرافتهای حیات اجتماعی و شگفتی‌های آن، انسان را «حیوان اجتماعی» تعریف کرده‌اند. و این، تعریفی سخت نارساست، چرا که این تعریف، حتی از مشاهده و شناخت و ارزیابی مایه‌های «جمعی - بیولوژیکی» مایه نگرفته است؛ زیرا کشفیات اخیر زیست‌شناسی روشن کرده است که:

- ۱- در حیات جمعی - بیولوژیکی، تفاهم - بمعنای انسانی آن - وجود ندارد؛
- ۲- حیات جمعی - بیولوژیکی، گسترش و تکامل در ابعاد متنوع و به ویژه در بعد فرهنگی وجود ندارد؛
- ۳- حیات جمعی - بیولوژیکی، غریزی و محدود است؛
- ۴- در حیات جمعی - بیولوژیکی، هدفهای آگاهانه و مستمر و مشرف بر نگرشها و گرایشها وجود ندارد، چرا که در این نحوه از زندگانی، نسبت به حیات و مؤلفه‌ها و هویت آن، آن خود آگاهی معنادار استعلایی، موجود نیست؛ اما به عکس، در حیات معنادار اجتماعی:
 - ۱- نفس انتخاب حیات جمعی، معقول است؛
 - ۲- این انتخاب آگاهانه صورت می‌گیرد، چرا که پس از مقایسه و ارزیابی صورت می‌گیرد؛
 - ۳- هدفمند است؛
 - ۴- گسترش‌یابنده و تکاملی است؛
 - ۵- این حیات، در ورای غرایز حرکت می‌کند و فرا می‌رود.
 - ۶- تفاهمی و تعاونی است؛ آنهم نه به صورت کور غریزی که به گونه‌ی برهانمند، فعال،

مقایسه‌ی و ارزیابی شده و هدفدار.

روشن و طبیعی است که برای برقراری چنین حیات، روابط و تفاهمی، «وسیله‌ای لازم است تا همه آن موارد، در جریان تکامل بار و تفاهمی صورت پذیرد. این وسیله را «زبان» نامیده‌اند!

از سویی، تا آنجا که واقعیت‌های انکارناپذیر تأیید می‌دارند، از آنجا که این وسیله، وسیله‌ای معقول، فرا غریزی، قرار دادی، گزینشی و... است، خود نیازمند قواعدی دقیق، قوانینی معین، اصولی پذیرفته شده، ضابطه‌های گزیده شده و روشهای شناخته و تجربه شده‌ی می‌باشد تا از یکطرف، تفاهم و انتقال فکر را سریع و مطلوب سازد و از دیگر طرف، نیازها و آرمانها را برآورده نماید. که اینکار را بشر به دلایلی معین و مشخص به عهده علوم زبانی و ادبی گذاشته است.

پس زبان تنها وسیله فیزیکی - غریزی نیست، چرا که برتر و فراتر از حیات غریزی قرار داشته، هم از مایه‌های برتر پا می‌گیرد و هویت می‌یابد و هم به جهانی برتر فرا می‌خواند و فرا می‌کشاند. و این باور، مؤید آنست که می‌باید توجه و اهمیت بیشتری به آن قایل شد؛ و آن صورت تحقق پیدا خواهد کرد مگر اینکه:

۱- قواعد و ضابطه‌های متنوع زبان را یاد بگیریم.

۲- قواعد و روشهای تحلیل مواد و موارد مورد تفاهم را بیاموزیم؛

زیرا، همانگونه که هر بخش از طبیعت و جامعه و... نظم و منطق ویژه خودش را داشته و بر هم زدن آن، تناسب، نظم، زیبایی و تأثیر اصلی او را از میان می‌برد، زبان نیز دارای نظم، منطق و اصول ویژه‌ی است که بر هم زدن، نادیده گرفتن و زیر پا نهادن آن، تناسب و اثر و زیبایی زبان را متلاشی ساخته، قدرت و نیروی اثرگذاری آن را کم و ناچیز می‌سازد.

لذا، اگر در کنار دقت در محتوای نبشته و تحلیل، دقت در شکل و قالب زبانی و ریخت بیانی تحلیل صورت نگیرد، چنانکه شاید به هدف مورد نظر دسترسی پیدا نخواهد شد. و این مؤید آنست که: دقت، انتخاب، ترکیب و هماهنگ‌سازی کلمه و کلام بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد. چرا که، اگر برای تحلیل از وجهی ویژه، سه مرحله: یعنی مرحله تفکر یا زایش؛ تعبیر، برداشت و یا کسب هویت؛ و عمل یا ارائه را بپذیریم، در مورد تفکر و تعبیر (نگرش و توجه و تحلیل مفهومی موضوع) نویسنده به نفس معانی و مواد فکری توجه و نیاز دارد و اما در مورد ارائه، ارائه کننده به: کلمه، کلام، نحوه ترکیب علمی و عاطفی و... نیازمند است؛ عبارت اخراج این کلام چنین تواند

بود که: نویسنده در کنار فهم نفس موضوع و جانمایه تحلیل، به درک و تجربه بهترین شکل ارائه‌ی موضوع - از نظر ربانی - محتاج می‌باشد.

بهر حال، آنچه در رابطه با کلمه‌ها و واژه‌ها می‌توان پذیرفت اینست که: هر نوشته‌ای، حاصل کنار هم آمدن بسیاری از کلمه‌هاست. و باز، هر کلمه، گذشته از آنکه «نشانه‌ای زبانی» و رساننده معنا و مفهومی ویژه است دارای:

یکم - بار معنایی خاص خود می‌باشد؛ چنانکه در رابطه با کلمه‌های «ندا، فریاد و غریو» می‌توان از طریق بار معنایی، به درک معنا و احساس ویژه‌ی نایل شد و تفاوت هر یک را دریافت؛

دوم - دارای وزن، ریتم، موسیقی و آهنگ ویژه‌ی است که کلماتی همخون و هماهنگ با خود را می‌طلبد، تحمل می‌کند و در کنار همانها اثر کامل خود را اعمال می‌کند؛ لذا، هرگاه کلمه‌ها از نظر معنی و بار معنایی و آهنگ صوتی با یکدیگر همخونی و همخوانی نداشته باشند، جمله‌ها و عبارت‌ها از رسایی و زیبایی و در نتیجه اثرگذاری کامل برخوردار نتوانند بود!

از اینرو نویسنده مجبور است تا:

❖ - کلمه‌ها را از نظر معنی، بار معنایی و آهنگ صوتی شناسایی نماید؛

❖ - گونه‌های مختلف - و حتی متضاد - کاربرد آنها را - از نظر تعبیر - تجربه نماید؛

❖ - بکوشد تا از واژه‌های غریب، نامأنوس و دخیل دوری گزیند مگر آنکه در ارائه‌ی مفهوم،

ابهامی گمراه کننده پدید آید.

از سویی، اگر بپذیریم که کلمه، صورت تصور، و کلام صورت تفکر می‌باشد، و یا اینکه آنها را پلی بدانیم که فکر بوسیله آن از خلاء بین گوینده و شنونده گذشته و خود را به فاهمه و نگرش دیگری می‌رساند، به آسانی می‌توانیم بپذیریم که: شناخت دقیق کلمه، دست‌یابی به روش بهتر و مؤثرتر بکار بردن آن و... اهمیتی بسزا و انکارناپذیر دارد. و این بدان خاطر است که: کلمه‌ها از نظر تلفظ صحیح و غلط، بار معنایی، ریتم و آهنگ بیان - بنابر عللی - در معرض دگرگونی می‌باشند.

و نیز از آنجا که کلام ترکیبی از کلمه‌هاست، شایسته آنکه این ترکیب به گونه‌ی پدیدار آید که صورت اندیشه را با دقت و زیبایی تصویر نماید. زیرا همانگونه که ترکیب یک پدیده طبیعی مصالحی دارد و منطقی، یک پدیده فکری و یا عاطفی نیز دارد. لذا، نویسنده و پدید آورنده این پدیده فکری را شایسته آنست که: برای خلق و ترسیم هر جزء و رکن آن، ماده لازم (واژه) را

انتخاب کرده، تراشکاری نموده و دقیقاً به جای خودش بگذارد! جمله‌ها را از نظر فعل، فاعل، مفعول، صفت، قید، متمم‌ها، مضاف و مضاف الیه و... مرتب و معیاری سازد؛ عبارت‌ها صریح و روشن، خوش ریخت و خوش آهنگ باشند؛ موارد حذف و تکرار احسن برخی از افعال، اوصاف و اجزای جمله را بداند و...! و اینهمه وقتی میسر می‌شود که تحلیل‌گر با زبان آشنا، بر راز و رمزهایش مشرف و مسلط باشد؛ چرا که ممکن است برای یک مفهوم و معنای ویژه و معین دو و یا سه شکل بیانی وجود داشته باشد که فقط یکی از آنها از همه بهتر و مؤثرتر است، لذا، شایسته آنست که نویسنده: متناسب با موضوع و زمینه، متناسب با فهم و نیاز مخاطب و متناسب با هدف و آرمانی که تعقیب می‌کند سرمایه‌گذاری زبانی کرده، واژه‌ها را گلچین و عبارت‌ها و جمله‌ها را پرداخته و کلام را به بهترین صورت ممکن آن ارائه نماید.

گونه‌های زبان

اگر یکی از تقسیم‌بندی‌های معروف را در رابطه با انواع و گونه‌های زبان، زبان تحلیل‌پذیریم، می‌توانیم باور کنیم که: زبان یا طبیعی و معمولی است؛ یا علمی و برهانی و یا زبان هنری محض (زبان شعر ناب)؛ تحلیل‌گر، در رابطه با تحلیلی که بدست می‌دهد، معمولاً با زبان اول و یا دوم سروکار دارد و زبان هنری محض، ویژه هنرمندان است و نه تحلیل‌گران؛ اگر چه نویسنده نیز، گهگاهی از آن به عنوان چاشنی و ابزار تحریک عواطف و تزئین احساس و کلام بهره می‌گیرد. زبان طبیعی و معمولی زبانی است عام که برای برقراری ارتباط‌های معمولی در ابعاد مختلف حیاتی و زمینه‌های متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... بکار گرفته می‌شود. این زبان گاهی شکل و رنگ عاطفی - احساسی به خود می‌گیرد؛ زمانی رنگ حکمی و منطقی؛ منتها این رنگ پذیرها جزئی و پراکنده است.

این زبان، با وجود آزادی و ناپابندی به قیود مختلف و متعدد، از ویژگیها و قوانین خاص خودش برخوردار می‌باشد. از اینرو لازم می‌نماید تأکید ورزیم که: اگر نویسنده‌ای بخواهد تحلیلش از نظر زبانی مؤثر واقع شود، لازم است که اصول و قواعد ویژه آنرا مراعات نماید. زبان علمی، در بیشتر و یا اکثریت مطلق موارد زبانی است دقیق، عاری از حشو و زواید، مدلل، روشن، به دور از هر گونه ابهام و ایهام زبانی، نمودهای عاطفی و احساسی، پیرایه و آرایه هنری که مستقیماً به مدلول و مصداق اشاره و دلالت می‌دارد.

به خلاف این دو، زبان ادبی زبانی است هنری، برون از مرزهای قواعد و قوانین دستوری (خارج از هنجار و معیار)، پر از آرایه‌ها و پیرایه‌های ابداعی، و تصاویر خیالی، اشاره‌هایی عاطفی - احساسی، دلالت‌های غیرمستقیم و تداعی کننده و ابهام انگیز که اگر به حد کمال باشد، قبل از هر چیز مخاطب را به خود زبان و ساختار ابداعی وی و شکل و ظرافتهای شکلی آن و منطق منحصر به فردی که در ساخت اثر تجلی کرده است اشاره و هدایت می کند و همین امر جنبه عام کاربرد او (زبان) را از او می گیرد؛ هر چند که در برخی از موارد - به ویژه وقتی که در حد کمال نیست - چنین نیست.

به هر حال، داشتن فکر و انتقال پیام به «آمادگی» نیاز دارد و آمادگی به: شناخت دقیق زبان، تجربه و تسلط بر نحوه بهره‌وری از زبان و امکانات زبانی و نحوه پرداخت آن به بهترین صورت ممکن.

لازم به تأکید و یادآوری می‌باشد که در این رابطه ویژه بر آن نیستیم تا به بحث‌های کشدار و پایان ناپذیر «قلب و محتوی» جانی تازه بدمیم. زیرا برای همگان روشن و بی‌نیاز از برهان می‌نماید که بحث شکل و محتوی و نقش کلمه و کلام در حوزه شعر چیزیست و در اینجا چیزی؛ در آنجا کلیت شکل و ساخت اثر مطرح می‌باشد و نه مدلول‌های مجزا و پراکنده هر واژه و یا خود واژه‌ها که بنا به باوری به شیء بدل شده‌اند، و در اینجا هر کلمه، عبارت و جمله در رابطه با وظیفه‌ای که از نظر ارائه‌ی بهترین شکل بیان همان فکر به عهده داشته است مورد توجه، نقد و بررسی می‌باشد.

با همه اینها در تحلیل، نحوه بیان و قالب نوشته، به تناسب با: باورها؛ تجربه‌های نویسنده از نظر تأثیرگذاری؛ تسلط، تجربه و آمادگی زبانی؛ دلبستگی‌های او به شکل نوشته؛ هدف و جهتی که دنبال می‌کند؛ ارزشی که به کار و هدف خود قایل می‌باشد و... بستگی داشته و اجباری در کارش حاکمیت ندارد. و این، مؤید آنست که هر نوشته‌ای را - با مقداری ورزیدگی و دقت - می‌توان به هر قالبی ریخت. چنانکه مثلاً فلسفه را در قالب داستان، داستان را در قالب نظم و... هر چند که این کار از تأثیرگذاری کامل آن می‌کاهد. و لذاست که اهل فن و خرد را باور بر اینست که: پاره‌ای از موضوعات علمی و تحلیلی را نمی‌توان به صورتی درست و دقیق، جز در قالب‌های معین گزارشی، تحلیلی و غیره ارائه کرد.

برخی بایستگیها

اگر چه گفتنی‌ها در رابطه با ویژگیهای زبان و کلام خوب و سره بسیار زیاد می‌باشد، ولی از آنجا که این وجیزه در پی تحقق هدف دیگری می‌باشد، در این زمینه از اطالۀ کلام و شرح و بسط مطالب چشم پوشیده و به ارائه‌ی اجمالی و فهرستوار مسایل ضروری بسنده می‌داریم.

به گمان این بنده خدای، مهمترین ویژگیهای زبان خوب و مؤثر از این قرار تواند بود:

الف - بلاغت: و این زمانی تجلی می‌یابد که عبارتها و جمله‌ها از هر نظر درست، استوار، مستحکم و پخته ارائه شده باشد؛ ضعف تألیف نداشته باشند؛ در جمله‌ها و عبارتها تعقید لفظی و یا معنوی راه نیافته باشد؛ از کلمه‌ها و عبارتهای تکراری و زاید برکنار باشند و...!

و روشن است که این مایه از کمال فراچنگ نخواهد آمد مگر: پس از آشنایی کامل با کلمه‌ها و بار معنایی و عاطفی آنها؛ فهم دقیق دستور زبان؛ مطالعه مستمر متون پخته و بلیغ؛ کسب تجربه لازم در کاربرد زبان و...!

باء - فصاحت: منظور از فصاحت، رسا و زیبا ارائه کردن زبان است؛ می‌توان گفت که کلام رسا همچون خط مستقیم، یکدست، یکنواخت، به دور از دست اندازها و انحرافهای مزاحم، روشنی و ظهور کامل داشته، ابتداء و انتهایش مشخص، موضوع و نتیجه یا هدفش مبرهن، نحوه تجلی و تبارزش به تنهایی دلپسند، زیبا و پرجاذبه می‌باشد.

جیم - ایجاز: و ایجاز در تحلیل عبارت است از «دقیقاً به اندازه معنا و محتوای مورد نظر سخن گفتن» نه کمتر تا مخل واقع شود و نه بیشتر تا ممل! چنانکه در این رابطه آورده‌اند:

بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنای بسیار

فرق این کلام از ایجاز مخل در کوتاه و یا دراز بودن عبارت نبوده بلکه در تغییر نپذیری ساختمان جمله است. به عبارت دیگر، ایجاز در تحلیل مورد نظر ما عبارت از آن کلامی است که اگر یکی از کلمات آن حذف شده و یا تغییر یابد، معنای جمله ناقص و نارسا شود. شبیه همین باور را صاحب «چهار مقاله» چنین پرورده است که: «دیر باید... در سیاق سخن آن طریقت گیرد که الفاظ مطابق معانی آید و سخن کوتاه گردد که فصحاء عرب گفته‌اند: خیر الکلام قل و دل».

دال - تناسب و خوش آهنگی: چرا که اگر کلمات با معانی و مفاهیم مورد نظر از یک طرف،

و با یکدیگر از جانب دیگر تناسب و هماهنگی نداشته باشند، گذشته از آنکه در افاده کلام اختلال بیار می‌آورد کلام را از فصاحت و بلاغت دور می‌سازد! و نیز، هر گاه وزن کلمات و آهنگی که از تألیف آنها پدیدار می‌شود یکدست، گوشنواز و همخوان باشند، افزون بر اینکه در رسانیدن پیام و تشحیذ فکر کمک می‌کند، عاطفه و حس زیباسندی را نیز اشباع کرده، تأثیر کلام را مضاعف می‌گرداند.

هـاء - دل محوری: کلام خوب هم از دل بر می‌خیزد و هم متوجه دلهاست؛ و این ویژگی از: اعتقاد جازم و برهانمند نویسنده؛ از حسن نیت و هدفداری تحلیل‌گر؛ از نوع دوستی و نوع پروری او؛ از تعالیجویی و ارزش محوری و بالاخره از صفای باطن و صمیمیت بی‌شائبه نویسنده حکایت می‌کند. لذا، فقط زمانی ممکن شده و تحقق عینی پیدا می‌کند که:

۱- نویسنده با موضوع از نظر باورمندی و اعتقادی یگانه شده باشد؛

۲- نسبت به موضوع - به هر جهت و به هر دلیل - حساسیت قلبی داشته باشد؛

۳- با موضوع، به گونه‌ی تحلیلی رابطه باطنی برقرار کرده باشد؛

۴- آنرا با عواطف و احساسهای خویش عجین ساخته باشد؛

۵- ضرورت انتقال آنرا از نظر عقلی، ایمانی، اخلاقی، عاطفی و... درک کرده باشد؛

واو - روشنی و صراحت: صریح و روشن نویسی از: اشراف و تسلط ذهنی نویسنده بر موضوع و ابعاد مطلب؛ اعتقاد وی به ضرورت روشنگری و ارائه‌ی تحلیل؛ تسلط او بر زبان و غنایمندی و بی‌نیازی او، از خودنمایی حکایت می‌کند. و این زمانی ممکن است که: خود را به جان و گوهر موضوع و ظرافتهای مطلب رسانیده و آنرا کاملاً «خودی» و شدیداً درونی نموده باشد؛ زبان را از طریق تمرین و تجربه کاملاً در اختیار خود گرفته و دست‌آموز کرده باشد؛ به مرحله قابل توجهی از دانشوری و خودسازی ایمانی، اخلاقی، عاطفی و... رسیده باشد.

تذکری مهم: برخی میان «روشن و صریح نوشتن» و «ساده‌نویسی» فرقی نگذاشته و در همه جا، به ساده‌نویسی تأکید کرده‌اند! در حالیکه اولی از نظر زبان: هیچ اشکال و تعقیدی ندارد؛ تعمدی در کتمان جان و گوهر مطلب وجود ندارد؛ اگر فهم مطلب مشکل است یا به واسطه ظرافت، ژرفا و اوجمندی خود مطلب است و یا به علت اینکه، ساده کردن مطلب خطرهای آفریند؛ گاهی خود تحلیل‌گر، ساده‌نویسی افراطی را نوعی توهین به مخاطب و تبیل‌کننده ذهن وی می‌شمارد. لذا،

برای اینکه در کار تحلیل، مخاطب را نیز شرکت داده باشد، از ساده نویسی طفره می‌رود و فقط به صراحت اکتفا می‌کند.

۴ء - عمق کاوی و فراروی: در واقع تحلیل‌گر بر آنست تا:

اول - مخاطب را به ژرفای مطلبی که خود یافته است راهبری کند؛ و:

دوم - از طریق دعوت مستقیم، یا تداعی و القاء غیر مستقیم، او را به فرارفتن از آنچه هست، به آنچه باید باشد وامیدارد. و این میسر نیست مگر اینکه: تحلیل‌گر ژرفا و اوج را گزارش و تحلیل کند؛ با ایجاد جذابیت و نمودار ساختن زیبایی‌ها به عمق و اوج بکشانند. و این مؤید این تأکید و تذکر می‌باشد که: اگر تحلیل‌گر، خود به اوج و عمق دست نیافته است، بهتر آنست که چیزی ننویسد.

تذکر: روشن است که نویسنده در همه‌جا متوجه زیبایی‌ها نتواند بود؛ در این حال، ایجاد نفرت از زشتیها و نمودار ساختن ضد ارزشها و پلیدیها، بگونه‌ئی نسبی، همان فراخوانی به اوج تواند بود.

حاء - تنوع گرای: از آنجا که هیچ موضوع و نبشته‌ای از پیوند و ارتباط با ابعاد متعدد وجودی انسان - اعم از عقل، ایمان، عاطفه و... - برکنار نتواند بود؛ و باز از آنجا که بواسطه روح تنوع طلبی، انسان از تکرار، یکرنگی، همسانی و یکنواختی خسته می‌شود، شایسته آنست که نویسنده، نوشته‌اش را از حالت یکنواختی بیرون آورد. تنوع، ممکن است که به یکی از دو طریق در تحلیل راه پیدا کند: تنوع کلامی و بیانی؛ تنوع معنایی و مفهومی.

در تنوع بیانی، نحوه ارائه‌ی مطلب بدل می‌شود، به این صورت که: نویسنده گاهی زبان را منشیانه، پخته، موجز و با صناعی جذاب و روشن همراه می‌دارد و گاهی طبیعی می‌سازد؛ گاه زبان را خطابی ساخته و زمانی به عکس، از شخصی غایب گزارش و تحلیلی بدست می‌دهد؛ موقعی وصفهایی انگیزاننده را چاشنی کلام می‌سازد و زمانی، زبان را عاری از قید و صفت می‌دارد؛ گاه فقره‌ها و عبارتها را بلند و دارای کمترین فعل می‌سازد و زمانی کاملاً به عکس. موقعی با آوردن شاهدی و مثالی و شعری حکمی، اخلاقی، قرآنی، روایی و غیره همراهش می‌سازد و زمانی به خلاف!

همچنانکه در تنوع معنایی، گاه زبان را غنایی می‌سازد؛ گاه حماسی و پرشور؛ زمانی با حالاتی عاطفی چاشنی و تنوع می‌بخشد و موقعی با منطق و برهان. و این هدف فقط زمانی تحقق خواهد

یافت که نویسنده بصورتی دقیق با مبادی علوم آشنایی داشته، از علوم متداول و مربوط به موضوع مورد تحلیل بقدر ممکن آگاهی بهم رسانیده، هم با زبان غنایی و عاطفی آشنا باشد، هم با زبان رزم و حماسه، هم با زبان برهان و هم با زبان مرثیه و مولودیه و...! و گرنه، نوشته خشک و بی‌جاذبه، یکدست و کسل‌کننده خواهد بود!

یک وظیفه دیگر: با همه آنچه آمد، کار نویسنده هرگز پایان نخواهد رسید مگر اینکه پس از تکمیل و تحریر نوشته‌اش، با حوصله و وسواسی بی‌نظیر دست به **آرایش کلام** خویش زند. و آن بر دو گونه و یا در دو بعد تواند بود:

یکم - آرایش زبانی که هم مربوط به کلمه‌ها می‌باشد و هم مربوط به کلام؛ زیرا که در این بخش از کار نویسنده هم برخی از واژه‌های نارسا و کلمه‌های گنگ و نامأنوس و غیره را عوض می‌کند، هم برخی از فقره‌ها، عبارت‌ها و جمله‌های سست، نارسا و غیره را.

دوم - آرایش ابداعی، مبنی بر حسن استفاده از برخی صنایع ادبی اعم از صنایع بدیعی و بیانی و...! منتها باید یاد داشت که: اولاً هرگز متوسل به صناعات پیچیده و فنی و نامأنوس نباید شد و ثانیاً از حد چاشنی بخشیدن و تنوع‌آوری نباید تجاوز کرد!

ویژگیهای تحلیل خوب

مؤلفه‌های یک مقاله

با آنکه از نظر واقعی، هر نوشته وحدتی تردید نابرदार داشته و نمی توانش در عین واقع به چند بخش مستقل و مجزا تقسیم کرد، ولی از آنجا که در موطن عقلی این کار ممکن و میسر می باشد، می توان گفت که مؤلفه‌های وجودی یک نوشته عبارتند از:

۱ - موضوعی مشخص و ضروری، آنهم از آندست که حداقل یکی از ابعاد وجودی بشر - که در تکامل و شکوفایی هویت استعلایی او نقش عمده دارد - ضرورت و نیاز طرح آنرا تأیید نماید؛ ورنه کار، تفتنی خواهد بود!

۲ - قالب کلامی، که عبارت از الفاظ، عبارات، جملات و... می باشند و حکم پیکر و لباس معانی مورد نظر را دارند. چرا که در مقاله نویسی، در واقع کار، روی دلالت‌های فکری صورت می گیرد و نه مصادیق و مدلولهای عینی، یعنی در تحلیل، موضوع و ماده مورد عمل پدیده‌های ذهنی (افکار، اندیشه‌ها، معانی، تخیلات و...) می باشند.

در این موارد انتخاب واژه‌ها، نیز ترکیب و تألیف ابداعی جمله‌ها و عبارتها و... مطرح می باشند که از یکسو با عاطفه نویسنده در پیوند و ارتباطند و از دیگر سوی، با تجارب و احساس زیباپسندانه و قدرت هنری او در زمینه بیان.

۳ - شیوه پرداخت و ارائه، که به عبارتی: طرح و طریقه حرکت و هجرت ذهنی مخاطب را شکل می بخشد. این امر، در واقع همان شیوه طراحی مقاله است که نویسنده، با در نظر گرفتن وحدت جمعی نوشته خود، آنرا نخست به سه بخش: «مقدمه، متن و نتیجه» و سپس هر کدام را به

فراخور حجم نوشته به چند بندِ مرتبطِ مرتب تفکیک نابرदार طراحی می کند.
حال: برای اینکه این مؤلفه‌ها به بهترین وجهی تجلی و تبارز نمایند، در نظر گرفتن حضور و ویژگی‌هایی ضروری می‌باشد و گرنه، تحلیل از تأثیرگذاری لازم و تحقق کامل هدف نویسنده برخوردار نخواهد بود تا آنجا که واقعیت‌ها نشان می‌دهند، این ویژگی‌ها در یک تقسیم‌بندی کلی به دو دسته می‌باشند:

الف- ویژگی‌های محتوایی:

باء- ویژگی‌های شکلی:

اما ویژگی‌های محتوایی عبارت از آنهایی هستند که می‌باید: در پیوند و ارتباط با هویتِ ربانی انسان بوده و در جهت شناخت و شکوفایی همان هویت ربانی باشند. و این مؤید آنست که باید:

- ۱- از نظر موضع و جهت و مسیر و ابزار و روش روشن‌گر باشند؛
 - ۲- کمبود و نارسائیه‌ها، آفتها و لغزشگاهها را روشن نماید؛
 - ۳- علل و معالیل صلاح و فساد را مشخص و مبین نماید؛
 - ۴- رسائیه‌ها و ارزشهای ناشناخته ظریف را روشن نماید؛
 - ۵- مسیر و جهت و روش و ابزار تحقق آنها را بیان و معرفی نماید؛
 - ۶- ذوق رهیدن از آنچه هست و شوق رسیدن به آنچه را که باید باشد، بیدار نماید؛
- و اینهمه میسر نتواند بود مگر با داشتن «دردی» معنی‌دار و استعلایی؛ شناخت و شناساندن ارزشهای ربانی و ضد آنها؛ ایجاد، تحکم و شکوفا ساختن حس احترام نسبت به زمینه‌های الهی؛ ایجاد و پرورش نگرشی ارزش‌محورانه و فعال نسبت به زمینه‌های علوی و در نهایت، ایجاد هراس، اضطراب و دلهره‌یی شکیب‌سوز نسبت به آنچه هست و نباید باشد؛ حال، اگر نوشته‌یی چنین بود، نه تنها می‌تواند در جهت ارزشهای والایی همچون دانش و معرفت، پاکی و صداقت، صفا و طهارت، ایثار و شهامت، همدلی و سخاوت، نودوستی و کرامت، پایداری و استقامت، برادری و عدالت، آزادگی و شجاعت و... باشد **وَالْأَفْلا!**

با همه اینها لازم و ضروری می‌نماید تا نویسنده بر چند قاعده دیگر اشراف و تسلط کامل داشته و آنها را به موقع مورد بهره‌برداری قرار دهد.

❖ **- وحدت فکری؛** و این مؤید آنست که تحلیل‌گر اندیشه‌ای مشخص و شناخته شده دارد و نیز بر آنست تا آنرا منتقل نماید. حال، اگر در موقع انتقال موضوع به مخاطب، وحدت اندیشه‌ی وی

حفظ نشده، ارتباط و پیوند میان «مقدمه، متن و مؤخره» از سویی و پیوند باطنی میان بندها و اجزاء هر کدام از بخشهای یاد شده و نیز وحدت جمعی موضوع در کل نوشته محافظت نگردد، تحلیل قدرت اثرگذاری خود را از دست داده و به گزارش خوابی پریشان و در هم شیبه تر خواهد شد تا به یک نوشته منسجم مفید!

روشن است که طبیعت این امر ایجاب می‌دارد تا:

۱- چیزهایی پیرامون آن گفته شود - اعم از تعریف و تحلیل و تشکیک و...؛

۲- مثال‌ها و شواهد و دلایلی مطرح گردند؛

۳- ادعاهایی نقض یا تأیید گردند و...! حال، شایسته آنکه، همه مواد و موارد در رابطه و پیوند با همان موضوع اصلی و اندیشه محوری باشد، آنهم بگونه‌یی که موضوع، در تمام طول تحلیل روشن، ملموس و حاضر بوده و خواننده خود را - به نحوی مثبت و یا منفی، موافق یا مخالف - با وی در پیوند و ارتباط یافته و سایر مطالب را فرع اندیشه و مطلب محوری یابد!

* - حرکت فکری: افزون بر ضرورت حفظ «وحدت فکری» لازم است تا نویسنده متوجه

حرکت خویش بوده و آنرا به گونه‌ای فعال سازد که نوشته‌اش:

الف - منظم، بدور از تشویش لفظی و معنایی، بری از تکرار و پراکندگی باشد؛

ب - روشن، یعنی دارای ابتداء و انتها باشد؛ و این اصل متوجه شکل و معنی تواند بود؛

ج - هدف دار و جهتمند بوده، و این اصل در طول اثر محافظت شود؛ زیرا در برخی از نوشته‌هایی که در مراحل نخستین تجربه‌های نویسندگی تحقق یافته‌اند، گاهی مشاهده می‌شود که سخن نویسنده با هدف و جهت اصلی و اولیة نوشته در تضاد قرار دارد!

د - استوار، صمیمی، مورد اعتماد و برهانمند باشد.

و اما ویژگیهای مربوط به شکل نوشته عبارتند از:

اول - تازگی: آنچه در این رابطه می‌توان گفت اینست که: تازگی یا مربوط به خود موضوع

می‌باشد که باید اعتراف کرد موارد آن اندک است؛ یا مربوط به طرح و نحوه ارائه‌ی موضوع که در اینحال «طرح» موضوع ابداعی، ابتکاری و نو می‌باشد، هر چند این امکان نیز وجود دارد که طرح، متوجه ساخت کلی اثر بوده و نویسنده مثلاً، موضوعی تحقیقی را در قالب داستان ارائه دهد و بالعکس! که در این مورد، زبان اثر هم کاملاً نو می‌گردد و یا به دیدگاه و منظری نو و کاملاً بی‌سابقه که این اصل به قدرت بینش و نگرش و خلاقیت و عاطفه و احساس بسیار پویای نویسنده

بستگی دارد. به هر حال اگر نوشته و تحلیل پیرامون اندیشه‌ای شناخته شده بوجود آمده باشد، شایسته و ضروری است تا از این ویژگیها برخوردار باشد:

- ۱- به شکلی کاملاً شخصی، دقیق و همه جانبه تحلیل، ارزیابی و شناسایی شده باشد؛
- ۲- رنگ و هیئت عقیده و احساس تحلیل گر را تصاحب کرده باشد؛ چرا که اینکار باعث می شود تا: الف: مواضع تأکید و یا تخفیف مفهومی و موضوعی (معنوی) تغییر نمایند؛ ب- مواضع و محورهای احساسی (عاطفی) تغییر خورده، درجه شدت و یا ضعف آنها تحول یابد؛ جیم - باورها و جنبه‌های عقیدتی و عاطفی شخصی بکر مجال ظهور و بروز پیدا کنند؛ - از صافی دستگاه ارزشی تحلیل گر گذشته باشد؛ - طرز ادا و نحوه ارائه و بیان نویسنده را به خود گرفته باشد.

دوم- روشنی و صراحت: خود این ویژگی شامل دو بخش مهم می باشد که عبارتند از:

الف: صراحت و روشنی بیانی؛ که در این رابطه نویسنده تلاش می دارد تا از استعمال واژه‌ها و لغات مهجور، فراموش شده، اتساع معنا پیدا کرده و نیز عبارتهای گنگ، پیچیده، دور از ذهن و تصنعی پرهیز نماید؛ همچنانکه لازم است تا تحلیل گر با وسواسی کم نظیر متوجه رعایت قواعد املائی کلمه‌ها، و دستوری عبارتها و جمله‌ها، و انشایی تخیلات و... بوده، نحوه درست نویسی در صفحه - اعم از عنوان، آغاز خط جدید، شماره گذاری، ممتاز سازی کلمه‌ها و... - بالاخره، قواعد نشانه گذاری را رعایت نماید.

ب- صراحت و روشنی معنایی؛ و این دست نمی دهد مگر اینکه:

- ۱- نویسنده خود را به گوهر مسئله و مؤلفه‌های اصلی آن رسانیده، با علل و معالیل آشنا ساخته و کلیه روابط ممکن میان او و سایر پدیده‌ها را دریافته باشد؛
 - ۲- از دریچه‌های مختلف و مواضع متعدد آنرا بررسی کرده باشد؛
 - ۳- در تبیین آن، خود را به نزدیکترین و اصلی ترین حدود و مؤلفه‌ها و ویژگیها رسانیده باشد؛
 - ۴- قالب زبانی درخور برایش گزیده، چندبار ریخته، تجربه کرده و سپس ارائه کرده باشد؛
- سوم- همبستگی:** همانگونه که قبلاً هم آمد، همبستگی میان کلیه اجزاء نوشته نقشی تعیین کننده داشته و در تحقق هدف نویسنده بسیار مؤثر می باشد، لذا شایسته است تا علاوه بر حفظ همبستگی معنایی، میان کلیه ارکان و اجزاء، از نظر شکل نیز همبستگی وجود داشته و هر بخش نوشته به شکلی ارائه نشود.

چهارم- تناسب: رعایت تناسب در موارد:

۱- مقدمه، متن و نتیجه؛

۲- حفظ تناسب میان لفظ و معنا، میان محتوا و صنایع بدیعی و آرایه‌های کلامی، میان ایجاز و

اطناب و...

۳- شواهد و دلایل، قصص و تمثیل، شعر و لطیفه و...؛

۴- تشکیک و تأسیس؛

۵- ظرافت‌های ادبی و عاطفی بجا، به مورد و انگیزاننده؛

۶- ذهن و قوت دریافت مخاطب و زبان نوشته، از نظر عمق و حجم و...؛

۷- افراط و تفریط در برخی از وجوه مورد پسند خود نویسنده، مثلاً: علتها و یا معلولها؛ ارزشها

و یا ضد ارزشها و... از عمده‌ترین، اثرگذارترین و ضروری‌ترین وظایف نویسنده می‌باشد.

پنجم - تنوع: یکی از ویژگیهای یک نوشته خوب در عین حفظ وحدت فکری و همبستگی

زبانی و... بخشیدن تنوعی جذاب، جذبه‌دار و خستگی‌زدای می‌باشد؛ و این ممکن است که در

موارد: زبانی، عاطفی، آوردن اشعاری متناسب و هماهنگ با موضوع، داستانه‌ها و لطیفه‌هایی

پندآموز و یا عبرت‌انگیز؛ آوردن دلیل و برهان برای اثبات و یا نفی نظر و مقوله‌ای؛ سرک کشیدن

از زمینه‌های تخیلی، ذوقی، شهودی و... ظهور و بروز نماید. چنانکه ممکن است با متوسل شدن به

آیات قرآنی و روایات اخلاقی و... تحقق یابد.

ششم - کمالبارگی: این امر فقط زمانی تحقق پیدا می‌کند که:

الف - ارکان، مؤلفه‌ها و اجزای تحقق‌بخش مقاله، به طور دقیق و همه‌جانبه و زیبا و شایسته و...

در آن متجلی بوده، تا حد ممکن، برای خواننده پرسشی باقی نگذارد؛

باء - واقع بینانه و واقع‌گرایانه باشد؛

جیم - در عین آنکه بیطرفانه با موضوع برخورد شده است، تحلیل هدفمند و هدف‌پرور،

جهت‌دار و جهت‌بخش؛ بیدار‌کننده و استعلایی باشد.

دال - از حشو و زواید صوری و معنوی که خود مؤید نقص، تدافع و اثرزدایی‌اند ببری و به دور باشد؛

هائ - با عقاید و ایمان تحلیل‌گر عجین و دمساز شده باشند؛

واو - از احساس و عواطف وی برخوردار بوده، صادقانه و صمیمانه مطرح، تحلیل، ارزیابی و

بیان شده باشد.

گامهایی ضروری

اگر بخواهیم بدون پرداختن به مقدمه‌ای طولانی وارد اصل قضیه گردیم باید متذکر شویم که در این بخش توجه دقیق و پرداختن صبورانه به این موارد از اهم ضروریات و مهمات می‌باشد:

یکم - کاوش و گزینش موضوع: روشن است که هر کاری را اصول و قواعدی است که در نظر گرفتن آنها:

تلاش را آسان و پیرکشش می‌سازد؛

نیروها و ابزار را از فساد و تلاشی محافظت کرده و در جهت تحقق هدف قرار می‌دهد؛
مسیر را روشن نموده و از لغزیدن به انحرافها و مغاکهای تباهی‌زای مصون می‌دارد؛
امکان محاسبه و ارزیابی موقعیت، زمینه و فرد را حفظ نموده و بالاخره تلاشگر را در رسیدن به نتیجه و ثمره مورد نظرش مساعدت می‌نماید و...! و نویسندگی را نیز اصول و قواعدی است که توجه علمی به آنها همه این پیامدهای مثبت را داشته و از متضادهای اینان برکنار می‌دارد و یکی از عمده‌ترین آنها «گزینش موضوع» می‌باشد! این اصل در شرایط کنونی که:

الف - ارزش‌نماها، جای ارزش‌های اصلی و واقعی را گرفته‌اند؛

باء - کمال‌نماها، جای کمال‌های اصلی و واقعی را گرفته‌اند؛

جیم - نیازنماها، جای نیازهای اصلی و واقعی را گرفته‌اند؛

دال - عوامل و انگیزه‌های فرعی جای اصلی و واقعی را گرفته‌اند؛

ه‌اء - اکثریت مطلق مردم، همین جریان غلط و هراسبار و هویت برانداز را، جریانی طبیعی، واقعی، منطقی، ارزشی و در نتیجه قابل توجه و گرایش می‌پندارند، کاری بسیار مشکل و مهم

می‌باشد؛ زیرا تحلیل، در واقع - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - با هویت ربانی و بیدیل مخاطب سر و کار دارد و در جهت تغییر - تکاملی یا تفاسدی - آن عمل می‌نماید!

با این مایه از بینش متوجه می‌شویم که نوشتن و تحلیل دادن وجیه‌های مهم و عمده‌یی را بر تحلیل‌گر تحمیل می‌کند و از آنجمله:

شناخت دقیق گوهر این هویت؛

شناخت مؤلفه و ابعاد و لایه‌های گوناگون آن؛

شناخت عوامل، زمینه‌ها، مسیر، روش و ابزار رشد دهنده آن؛

شناخت آفتها، زمینه‌ها، مسیر، روش و ابزار فساد و تلاشی آن؛

و شناخت بسیاری از موارد دیگر.

از دیگر سوی، به دلیل آنکه: زمینه عمل تحلیل، زمینه‌یی اجتماعی‌ست و نه فردی و باز، صدور و بروز احکام و باورهایی از ایندست، جنبه قانونی پیدا کرده، و آثار و پیامدهای تحلیل - چه در جهت مثبت و چه منفی - حالت تصاعدی داشته، و چه بسا که در حالت دورانی (عکس‌العملی) دامن خود تحلیل‌گر را نیز می‌گیرد، دقت و ضرورت بیشتری را ایجاب می‌نماید.

آنچه برای هر نوآموزی بسیار قابل توجه می‌نماید اینست که باور نماید، در تحلیل، انتخاب موضوع فقط از جهاتی که تذکرش رفت مهم نبوده بلکه: از جهت تعیین مرزهای موضوع، ارکان و اجزاء موضوع، موارد و ابزار موضوع، روش تحلیل زبان موضوع تحلیل موضوع و غیره بسیار مهم و مؤثر می‌باشد. و لذاست که تأکید می‌داریم: هم انتخاب موضوع **باید علی‌قوی** داشته باشد و هم خود موضوع، از ویژگیهایی برخوردار باشد، که صاحب این قلم عمده‌ترین ویژگیهای موضوع را از این قرار می‌پندارد:

۱- روشنی و گویایی؛

۲- جهت‌مندی و هدف‌مندی؛ تا آنجا که مشخص شده است در هر تحلیلی یک هدف عام و فراگیر وجود دارد - که ظاهرش را همان رسانیدن پیام و باطنش را گذر دادن مخاطب از موضع و مرتبه و مرحله‌ی کنونی به موقعیتی برتر تشکیل می‌دهد - و یک یا چند هدف فرعی و خاص.

از جانبی، اگر بپذیریم که هدف‌مندی موضوع بر می‌گردد به هدف‌داری نویسنده باید یادآور شویم که: شایسته و ضروری می‌نماید تا تحلیل‌گر هدفش را مشخص سازد. زیرا در غیر این

صورت، هرگز موفق نخواهد شد تا:

بهترین راه، روش و ابزار تأثیر گذاری و نفوذ در دیگران را شناسایی کرده و بکار گیرد؛ شرایط زمانی، مکانی و روانی مفید را شناخته و از آنها بهره جوید و بالاخره از نظر شیوه و روش نویسندگی درست و در رابطه با هدف بیندیشد، در رابطه با هدف پروراند و در رابطه با تحقق هدف ارائه دهد.

در واقع همانگونه که یک موضوع از دیدگاههای مختلف و متعدد قابل بررسی می باشد، این امکان نیز وجود دارد که بر مبنای اهداف مختلف و متعددی مورد توجه و تحلیل قرار گیرد.

۳- ارزشمند و ارزش محور بودن؛

۴- استعلایی بودن؛ آنهم در حدیکه ضرورت استعلائیش مسجل و ثابت بوده و از نیازها و ضرورتهای اولیه شمرده شود؛

۵- واقعی، اصیل و محوری بودن؛

۶- تازه و بکر بودن؛ اگر چه این ویژگی حتی، در حد نحوه ورود به مطلب، پرورش مطلب و نحوه پایان بردن آن باشد؛

۷- پرجاذبه بودن؛

۸- مفید و مثمر بودن؛

۹- راهنما و راهگشا بودن؛

۱۰- جنبه و زمینه عملی داشتن؛ با عقاید، عواطف و آرمانهای نویسنده - به هر نحوه ممکن - پیوند داشتن؛ که این امر گاهی برخورداری از آنها و زمانی عجین بودن با آنها را لازم و ضروری می سازد.

در انتخاب موضوع، توجه بدو چیز می تواند کمال همکاری و کمک را با نویسنده کم تجربه و نوآموز نموده، او را در مدار ترقی قرار دهد:

اولاً- در نظر گرفتن جلوه‌ها و موقعیتهای زشتی بار، فسادبار و متلاشی کننده هویت ناب و ربانی انسان و جامعه انسانی در ابعاد مختلف؛ آنهم با همه پی آمدها و مصائبش!

ثانیاً- در نظر گرفتن جلوه‌ها و موقعیتهای زیبایی بار، جاذبه دار، سعادتبار، کمالبار و شکوفا سازنده هویت ربانی فرزند آدمی؛ آنهم با تمام آثار استعلائیش!

با در نظر داشت این نکته، لازم می‌نماید تا نویسنده به انتخاب موضوعی همت گمارد که به نحوی از انحاء:

الف - در رابطه با نیازهای «اصلی و تکاملی» او باشد؛ چه این نیازها متوجه رهیدن از نقص و فساد باشند و چه متوجه صلاح و کمال؛

باء - بی‌توجهی به آنها، نقایص و فسادهایی را بر فرد و جامعه تحمیل نماید؛

جیم - نفس‌طرح آنها بیدار کننده، پویایی آفرین و پر جاذبه باشد؛

دویم - آشنایی با کار ابزارهای تحلیل: روشن و بی‌نیاز از برهان می‌باشد که کار و تلاش در هر زمینه‌ای متضمن کار ابزار و معیارهای ویژه‌ی است و تحلیل علوم و زمینه‌های انسانی نیز؛ از اینرو باید پذیرفت که بدون شناخت و به کارگیری دقیق و بجای آنها، از داشتن تحلیل دقیق و مثمر در زمینه علوم انسانی محروم خواهیم ماند. هر چند باید اذعان نمود که در زمینه تحلیل، کار ابزارها به گونه بی‌واسطه و یا با واسطه، مقولات و مفاهیم ذهنی هستند و لاغیر. لذا شایسته آنکه:

۱ - ابزار کار تحلیل‌گر، موارد استعمال و مواقع به کار گرفتنش دقیقاً فهمیده شود. چرا که این کار را نتایج مفیدی در پی می‌باشد که از آنجمله‌اند: توانمندی در جهت برخورد ساده و آسان و بی‌دردسر با پدیده‌ها و زمینه‌های تحلیل و نویسندگی؛ نجات از سردرگمی، گیجی، لغزش و راه گم‌کردگی و...؛ درک روشن هدف، راه و روش دشمن - اعم از مادی و غیر مادی، داخلی و خارجی و...؛ پیدا کردن آمادگی و جرأت برای مقابله؛ شناخت و شناساندن طرق رهیدن از ضعف و نقص و بلا و... و رسیدن به قوت کمال و تعالی و...!

۲ - با روش کار تحلیلی آشنایی حاصل گردد؛ که در این رابطه آشنایی با مفاهیمی همچون مسئله، رابطه‌ها، نظریه، تجزیه و تحلیل، توجیه و تفسیر، تشریح و تفصیل، دلالت و استدلال و... آنهم به طور مشروح حاصل خواهد شد. آنچه نیاز به تذکر دارد اینست که: پدیده‌های مورد توجه تحلیل‌گر از ویژگی‌های کاملاً خاصی برخوردارند که دست‌کم گرفتن آنها باعث بروز ناملایماتی زجر بار خواهند شد. از جمله این ویژگی‌ها اینک: اهمیت جمعی دارند؛ در تحول و تغییر سرنوشت و تقدیر جامعه نقش عمده بازی می‌کنند؛ له و یا علیه مردم‌اند؛ گاه مستقیم و زمانی غیر مستقیم عمل می‌نمایند؛ عمدتاً ذهن بیدار و کنجکاو را بخود جذب کرده و ضرورت بررسی و تحلیل را در آنها بیدار می‌نمایند؛ گاهی امید و زمانی خوف و هراس، گاهی محبت و زمانی نفرت، گاهی رشد

و صلاح و زمانی نقص و فساد تولید می نمایند و غیره.

۳- با معیارهای مورد نظر و مورد ارزیابی - که از دید این نگارنده اصالتاً اسلامی- انسانی می باشند- آشنایی حاصل شده، و در موارد لازم، بویژه آنگاه که نمودار ساختن نارسائیهها، تضادها و تناقضهای زمینه، نظریه، رفتار و روشی مورد نظر می باشد، از معیارها و روشهای دیگر - به خصوص معیارها و اصول ادعایی طرف - استفاده به عمل آید.

به هر حال کار و ابزارهای تحلیل، در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته منقسم می شود:

الف - ابزار برونی؛ مانند: کتاب، مجله، روزنامه، فیلم، نوار، عکس، اسلاید، طبیعت، جامعه، سنگ نبشته‌ها، آثار هنری - فرهنگی، باستانی رویدادهای طبیعی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آثار و علل آنها.

باء - ابزار درونی؛ مانند: مشاهده، احساس، تفکر، تعقل، تخیل، توهم، استقراء، استدلال و غیره که هر کدام برای تحقیق و تتبع زمینه‌یی بکار گرفته می شوند.

در رابطه با شناسایی ابزار برونی مانند بعضی از کتابها، مجله‌ها و... گاهی نیاز به استاد راهنما و به طور معمول، نیاز به دسترسی و آشنایی با کتاب شناسها، فهرست مراکز انتشاراتی، فهرست کتابخانه‌ها - اعم از چاپی و خطی - و فهرستهای متنوع موضوعی و... امری روشن و ناچار از پذیرش است؛ همچنانکه تهیه منابع اصیل و مادر و ارزیابی آنها از نظر صحت و اصالت و... مشاوره با اهل فن و اساتید را ایجاب می نماید.

سیم - کسب آشنائی با موضوع: ارکان و مؤلفه‌های آن به صورتی عالمانه و از طریق مطالعه پیگیر و تحقیقی نوشته‌ها، انجام مصاحبه‌ها، شنیدن نوارها و سخنرانی‌ها، دیدن فیلم‌ها و یا متن رویدادها و وقایع عینی برونی و غیره.

گاهی لازم می آید که خواندن نوشته‌های دیگران به صورتی آموزشی و نقادانه صورت پذیرد. بدین معنا که: تحلیل گر مبتدی نیازمند است تا دریابد که فلان نویسنده پخته و ورزیده نوشته‌اش را مثلاً از نظر ظاهری چگونه ارائه داده است؟ چه مطالبی را گزیده و در چه جایهایی گنجانیده است؟ از نظر بیانی چگونه و با چه کلامی آغاز و ادامه داده است؟ آیا بیانش حماسی ست یا عاطفی و غنایی؟ یا برهانی و مقایسه‌یی و...؟ چگونه، با چه اندیشه و چه ابزار و روشهایی پرورش داده و جلو رفته است؟ و بالاخره چگونه با چه مطلب و بیانی به پایانش برده است؟!

در این رابطه (آشنایی با موضوع)، افزون بر مطالعه جدی، اندیشیدن، اشکال کردن، گونه‌های فرضی مسئله را شناسایی و طرح کردن، انتقاد کردن، پرسشهای مستمر را مطرح نمودن، پاسخ‌یابی کردن، برهان آوردن و... نقش عمده و اساسی دارد. وظیفه عمده تحلیل‌گر در این مرحله آنست که: به هر چه می‌نگرد، با دیدی شکاکانه و انتقادی بنگرد؛ درستی و نادرستی آنها را به کمک معیارهای در دست داشته علمی و فلسفی و نیز، اصول مسلم خود همان زمینه به محک سپارد؛ ارزش وجودی و نیز ضد ارزش مربوط به آن را شناسی و ارزیابی نماید، و بالاخره: دلایل موافق و مخالف را مطرح نظر قرار داده، از آنچه پخته و مستحکم است برای طرد آنچه ناسره و خام است بهره گیرد.

چهارم - اقباس و گزینش و یادداشت برداری: در رابطه با موضوع و ابعاد و زوایای مورد نظر، از منابع مورد تحقیق. محقق، در موارد متعددی ناچار است تا از منابع مختلفی یادداشت برداری نماید. اهم این موارد عبارت تواند بود از:

۱ - تعریف‌ها، بویژه آنگاه که موضوع تازه، ناشناخته و یا به دلایلی مورد مناقشه باشد. در مواردی از ایندست تعریف‌های گوناگون، مختلف و احیاناً متضاد، یادداشت و نقد و ارزیابی می‌شوند؛

۲ - تشکیک‌ها و موارد نقضی و اختلاف آلود یادداشت و نقد و بررسی می‌شوند؛

۳ - نظریه‌های شاخص، قابل توجه و مورد تأمل - اعم از موافق و مخالف - یادداشت و ارزیابی می‌شوند؛

۴ - نویافته‌ها (نظرها و برداشتهای نویافته خود نویسنده) و برهانهای قویمی که در سست کردن بنیاد نظر و نظریه‌ای، و یا محکم ساختن و تنویر برداشتی کمک می‌کند، یادداشت و محک می‌شوند؛

۵ - شواهد لازم، مثالهای روشنگر، مطالب پرجاذبه و کشش انگیز، مواردی که به تلطیف و یا مشارکت عاطفه و احساس طرفین (نویسنده و مخاطب) کمک می‌کنند یادداشت می‌شوند؛

۶ - نقاط تشابه و تمایز - در موارد لازم - یادداشت و ارزیابی می‌شوند؛

۷ و ۸ و ۹ - آنچه تحلیل‌گر خود - به دلایلی - لازم و مصلحت می‌بیند؛ باید یادآوری کرد که نویسنده نباید خود را در میان انبوهی از منابع تکراری و دست دوم و... گم کرده، عمر خود را بر سر مطالعه و تحقیق چنین منابعی هدر دهد. بلکه شایسته آن، که در قدم اول، از طریق منابع اصیل و

مادر و اولی، خود را با روح قضیه آشنا ساخته و سپس به اقتباس، کاوش، پرورش و ارائه پردازد. همچنانی که واجب است تا همه این موارد را با رعایت امانت، ذکر سند، نام صاحب مرجع یا مترجم آن، نام ناشر و محل نشر، تاریخ نشر، شماره دقیق صفحه؛ و اگر کتابخانه است، نام کتابخانه، شماره ویژه کتابداری و... بنگارد.

حال اگر یادداشت برداری از زبانی دیگر باشد، ترجمه مطلب برای ناآشنایان به آن زبان لازم و اگر مرجع خطی و کمیاب و نادر باشد، تهیه و ارائه‌ی صفحاتی از آن بر لطف و اطمینان و استحکام کار می‌افزاید.

پنجم - ارزیابی اطلاعات: در این مرحله، همه تلاش نویسنده محقق متوجه آنست تا اطلاعات فراهم آورده خود را ارزیابی نموده، مایه‌های ایدئولوژیک آنها را شناسایی و ارزیابی نماید؛ زمینه اطلاعات و ابزار و روشی که در طرح آنها بکار رفته است، شناسایی و ارزیابی نماید؛ مواضع سیاسی - اقتصادی ارائه کننده‌اش را شناسایی و ارزیابی نماید؛ جهت و هدف اطلاعات را واری کرده و دریابد که در جهت مثلاً ارزشهاست یا لذتها و هوسها؛ کمال و شکوفایی ست یا به عکس؛ همزمانی بروز آنها را با اندیشه‌ها و موضع گیریهای دیگر شناسایی و ارزیابی نماید؛ برای پیدا کردن رابطه اطلاعات و زمینه‌های مختلف تلاش نماید؛ و بالاخره متوجه شکل طرح اطلاعات از هر نظر باشد.

ششم - طراحی موضوعی از نظر قالب کلی یا فهرست بندی محتوای نبشته؛ این کار در اول امر شامل دو مرحله است:

الف - طراحی ذهنی؛ که در این مرحله، طرح نوشته در ذهن نویسنده شکل پیدا کرده و ثبت می‌شود؛

باء - تدوین قلمی نقشه و یا فهرست نکات، مؤلفه‌ها، ارکان و بخشهای اصلی نبشته، اجزای هر رکن، خلاصه‌ها و غیره که به شکلی مرتب به روی کاغذ می‌آید. لازم و ضرور و حتمی ست که این طرح یا نقشه را، نویسنده چندین بار مرور کرده، حکم و اصلاح نموده، مطالب آنرا جلو و عقب کشیده و اصلاح نماید.

در گام بعدی، نویسنده کلیه مطالب را معمولاً به سه بخش مقدمه، متن و نتیجه تقسیم نموده، برای هر بخش و رکن و غیره، عناوین لازم را انتخاب و ارائه می‌نماید. و آنچه در پایان این مطلب تذکرش لازم می‌نماید اینست که: میان موضوع یک نوشته با محتوای آن اختلافی ظریف وجود

دارد، بدین شرح که: موضوع، در نوشته‌های تحلیلی، همان چیزی است که پیرامون آن بحث می‌شود؛ و محتوا، پا گرفته از موضوع بوده و کلیه آن چیزهایی را - اعم از افکار، عواطف، صور خیال، ابداعات و ... - در بر می‌گیرد که در کل اثر و یا نوشته ظهور و تجلی یافته‌اند. ما در این رابطه بگونه‌ی مفصل بحث خواهیم کرد؛

هفتم - تقسیم و ترتیب یادداشتهای دستی و افکار ذهنی؛

هشتم - باز بینی و در صورت لازم تجدید نظر و دست کاری خود طرح و عناوین و بخشهای

مربوطه؛

نهم - انتخاب زبان نگارش: در رابطه با مخاطب و نفس موضوع؛ در نوشته و تحلیل، شناخت مخاطب - اعم از فرضی و عینی و یا شناخته شده - بسیار مهم می‌باشد؛ این شناخت در کل متوجه یکی از دو جنبه تواند بود:

الف - جنبه کمی، که متوجه مخاطب خصوصی، ملی، منطقه‌ی و یا جهانی بوده، زبان نگارش و نیز حجم نوشته را متناسب با مخاطب خود معین می‌دارد.

باء - جنبه کیفی، که متوجه سطح سواد و فرهنگ مخاطب خود بوده، متناسب با سواد مخاطب خود (کم سواد، متوسط، بالا) زبان نگارش را انتخاب می‌دارد. و در همین بخش است که: درجه تحلیل مطلب از نظر عمق و مرتبه؛ لزوم و یا عدم لزوم خلاصه و ایجاز گویی، شکافتن اجزاء هر رکن و هر مطلب و...؛ لزوم و یا عدم لزوم آوردن مثال، برهان، شعر، داستانیچه، شاهد و...؛ شیوه ارائه از نظر زبانی، به این معنا که زبان نبشته شاعرانه، عالمانه، عارفانه، عامیانه و... باشد، باید مورد توجه و مراعات جدی قرار گیرد.

به هر حال آنچه را به عنوان یک اصل کلی باید پذیرفت آنست که:

الف - نحوه برخورد با مطلب و موضوع، حتماً باید نو و ابداعی باشد.

باء - نحوه ورود به مطلب، نحوه پرورش آن، نحوه ارائه‌ی مطلب و نیز نحوه خروج از آن کاملاً انفرادی و مخصوص نویسنده باشد.

جیم - زبان - اعم از واژه‌ها، عبارتها و جمله‌ها - نو و متناسب با مخاطب و موضوع مقاله یا کتاب باشد.

دال - ضرورت‌های شناخته نشده، دقایق کشف ناشده و غیره را روشن کرده باشد.

دهم - آغاز نگارش: پس از مطالعه و کسب اطلاعات کافی و یادداشت برداری‌های ضروری و

نقد و بررسی شده ارزشمند و ضرور برای طرح و تعقیب گام بگام مراحل نگارش نوبت می‌رسد به

نگارش مطلب. منتها از آنجا که هر نوشته و حتی هر بخش از نوشته‌ای به چندین بند تقسیم شده است، لازم می‌نماید که مقاله نویس به صورتی بسیار دقیق و جدی متوجه نگارش هر بند - آنهم از هر لحاظ - نحوه حرکت و گذر از یک بند به بند دیگر و... باشد.

باید دانست که هر بند، دارای اندیشه‌ای معین است که اجزاء و جمله‌ها و عبارتها و... در پی پروراندن و ارائه‌ی آن به بهترین گونه ممکن می‌باشد. با این تأکید که هر یک از بندها، به نحوی با تفکر محوری نوشته در پیوند باشند. در واقع، در هر بند گوشه‌یی، وجهی و جهتی از جهات تفکر محوری نوشته تعریف، تحلیل، توضیح، تفسیر و تشریح می‌شود. لذا شایسته آنکه:

الف - محتوای هر بند درست فهمیده و پروریده شده و با ذکر شواهد، براهین، قصه و شعر مورد نیاز، ارائه شود.

باء - بندها، به ترتیب اولویت‌های منطقی، اهم و مهم‌های ارزشی، رابطه‌های عاطفی و معنوی و... نظم لازم را یافته و با همان زیبایی منعکس گردند.

جیم - هر بند، زبان ویژه خود و نیز بهترین طرز اداء محتوای خود را پیدا کرده و در همان قالب زبانی متجلی گردد.

دال - در هر بند فقط مطالبی آورده شود که به فهم و ارائه‌ی موضوع محوری کمک می‌نماید. هاء - پیوند و رابطه میان خود بندها، مورد توجه شدید قرار گرفته، در حفظ و تداوم پیوند و رابطه میان بندها، توجه و دقت ویژه مبذول گردد.

واو - گذر از یک بند به بند دیگر، باید چنان با دقت و استادی صورت پذیرد که مخاطب احساس بریدگی و بی‌ربطی و جهش از مفهومی به مفهومی دیگر ننماید.

یازدهم - گذر طبیعی و منطقی و آرامش بخش از «متن» به «نتیجه»: و این فقط زمانی میسر است که نویسنده وظایف خود را به درستی و دقت لازم انجام داده و عقده‌های فکری طرف مقابل را کاملاً گشوده باشد.

دوازدهم - بازیابی نهایی: یکی از وظایف عمده هر تحلیل‌گر، بازیابی و اصلاح نوشته اوست تا خاطر جمع شود که این نوشته از هر نظر قابل ارائه است. در این مورد، نویسنده می‌کوشد تا نوشته‌اش از نظر ظاهری و باطنی بی‌نقص بوده و کلمه‌ها، عبارتها، جمله‌ها و بندها، از نظر لفظی و معنوی هم‌دست و هماهنگ بوده و تلاش می‌کند تا اگر در مرتبه اول کمبودهایی داشته برطرف

نماید؛ زیادی‌هایی روی نموده، بپیراید؛ نارساییهای مفهومی و یا بیانی داشته، برطرف نماید؛ سستی و تزلزل فکری داشته، به قوت و استحکام بدل نماید؛ ناهماهنگ و نامرتب بوده است، مرتب دارد؛ تضاد و تنافری روی آورده، برطرف سازد؛ ابهام‌ها و گنگی‌ها را روشن نماید؛ کلمات و تعییرات مبتدل و نابجای را به عکس آن بدل نماید؛ قواعد عمومی «بجا» نویسی را، اعم از ایجاز و سلاست و روشنی و همخوانی میان زبان نوشته و مفاد آن را متعادل نماید؛

سیزدهم - پاکنویسی و بازبینی مجدد پاکنویس.

چهاردهم - ذکر منابع و مآخذ و استدراکات و...!

ضرورت طرح و روش گزینی

همانطوریکه نجار، نقاش، معمار و مهندس فنی بدون داشتن طرح ذهنی و یا عینی نمی‌تواند جریان کار خویش را سریع و درست و به دور از دوباره کاری به پیش برد، نویسنده نیز نمی‌تواند، بدون داشتن «طرح» و «روشی معین» کار نوشتن را چنانکه شایسته است، تعقیب نماید. طرح کار، یا فهرست بندی موضوع مورد نظر، یکی از کارهای عمده و قابل توجه نویسنده می‌باشد که نادیده گرفتن آن جز دردسر و ناکامی چیزی بیار نمی‌آورد. در واقع، علت نارسایی برخی از نوشته‌ها و بیشتر نویسنده‌ها، ناآشنایی با طرح و نداشتن و آن نیز بی توجه بودن به «روش» می‌باشد.

روش در لغت به معنای: راه، طرز عمل، گونه و یا نحوه کار می‌باشد، ولی در اینجا و از دیدگاه صاحب این قلم یعنی:

۱- شناسایی، ارزیابی و انتخاب ابزار، اصول و راههایی که در آفرینش و ارائه‌ی یک نوشته، بدانها نیازمندیم؟

۲- اجراء اعمال، بهره‌گیری و نحوه ادامه دادن به کار تحلیل و تحقیق.

تدوین فهرست و یا ارائه‌ی ترتیب و طرح، در واقع از یک طرف: نظم و ترتیب دادن به ذهن و فکر نویسنده و پرسش‌هایی است که وی با پاسخ دادن به آنها، نوشته و تحلیل خود را پدید می‌آورد و از دیگر طرف: آشنا ساختن و آگاهی دادن به مخاطب است در رابطه با موضوع و آن ابعدی که مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.

روشن است که توجه به «طرح و روش گزینی» را فوایدی است بیشمار که ما فقط به ذکر تائی

چند از آنها بسنده می‌داریم:

الف - نظم و روشنی پیدا کردن ذهن خود نویسنده و گردن نهادن به آن؛
باء - رهیدن از اشتباهات، انحرافات، بی‌نظمی، سردرگمی و پراکندگی ذهن و نیز، یافتن سرعت عمل در کار نوشتن؛

جیم - معین شدن راه، روشن ساختن مسیر و جهت حرکت ذهن تحلیل‌گر و هدف نویسنده؛
دال - امکان زودتر و خوبتر رسیدن به نتیجه مورد نظر از هر جهت؛
ه‌اء - جلوگیری از ضایعات، اعم از نیروی فکری، و دقت و...؛
واو - اشراف داشتن بر موقعیت خود و کار تحقیق؛
ز‌اء - راهنمایی اجمالی مخاطب و غیره.

حاء - محذوره مطالعه، تحقیق، تحلیل، ارزیابی و پرورش مطالب را روشن کردن؛
طاء - تهیه منابع و مسایل را آسان ساختن؛ و این یعنی جلوگیری از اتلاف وقت، نیروهای فکری و...؛

ی‌اء - تفکر و تخیل را از سرگردانی در میان انبوهی از افکار نامرتب و نامتجانس و کاوش‌های بی‌نظم رها ساختن؛

یب - به نویسنده این فرصت را میسر می‌دارد تا در محدوده‌ای معین تلاش کرده، در صورت لازم به آسانی به بازمینی و ارزیابی مجدد پردازد؛
یج - مواد مورد نظر و مورد گزینش را مرتب و منظم ساخته، هر چیزی را در جای خودش بنگارد؛

ید - از هدر رفتن توان و انرژی ذهنی جلوگیری می‌کند؛ و این نه تنها سرگردانی، یأس و خستگی را کم می‌سازد که چون منتج و مثمر است، دلگرم کننده و نشاط بخش می‌باشد؛
یه - به نویسنده مبتدی اعتماد به نفس بخشیده، فرصت تجسس، ارزیابی، گزینش و پرورش مسایل و اندیشه‌ها را داده و در ارائه‌ی نوشته نیکوتر یاریش می‌دارد؛

یو - از میان افکار و آراء و اندیشه‌ها، آنچه به موضوع ارتباط و پیوند نزدیک‌تری دارد بر می‌گزیند؛ و این باعث می‌شود تا: افکار اصلی و محوری شناسایی، گزینش و پرورش شده و دقیقاً در جای خودشان مطرح شوند، چنانکه اندیشه‌ها و مسایل فرعی نیز. نکته‌ای که در اینجا به گفتش می‌ارزد آنست که: ما ضمن برشمردن برخی از فواید طرح، به طور غیرمستقیم به ذکر گوشه‌ای از

وظایف نویسنده نیز پرداخته‌ایم.

به هر حال، در اولین گام، تحلیلگر با در نظر گرفتن موضوع، هدف و نیز مخاطب تحلیل خود، طرح کلی تحلیل را به شکل فهرستی راهنما - اگر چه در برخی مواقع کلی و اجمالی - معین می‌دارد، تا در قدمهای بعدی، روی هر کدام بیشتر کار و تحقیق نماید.

طرح یک نوشته، در واقع چیزی جز «مرتب کردن اندیشه‌های خود نویسنده» نمی‌باشد. زیرا که: نویسنده حرفی برای گفتن و نوشتن دارد؛ پیامی و آرمانی برای ارائه کردن دارد؛ هدفی برای پروراندن و... دارد، لازمه طبیعت این کار آنست که: بداند چه می‌گوید؛ از کجا آغاز نماید؛ از چه دلایل، شواهد و مثالهایی حسن استفاده را ببرد؛ چه مسایل و زمینه‌هایی را مورد تحقیق، بررسی و ارائه قرار دهد؛ تا کدام حد؛ به موضوع و مسایل مربوطه بسط بخشد؛ و بالاخره، چگونه دامن کلام را جمع نموده و نوشته را پایان بخشد؛

به عبارت دیگر: طرح، جز منظم ساختن حرکت فکر نویسنده نمی‌باشد. در واقع نویسنده با این کار: مخاطب را از یکجا (تاریکی، ناآگاهی، غفلت، اغتشاش فکری و...) به جایی دیگر (روشنایی، آگاهی، نظم فکری و...) می‌برد. درست بهمان گونه که گاهی از اجمال به تفصیل، از پراکنندگی و بی‌نظمی فکری به نوعی جمعیت و اتحاد و نظم سوق می‌دهد. لذا این کار آنست که: مسیر حرکت «مسافر ذهن مخاطب» را از پیش روشن و مرتب نماید؛ و این میسر نتواند شد مگر با مرتب و منظم ساختن فکر خویش. پس نویسنده در طرح، خود و فکر خود را مرتب می‌دارد.

با این مایه از بینش، می‌توان باور کرد که: طرح تحلیل گر بر می‌گردد به طرح کلی و دقیق موضوع تحلیل. لذا به میزانی که محدوده و گستره موضوع تحلیل وسیع باشد، تحلیل گسترده‌تر می‌باشد و به عکس.

معمولاً در مقاله‌نویسی لازم است که نویسنده پس از اشراف کامل به موضوع و مسایل مربوط به آن، با انتخاب عنوانی رسا، گویا، گیرا و کوتاه مرز و محدوده تحلیل را معین نماید. سپس طبق نمودار ذهنی خویش، اجزاء و ارکان، علل و معالیل و... را دسته‌بندی و ترتیب نموده، به طرح عینی فهرست همت گمارد.

در این مورد، در نخستین گام، موضوع تحلیل را به سه بخش: مقدمه، متن و نتیجه تقسیم می‌کند؛ خلاصه و یا فهرست هر یک از بخشهای یاد شده را بصورتی جداگانه معین و منظم

می‌دارد، تا بداند که: در مقدمه به چه مسائلی اشاره کرده، در متن چه زمینه‌هایی را تحلیل، ارزیابی و ارائه می‌دهد و در نتیجه، چه نکاتی را متذکر می‌شود! چنانکه گاهی، مطالب عمده و کلیدی مقدمه، متن و نتیجه را معین و خلاصه نویسی می‌کند. این کار (تدوین و تعیین بخشها و بندهای مختلف هر بخش و یا اگر خواستی بگو: «طراحی») هم کار تحلیل را بر خود تحلیل‌گر آسان و نشاط‌انگیز می‌سازد؛ هم ساختار طبیعی و منطقی تحلیل به آن وابسته است؛ هم حرکت ذهن مخاطب را در جهتی که نویسنده می‌خواهد قرار داده، فعال و سریع می‌دارد؛ هم به افکار نامرتب و خام نویسنده و خواننده نظم طبیعی و برهانی بخشیده، هر دو را برای ارائه و پذیرش پیام و در نتیجه تغییر و تکامل مثبت آماده می‌دارد.

فصل بندی

در رساله‌هایی که چند فصل دارند، بهتر آنست که:

- ۱- نوشته، نخست به چند بخش اصلی (مقدمه، متن و نتیجه) تقسیم شود؛
- ۲- مسایل و بخشها و بندهای هر یک از آنها شناسایی و معین گردند؛
- ۳- برای هر یک از فصل‌های فرعی، عنوانی ویژه انتخاب و ارائه شود؛
- ۴- عنوانهای فاصل و عمده، در صفحه‌ی تازه و مستقل، کمی بالاتر از وسط صفحه نقش خورند؛

۵- عناوین فرعی، انتخاب شده، در کنار صفحه و حدود مثلاً دو یا سه سانتی متر پایین‌تر از خط بالایی (ادامه تحلیل)، با حروفی مشخص‌تر نوشته شوند؛

۶- اگر نوشته، فقط دست نویس باشد، برای بهتر نمودار شدن عناوین اصلی و فرعی می‌توان از: تذهیب، نقاشیهای تزئینی، نقاشی خط متناسب، رنگهای دیگر (قلم‌هایی که به رنگهای مثلاً سبز و سرخ و... باشند)، خط کشی در زیر حروف عنوان، دایره کشی در اطراف حروف عنوان و سایر علامت گذاریهای تزئینی بهره جست.

به هر حال چون برای اکثریت نویسندگان امکان «فقط یکبار نویسی» میسر و ممکن نیست، لازم می‌باشد تا تحلیل‌گر مبتدی: خلاصه و یا فهرست بخشها را هم به جهت ترتیب و تدوین بهتر (ادغام کاری برخی از بخشها، پیوند بخشی برخی از بندها و بخشها، جداسازی برخی از بندها،

بخشها و...)؛ هم به جهت تشخیص و امتیاز بخشیدن به زمینه‌های عمده و مورد نظر، هم برای زدودن حشو و زواید و غیره، دو سه بار دست کاری، جلو و دنبال، مرتب و سپس پاک نویس نماید. لازم به یادآوری است که تنظیم و ترتیب مواد بندها و بخش‌ها به یکی از سه طریق صورت می‌گیرد:

- ۱- یا ترتیب زمانی است و در طول یکدیگر؛ مانند زمینه‌های تاریخی؛ که گاهی تحلیل گر رویدادهای تاریخی، رخدادهای مربوطه را مورد بررسی، ارزیابی و ارائه قرار می‌دهد.
- ۲- ترتیب حضوری و وقوعی پدیده‌ها، رویدادها و مسایل، چنانکه حضور دارند و واقع شده‌اند؛ مانند برخی برشهای تصویری در داستانها و یا بیان رویدادهای همزمان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ...
- ۳- پیوندهای سنخی - وجودی مسایل با یکدیگر، که مسایل همجنس و آنچه منطقاً بهم ارتباط دارند، در یکجا می‌آیند.

فهرست راهنما

چنانکه قبلاً هم تذکر داده شد، تهیه و تدوین فهرست مطالب، اعم از اینکه مربوط به مقدمه باشد، یا متن و نتیجه، کار تحلیل گر و خواننده را سهل و آسان می‌سازد. در اینجا، پیش از آنکه تذکراتی پیرامون فهرست راهنما ارائه کرده باشیم، مجدداً و مکرراً یادآوری می‌داریم که در نوشته‌های بلند که مقدمه و نتیجه‌ی ممتع و چند وجهی دارند، فهرست می‌تواند به چند بخش تقسیم شود؛ مانند: فهرست مقدمه؛ فهرست متن و فهرست مؤخره یا نتیجه؛ ولی در رساله‌ها و مقاله‌های کوتاه، بهتر آنست که فقط فهرست متن به صورت تفصیلی آمده، ولی در فهرست عمومی «مقدمه» و «نتیجه» به صورت عنوانی مشخص شوند.

در فهرست متن، نخست عنوانهای بخشهای اصلی و عمده نوشته آمده و بعد به ارائه‌ی عناوین فرعی و جزئی هر بخش، در زیر عنوان اصلی مربوط به همان بخش پرداخته می‌شود. شایسته و لازم است تا عناوین، اولاً با موضوع کلی نوشته و سپس با محتوای هر بخش همخوانی و هماهنگی داشته باشد. زیرا که خود عنوان، راهنمایی اجمالی است و تصویر پردازی صامت و ساکت برای خواننده اثر.

و اما در رابطه با فهرست راهنما باید گفت که: این فهرست بیشتر در کتابهای مرجع و مادر مورد اعتناء بوده و ضرور می نماید. کارشناسان فنی این امر معمولاً فهرست راهنما را به یکی از طریق: «فهرست اصطلاحی» و یا «فهرست عنوانی» معمولاً ارائه کرده اند.

معمولاً فهرست راهنما جامع: فهرست آیات، احادیث، اقوام بزرگان، امثال و حکم قابل توجه - بیک زبان و یا به چند زبان -، فهرست داستانها و تمثیلات، فهرست اشعار، فهرست نام کسان، قبایل، فهرست نام مکانها، فهرست کتابها و رسایل و نشریه ها، فهرست جدولها و تصاویر و... می باشد. همچنانکه در فهرست اصطلاحی کلیه لغات، تعبیرات و اصطلاحات قابل اعتناء در نوشته، منعکس می شود.

بخش سوم

رازها و کارها

الف - مقدمه

اگر مجاز باشیم که در این وجیزه از بیانی تشبیهی بهره جوئیم، می توانیم «مقدمه» را شبیه مدخل ورودی یک ساختمان معرفی نماییم. زیرا همانگونه که فرد با ورود به مدخل، خود را در حوزه و محوطه ساختمان احساس می کند، خواننده نیز خود را در حوزه و محدوده موضوع مورد تحلیل احساس می کند.

باید افزود که: هر چند خود مقدمه از ارکان اصلی و وجودی یک نوشته بشمار نمی آید، ولی حضور حساب شده و منتقدانه آن، از جهات متعددی اثرگذار می باشد که از آن جمله اند: تأثیرگذاری، آماده سازی، ترغیب و بیدارسازی ذهن خواننده نوشته؛ پرداخت زیباپسندانه و ارائه هم دست، هم آهنگ و متناسب نوشته؛ نظم و تناسب بخشیدن به ذهن و حرکت ذهنی خواننده و نویسنده و غیره آنها. منتها شایسته آنست که:

الف - مقدمه، از نظر محتوا فصیح و بلیغ و معرفی کننده یی کامل باشد؛

باء - از نظر زبانی، رسا، صریح، زیبا، پرجاذبه و... باشد؛

جیم - از نظر حجم، متناسب با حجم نوشته، موجز و مفید باشد؛

باید افزود که حجم مقدمه به تناسب اهمیت، ابهام، روشنی و تازگی موضوع فرق می کند، یعنی، مثلاً وقتی که موضوع نوشته روشن و شناخته شده باشد، شاید مقدمه آن از چند خط مختصر تجاوز نماید. همانگونه که وقتی پای علت نمایی، تشکیک و تقدیر و هدف نمایی و آرمان گرایی بمیان می آید، حجم بیشتری را بخود اختصاص داده و آنگاه که مطلب گنگ و نا آشنا و تازه و

بیگانه و ابتکاری و... است چندین بند و پاراگراف را احتوا می نماید. چنانکه در برخی از کتابها، خود مقدمه، چند فصل داشته و حکم رساله‌ای - و گاه رساله‌ای مستقل - را پیدا می کند. به هر حال، مقدمه در واقع امر چیزی جز یک معارفهٔ اجمالی - ولی روشن - و زمینه‌سازی برای آشنایی خواننده با محتوای نوشته و ایجاد نوعی جذب و انگیزهٔ فرعی برای تعقیب مطالب نوشته تواند بود. در مقدمه، معمولاً نویسنده: نخست به موضوع مورد نظر خود پرداخته، آنرا تعیین و معرفی می نماید. وی در رابطه با اینکه این کار را مستقیم و صریح انجام دهد و یا با زمینه‌سازی و به شکل غیر مستقیم انجام دهد آزاد است؛

علت توجه و ضرورت پرداختن به مطالب را بیان می کند؛

محدوده و گسترهٔ مطلب را روشن می دارد؛

پیشینهٔ تاریخی مطلب را تذکر داده، اگر قبل از وی کسانی دیگر، بدان پرداخته بوده باشند، ضمن معرفی، روش و موضع ویژهٔ آنها - اعم از مثبت و منفی - روش و موضع نگرش خود را روشن می دارد؛

کلیاتی از موضوع مورد بحث را ارائه داده، پیوند و ارتباط آن را با خود و موضع و موقف ویژهٔ خود و غیر خود را روشن می سازد؛

اهمیت توجه به مسئله را - اگر ضمن گفته‌های بالا تذکر نداده بود - بیان می نماید؛

هدف ویژهٔ خویش را از طرح مطلب روشن می سازد؛

گاهی، از کسانی ابراز سپاس و تشکر کرده، از کسانی پوزش خواهی می کند؛

در مواردی استدعای راهنمایی، نقد، چشم پوشی، اکمال و... می نماید. و معمولاً مقدمه را با آوردن کلامی مبنی بر ابراز امیدواری و یا دعا و... ختم می نماید.

اگر تحلیل گر، بتواند این دو کار عمده را در مقدمه به صورتی موفقیت آمیز انجام دهد:

اول - نیاز و ضرورت پرداختن به مسئله و تصویر دقیق ارزشهای آن؛ و:

دوم - ارائهٔ مطالب مقدمه با زبانی روشن، پخته، بلیغ و مبتکرانه، چند نتیجهٔ خوب و قابل اعتناء را فراچنگ خواهد آورد:

الف - بیداری و پویایی علاقهٔ مخاطب را برای خواندن نوشته تا به آخر؛

باء - بیداری و پویایی ذهن انتقادی او را نسبت به مسئله؛

جیم - شرکت دادن مخاطب در امر تحلیل و یا موضع گیری او در قبال موضوع؛

دال - امکان ایجاد تغییر مورد نظر و دلخواه در نگرش و گرایشهای او؛

هائ - دامن زدن به طرح مسئله از طریق حساس کردن مخاطب؛

طبیعی ست که در غیر این صورت، از فراچنگ آوردن موارد یاد شده خبری نتواند بود!

نکته‌ای که تذکرش در پایان این مطالب **واجب** می‌نماید اینست که:

ضروری و حتمی نیست تا نویسنده در هر نوشته‌ئی، به طرح همه مطالبی که ذکر شد پرداخته و

همه آنها را مو به مو ابراز نماید! بلکه آنچه ضروری و حتمی می‌باشد آنست که در مقدمه به تناسب

موضوع مواردی ذکر و ارائه شوند.

باء - متن یا نمای محوری

متن را از دیدگاهی می‌توان آن بخش از نوشته بشمار آورد که در سراسر آن: موضوعی یگانه

و مشخص؛ طرز نگرش و ویژه نسبت به آن موضوع؛ منطق و تفکر یگانه در رابطه با تحلیل آن

موضوع؛ پیوند و رابطه‌ای مشخص میان اجزاء آن موضوع و هدفی ویژه از نگرش و تحلیل آن،

حضور و بروز دارد.

اگر بپذیریم که متن تحلیل همچون ساختمانی ست کامل با اجزاء و ارکانی ویژه و ضروری،

می‌توانیم بپذیریم که **باید** هر قسمت از اجزاء سازنده این بنا، روی و یا در کنار قسمت دیگر قرار

گیرند؛ آنهم بگونه‌ئی که نه تنها هیچ کدام مزاحم دیگری نباشند که اولاً، هر کدام مکمل و متمم

دیگری بوده و ثانیاً، در جای لازم خود - از هر نظر ممکن - قرار گرفته باشند. این حکم در هر دو

مورد شکل و محتوای نوشته صادق بوده و ضرورت توجه به آن در هر دو مورد احساس می‌شود.

از اینرو لازم می‌نماید تأکید شود تا در کنار توجه به مصالح ویژه‌یی که هر بخش از نوشته - اعم از

برهان و مثال و شاهد و نقد و تحلیل و تعلیل و ... - طلب می‌کند، در متن لازم و ضروری ست تا

محل افکار اصلی - که حامل پیام و یا پیام‌های اصلی و محوری اند - مشخص شده و افکار فرعی،

جایگاه شایسته خود را پیدا نمایند؛

باید یادآوری نمود که در موضوع مورد تحلیل، پیام که حامل و عامل هدف نهائی و غایی

تحلیل‌گر تواند بود، نقش محوری داشته و سایر زمینه‌ها، اعم از مسایل فرعی، شواهد، دلایل، تمثیلات و

غیره در خدمت اویند. لذا تحلیل گر باید مسایل، شواهد، دلایل و غیره را طوری انتخاب و ارائه دهد که:

۱- همجهت با پیام و هدف پیام باشند؛

۲- گیرایی و روشنایی پیام را ممتاز سازند؛

۳- ذوق و شوق دگرگونی و تغییر در جهت پیام را- بطور مستقیم و غیر مستقیم- در مخاطب

برانگیزند؛

۴- نسبت هر یک از اجزاء، هم نسبت به اصل موضوع و هم نسبت به یکدیگر به شکلی کاملاً

دقیق، زیبا و رسا حفظ گردد؛

۵- توالی زمانی و مکانی موضوع- در صورتی که موجود باشد- حفظ شوند؛

۶- تمام گفته‌ها و مطالب ارائه شده در محور موضوع اصلی قرار داشته و دقت شود تا فکر و

قلم از محدوده موضوع خارج نشوند؛

۷- رابطه‌های هر بخشی و بند با دقت حفظ شده و با جمله‌هائی بلیغ و رسا خالیگه‌های میان

بندها و بخشها پر شوند؛

مقدمتاً باید به عرض برسانم که برخورد با متن در دو مرحله صورت می‌گیرد:

یکم- برخورد برای تدوین طرح؛ که در این مرحله، موضوع را از جوانب مختلف و از

زوایای متعدد مورد بررسی، تدقیق، ارزیابی و کاوش قرار می‌دهیم؛ در این مرحله در برابر هر بعدی

از ابعاد وجودی مطلب، به دقت ایستاده، برای هر کدام از آنها پرسشی ویژه را طرح نموده، این

پرسشها و یا خود همان ابعاد را به گونه‌ی منظم و مرتب در پی و یا کنار یکدیگر قرار می‌دهیم.

نتیجه این کار، تدوین فهرست و یا ایجاد طرح اولیه نوشته مورد نظر خواهد شد، که ما در بخش

گذشته تلاش کردیم تا طرح فشرده و فراگیر یک نوشته را که تقریباً در انواع مختلف نوشته‌های

تحلیلی و علوم انسانی کاربرد داشته و می‌تواند متناسب با نوع و حجم نوشته- با تعدیلهای مناسب-

مورد استفاده قرار گیرد، ارائه داده، رسیدن به کیفیت عملی مسئله را به تلاشها و کارهای عملی و

تجربی خواننده محترم واگذار نمودیم.

دوم- برخورد برای شرح متن؛ در این مرحله از تلاش، نویسنده، مسایل و ابعادی را که در

طرح و یا فهرست کار خود گنجانیده است، مورد شرح و تحلیل و تعلیل و تجزیه و... قرار می‌دهد.

از آنجا که این کار، کار اصلی و ویژه خود نویسنده می‌باشد، ما جز توصیه به دقت، شکیبایی در

مطالعه و تحقیق، صبوری در پرورش مفاهیم و مسایل مورد نظر - چه در زمینه محتوا و چه در رابطه با شکل - پیروی دقیق - ولی قابل تعدیل و انعطاف - از نمودار پیشنهادی و نیز در نظر گرفتن آنچه را که قبلاً یادآوری کرده‌ایم، نداریم.

به هر حال، اگر چه دایره و دامنه علوم انسانی و نیز تنوع موضوع‌ها و روشهای ممکن جرأت و امکان ارائه‌ی «شکل و ساختار» ویژه‌ئی برای تحلیل را کم می‌سازد، ولی از آنجا که تحلیل، از یک طرف، دارای اصولی کلی می‌باشد که همین اصول در رابطه با موضوعات متنوع و مسایل گوناگون مطرح می‌باشند، آنهم تا بدانجا که نمی‌شود موضوعی را به تحلیل نشست و از این اصول بی‌نیاز بود، از دیگر طرف، ارائه‌ی این نمودار، خواهد توانست در رابطه با موضوعهایی ویژه روشی کار آمد باشد، می‌کوشیم تا ضمن طرح نموداری کلی به ترسیم ابعاد و مؤلفه‌های عمده آن پرداخته و در صورت لازم، به شرح و تفصیل پاره‌یی از ضروریات و ارکان هر یک و نیز تذکرات ضروری تشبث جوئیم! و اما آن اصول:

اول - تعریف

تعریف یا ارائه‌ی موضوع، به بیانی دیگر شناساندن مسئله مورد نظر، کاریست مهم، محوری و از اصول بنیادین تحلیل و نویسندگی؛ لذا تحلیل‌گر، موضوع را به عنوان یک امر لازم توجه، یا مشکلی انسانی و اجتماعی (آنچه هست و نباید باشد) و یا آرمانی متعالی، مورد نیاز و شایسته تحقق (آنچه نیست و باید باشد) مد نظر گرفته و سپس با او بگونه‌ئی که مورد نظر و شایسته تحلیل می‌باشد برخورد می‌نماید، که در این رابطه و در نخستین گام عملی، وظیفه نویسنده «تعریف و یا شناساندن» موضوع و یا مسئله مورد تحلیل می‌باشد. و لذا: گاهی موضوع به صورت کل، عام، همه جانبه و مطلق طرح و تعریف می‌شود؛ مانند اینکه تحلیل‌گر مثلاً «روانشناسی» را به شکل همه جانبه مورد تعریف قرار دهد؛

زمانی، موضوع با قیدی از زمان، مکان، کم، کیف و... مطرح و تعریف می‌شود؛ مانند اینکه نویسنده «روانشناسی» را در عصر فلان، در فلان قاره و یا مملکت، از دید پیروان فلان دین و یا مکتب فکری، از نظر فلان شخص و بر مبنای فلان معیار مورد تعریف و شناسایی قرار می‌دهد. به هر حال در تعریف، نویسنده با استفاده از روشهای دقیق منطقی و بر پایه اصول علمی، مسئله

و یا موضوع مورد نظر را می‌شناساند؛ اگر در تعریف موضوع اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد، پس از ارائه‌ی تعریف‌های متقابل:

الف - وجه مشترک را شناسایی و ارائه می‌دارد؛

باء - در صورت لازم - و نه بطور حتمی - علت اختلاف نظرها را روشن و بررسی می‌نماید؛

جیم - در صورت لزوم، پس از مشخص و ممتاز کردن نظرها، میان آنها جمع می‌کند؛

دال - و در نهایت، تعریف دقیق‌تر، موجه‌تر و احیاناً مورد نظر خود را ارائه می‌دهد؛

در همین گام، گاهی که موضوع - به دلایلی - بی‌نیاز از تعریف و شناسایی باشد، تحلیل‌گر فقط به طرح مسئله و یاد کردی اسمی از مسئله بسنده کرده، روش برخورد، موضع برخورد، ابزار برخورد، علت برخورد و... را - آنهم اگر در مقدمه خود نیاورده و یا احیاناً اجمالی آورده بوده، و تفصیلش درینجا لازم بود - بیان می‌دارد.

تذکری مهم: موضوع، همانگونه که قبلاً هم اشاره شد، گاهی یک جزء از یک موضوع کلی‌تر است، ولی خود همان جزء باید به همان شکلی که گفته شد - آنهم به عنوان یک موضوع - مورد طرح، تعریف، تحلیل، تعلیل و... قرار گرفته، کلیه مواردی که برای یک تحلیل لازم الاجراء می‌باشد در مورد تحلیل همان جزء نیز بکار گرفته می‌شود؛ بطور مثال: اگر تجاوز روسیه به افغانستان را یک موضوع کلی فرض نمائیم؛ «پی آمدهای فرهنگی» یا «روانی» قضیه تجاوز می‌تواند جزئی از آن کل باشد.

گاهی، نویسنده به تبیین ویژگیهای ذاتی و باطنی موضوع و مسئله پرداخته؛

زمانی به معرفی و تحلیل ابزار، ویژگیهای ظاهری و عرضی آن می‌پردازد؛

و گاهی به تحلیل کیفیت، نسبت و سایر موارد، لیکن باید متوجه بود که در هر یک از این موارد، پیروی از نمودار تحلیل - همین کاری که در این بخش بدان مشغولیم - از ضروریات و حتمی‌های لازم الاجراء است!

در واقع، تعریف یعنی تبیین مشخصات وجودی یک پدیده، یک رویداد و یا یک امر، اعم از اینکه ذهنی باشد یا عینی.

در تعریف، ماهیت موضوع و یا مسئله نمایانده شده، به ترتیب، ویژگیهای مثبت و یا منفی آن، ابعاد و جنبه‌های وجودی آنها، خواص و جهت عمل هر کدام و غیره به اجمال و یا به تفصیل طرح می‌شود.

تحلیل‌گر باید به دقت متوجه «جامعیت و مانعیت» تعریف باشد، چه: تعریف‌ها همه جا یکدست، جزمی، منطقی، درست، تغییرناپذیر و مقبول نبوده بعضی قطعی و مقبول عام علماء بزرگ می‌باشند برخی به قطعیت منطقی نرسیده قابل مناقشه و تأمل‌اند و دسته‌ای دیگر در موقعیتی دیگر! و همین خود خطرزای می‌باشد.

لازمه علمی برخورد کردن در این مورد ویژه آنست تا نویسنده تعریف‌های نابجا، اغواگر و انحرافزای دیگران را با دلیل و برهان معرفی نماید، زیرا که پذیرش تعریفی از این دست، در سرنوشت کل قضیه و تحلیل، آثار مهم - اعم از تحریفی و تخریبی و... - نهاده، مسیر و ابزار و پیام و نتایج و... تحلیل را کلاً دگرگون می‌سازد.

بر مبنای دیدگاهی ویژه، می‌توان پذیرفت که تعریف جغرافیا و یا محدوده مورد نظر تحلیل را از سایر قسمت‌هایی که به نحوی با تفکر و مسئله محوری می‌توانند پیوند و ارتباط و همسانی داشته باشند جدا کرده و کمک می‌نماید تا خواننده نیز وارد حوزه ویژه آن جغرافیای فکری شود. و از آنجا که تعریف: هم جهت و یا جهات حرکت موضوع و هم محدوده حرکت موضوع و فکر را مشخص می‌سازد، نویسنده را مجبور می‌دارد تا در همان محدوده ذهنی به تفکر، تدقیق و... پردازد.

دوم - تعیین جغرافیای موضوع

گاهی نویسنده بجای تعریف دقیق موضوع و یا مسئله به روشنگری پیرامون موقعیت و محدوده وجودی موضوع مورد تحلیل پرداخته، محدوده نگرش و گزارش خود، موضع نگرشی خود، ابزار، اصول و احکام متنوع مورد نظر خود - اعم از برهانی، ارزشی و... - را روشن و تبیین می‌دارد. به این معنا که: هم جایگاه و موقعیت ویژه مسئله مورد تحلیل را در رابطه مثلاً با کل هستی، یا خود انسان یا جامعه و یا... معین می‌دارد و هم محدوده گزارش خود را مبنی بر اینکها این مقاله یا رساله و... چه جنبه‌هایی از مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد.

لازم است یاد آوری شود که: تحلیل‌گر دقیق، تنها به تعیین و معرفی موقعیت و جایگاه مسئله مورد طرح بسنده نکرده، بلکه موقعیت او را در ابعاد خاص و معین هر کدام از هستی، انسان و جامعه - اعم از فرهنگی، اقتصادی و... - معین نموده، روابط و پیوندهای مؤثر او را با انسان و معنای زندگانی وی روشن می‌دارد.

معمولاً وظیفه تعیین جغرافیای موضوع زمانی سر و کله پیدا نموده و واجب می آید که: یا موضوع بسیار روشن و بی نیاز از تعریف می باشد؛ یا نویسنده بخواهد از یک موضوع بسیار کلی و مسئله بی فراگیر، به بخشی از آن عطف توجه دهد؛ مانند آنجایی که بخواهد از میان مثلاً مکتب‌های اخلاقی به فلان مکتب و یا نگرش پردازد؛ و یا آنجا که بخواهد خواننده خود را به محدوده ویژه نگرشی و نیز حوزه تحلیل و گزارش خود آشنا و وارد نماید.

این کار باعث می شود تا نویسنده به جانمایه، مؤلفه‌ها و ارکان کاملاً ویژه همان قسمت از موضوع و مسئله تحلیل اشراف بهتر پیدا کرده و آمادگی تبیین و تشریح ظریف‌تر، دقیق‌تر و موثکافانه‌تر آنرا پیدا نماید.

این وظیفه که گاهی با یافتن اجزاء و مؤلفه‌های بارز مسئله و مشخص نمودن آنها همراه است، متضمن دقت و حوصله بسیار می باشد زیرا تا هویت دقیق، خواص متعدد، احکام متفاوت و ابعاد گوناگون موضوع و مؤلفه‌هایش مورد بررسی قرار نگرفته و از این طریق به کلیت موضوع - هم از درون و هم از بیرون - اشراف برهانمندانة ارزیابانه حاصل نشود، محدوده وجودی وی آشکارا نمی شود.

مرز بندی موضوع چندین نتیجه قابل توجه دارد که ما به ذکر تایی چند از آنها بسنده می داریم.
۱- فکر را در محدوده تحلیل به تلاش، کاوش، ارزیابی و... وامیدارد و از پرواز بی خود به جاهایی که در همان موقعیت و زمان، مورد نیازش نمی باشد باز می دارد. و این یعنی حفظ نیروی فکر و کمک به سرحالی و نشاط نویسنده و خواننده!

۲- از مصرف شدن بی جهت و هدر رفتن بی ثمر وقت جلوگیری می نماید؛

۳- نگرش مخاطب را محدود و جلو توقع‌های نابجای او را می گیرد؛

۴- مسیر تحقیق را شکافته، باز و روشن نگه می دارد؛

۵- میدان تلاش را تنگ ساخته و این امکان را به وی می دهد تا آنچه را **باید** و **نباید** در نظر

بگیرد، مورد توجه قرار دهد.

سوم- معرفی ارکان و مؤلفه‌ها

اگر چه گاهی خود تعریف و یا مرز بندی، عمل معرفی ارکان، ابعاد و مؤلفه‌های وجودی موضوع را به عهده می گیرند، اما از آنجا که: این کار حتمی و همیشگی نیست؛ لذا موارد، در حد

کلی گویی باقی می ماند و تحلیل گر به کلیه آنچه باید پردازد نمی پردازد؛ و این کار برای اکثریت اذهان مبتدی گنگ و ناروشن می باشد؛ لذا، تحلیل گر را وظیفه آن می باشد که:

الف - ارکان و مؤلفه های موضوع و اجزاء مهم و مؤثر هر یک از آنها را شناسایی، روشن و معرفی نماید؛

باء - وظیفه، جهت عمل، علل و معالیل هر کدام را تبیین و معرفی دارد.

در این رابطه، گاهی مؤلفه ها، مسایل و ارکان با مشابه ها و نظایر خود مقایسه می شوند؛ گاهی با دقت و ظرافت توصیف شده، ویژگی های بارز و مؤثر هر کدام معرفی می گردند؛ زمانی جنبه های اشتراکی و یا افتراقی آنها روشن و ارائه می شوند! هم بدانسان که گاهی هر یک از آنها (جنبه ها) مورد ارزیابی قرار می گیرند.

به عبارت روشن تر، اجزاء و ارکان از نظر جوهر ماهیتی که دارند؛ از نظر حکم و اثری که دارند؛ از نظر موقعیت هایی که - اعم از درونی و برونی - دارند؛ از نظر وظایفی که دارند؛ از نظر جهت عملی که دارند و غیر هم شناسایی، دسته بندی، تحلیل و ارزیابی می شوند.

اینکار: مسیر تحقیق و تلاش نویسنده را هموار کرده، به خواننده در زمینه مورد نظر معلومات بیشتری می دهد.

تذکری مهم: در این مورد نیز گاهی که مؤلفه ها و مسایل زیادی مطرح باشند - درست به مانند موضوع «تجاوز روسیه در افغانستان» و یا «بررسی ابعاد یک مکتب» و غیره - لازم می باشد تا نویسنده، محدوده کار خود را روشن و معین نماید تا خواننده وی متوجه شود که مثلاً وی به چند رکن و یا مؤلفه معین خواهد پرداخت.

چهارم - ابعاد ظریف

ضرور و شایسته است تا تحلیل گر مدقق:

ابزار، روش عمل، زمینه ها، جهت عمل، انگیزه ها و اهداف خود پدید، رویداد، مسئله و یا عامل و عوامل آنرا شناسایی نموده، تبیین، ارزیابی و مورد ارائه قرار دهد.

این کار در رابطه با مسایل انسانی - اجتماعی از مهمترین وظایف نویسنده بوده، گاهی، بررسی و ارائه هر یک از آن موارد مقاله و یا رساله جداگانه ای را ایجاب می کند. به طور مثال، وقتی نویسنده بی موضوع «تهاجم فرهنگی» را مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهد باید بداند که:

ابزار کار تهاجم فرهنگی کدام‌هاست؛ روش عملی کار - چه از طریق خود مهاجمین و چه از طریق مواد فرهنگی - چگونه است؛ زمینه‌های مورد تهاجم کدام‌ها و کجاهاست؛ جهت عمل این تلاش کدام بوده و به کجا می‌انجامد؛ اهداف محوری و فرعی مهاجمین چه و انگیزه‌های اصلی و فرعی آنها کدام‌هاست و غیره و غیره.

درست بهمان گونه که وقتی پدیده‌ی مثل وبا، سرطان و یا رویدادی همچون غرب‌زدگی و یا اسلام‌گرایی را مطرح می‌دارد، باید به معرفی همه جانبه آن ابعاد ظریف بذل توجه نماید.

پنجم - پیشینه وجودی تاریخی

یکی دیگر از وظایف نویسنده در امر تدوین متن نوشته توجه به پیشینه وجودی و تاریخی موضوع و در صورت لزوم ارکان و اجزاء آنست. در این رابطه، تحلیل‌گر متوجه: زمان پیدایش و مبدأ تکون رویداد و مسئله و... بوده، دقت می‌نماید تا بفهمد و بفهماند که:

پیدایش موضوع در چه موقعیت مثلاً فکری - اعم از عقیدتی و فلسفی و...؛ در چه موقعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی رویداده است؟!

چه عواملی در تکوین، رشد، گسترش و... آن اثر داشته‌اند؟!

چه تأثیراتی بر ابعاد مختلف - اعم از اقتصادی، فرهنگی، زیستی و... داشته و چه پیامدها و نتایجی - اعم از مثبت و منفی - ببار آورده است؟

پدیده‌ها و مسایل همدوره و همزمان با وی، کدام بوده، چه نقش‌هایی داشته‌اند؟

چه کسانی از آن استقبال و جانبداری کرده‌اند و چه کسانی اعراض و دوری؟

آنهايي که از وجودش منتفع شده‌اند کیانند و باز چگونه و از چه راهی؟ و آنهايي که از آن ضرر و زیان کشیده‌اند کدام‌هاست و باز، چگونه و چقدر؟

در طول سرگذشت خود، موضوع، چه تحولاتی را پذیرفته است؟

چه آفت‌هایی، از سوی چه عواملی و در چه جهتی او را تهدید می‌کرده است؟ و غیره.

تذکری مهم - باید یادآور شد که: بسیار کم اتفاق می‌افتد که نویسنده موضوعی را مورد تحلیل قرار دهد که لازم باشد در رابطه با پیشینه تاریخی او، به همه این موارد و نظایرش پرداخته و همه را تحلیل و ارزیابی نماید؛ بلکه در هر مقاله و نوشته‌ی، به تناسب حال و مقام (به تناسب موضوع) به یکی یا چندتای از این گونه موارد پرداخته می‌شود و بس.

ششم - علت یابیها

در این رابطه، نویسنده متوجه کاوش، تحقیق و ارزیابی در رابطه با یافتن علت وجودی پدیده، رویداد و یا بگو «موضوع» مورد بحث خویش می‌باشد. این کاوش همه جانبه بوده و به قول حکماء شناخت و شناساندن **علل اربعه** دور می‌زند.

در رابطه با علت یابی، نویسنده می‌باید تا متوجه دو نکته جداگانه بوده و با دقت و اشراف و خود آگاهی عمل نماید:

الف - شناخت و شناساندن عوامل متنوعی که در تکوین موضوع و مسئله مورد تحلیل اثر داشته‌اند؛ و:

باء - عواملی که در نحوه نگرش و دید خود تحلیل گر اثر داشته و یا دارند. حال، از یک طرف، هر یک از این موارد دوگانه، علت‌های مختلف، متضاد و متعددی می‌توانند داشته باشند! و از طرف دیگر، علتها از نظر شدت و قوت اثر و جایگاه و موقعیتی که دارا می‌باشند به: اصلی و محوری، فرعی و اعدادی، اهم و مهم و... تقسیم می‌شوند. بر مبنای این باور، نویسنده را شایسته آنکه: در تحلیل و تبیین پدیده‌ها و رویدادها و واقعیت‌های مورد نظر خویش:

اولاً، عوامل مؤثر و دارای نقش را شناسایی و معرفی نماید؛
ثانیاً، علت و یا عوامل اصلی و محوری را مجزا و ممتاز سازد؛
ثالثاً، علت و یا عوامل گسترش، رشد و تداوم را - هم در سطح و هم در عمق - شناسایی و معرفی دارد؛

رابعاً، رابطه و پیوند میان علل متنوع را روشن سازد؛
خامساً، در صورت ممکن و یا لازم علل را دسته بندی نموده و مثلاً در ضمن معرفی علل اصلی و فرعی، علل داخلی و خارجی، علل محسوس و نامحسوس، علل با واسطه و یا بیواسطه، علل عقیدتی یا سیاسی و اقتصادی و عاطفی و... نقش و موقعیت هر کدام را شناسایی و معرفی نماید.

سادساً، نقش عوامل یاد شده را از نظر میزان و شدت اثر گذاری و «موقعیت وجودی، ارزیابی حکیمانه» نماید. زیرا که گاهی و به دلایلی ویژه، عامل نما و یا عوامل فرعی به جای عامل اصلی و

واقعی پذیرفته و یا قالب می‌شود.

برای چندمین بار تأکید می‌داریم که در تحلیل مسایل انسانی، آنچه بسیار بسیار و باز هم بسیار مهم می‌باشد، کشف علت واقعی و اصلی و تعیین و تبیین علت‌ها می‌باشد. زیرا تاریخ معاصر، زیانهای دربار و دیوانه‌کننده سهل‌انگاری در این رابطه را - حداقل در رابطه با «تعیین علت اصلی تاریخ» از جانب «کارل مارکس» و «فروید» - مشاهده کرده و متأسفانه هنوز هم می‌کند!

سابعاً، برای اثبات مدعای خود و یا نقض و رد ادعای طرف مقابل، در رابطه با علتها، دلیل، شاهد و مثال می‌آورد.

از اینرو شایسته است تا نویسنده در برخورد با آراء، افکار و برداشتهای خود و یا سایر تحلیل‌گران، با سواس و دقت متوجه عواملی که در تحلیل، برداشت و موضع‌گیری‌های آنان و یا خود او اثر داشته است بوده، تلاش نماید تا خواننده را به واقع امر راهنمایی کند. این کار در دوران ما که عده‌یی از نااهلان مغرض، تلاش دارند تا ضمن تحلیل‌های تحریفی، عامل‌ها، شرایط جنبی و عوامل اعدادی را، عامل اصلی جازده، مردم را به سویی که خود می‌خواهند و در جهت اهدافی که خود در نظر دارند سوق دهند، بسیار مهم‌تر و خطر خیزتر است.

باید یادآوری کرد که: اگر چه خود این عوامل محدوداند ولی از آنجا که در زمینه‌های مختلف و متعددی می‌توانند ظهور و بروز مؤثر داشته باشند، تنوع شکل، تنوع رنگ، جاذبه، محور و اثر پیدا می‌کنند! و اما اهم این عوامل:

الف - عقاید و باورهای علمی و ایمانی؛

باء - عواطف و باورهای ذوقی و انسانی؛

در واقع همین‌ها ایند که در هیئت عوامل محیطی و تربیتی - مثبت و یا منفی -؛ گاهی در شمایل عواطف و احساسهای هنری - سالم و غیر سالم -؛ زمانی در ریخت باورهای درست و یا نادرست اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... نمایان می‌شوند. و لذاست که متوجه می‌شویم، برای همگان - و جز اوحدی از آحاد فرهیخته و به فردیت رسیده - هر موقعیتی، نگرشی و گرایشی، باورهایی و کششهایی، عواطفی و احساساتی می‌آفریند. با همه اینها، ریشه‌ها همانهاست که آمد.

تذکری جدی: باید گفت که معمولاً نویسندگانی در شناخت عوامل، همیشه و در هر مقاله‌یی متوجه تمام این موارد نبوده، بنا به ضرورت و نیاز و هدف اصلی خود، به انتخاب یکی و یا چندتای

از علل و شناسایی و معرفی و ارزیابی آنها بسنده می‌دارد. هر چند که اگر کارش جدی و در حد کارهای بزرگان بنماید، لازم می‌نماید، حداقل به ذکر موارد ضروری پرداخته و موارد اصلی و محوری را مورد تدقیق بیشتری قرار دهد!

هفتم - شناسایی و تبیین معلول‌ها

اگر بگوئیم اهمیت توجه به این بعد از تحلیل به هیچوجه از توجه به مسئله علت‌یابی کمتر نمی‌باشد، هرگز سخنی بگزارف نگفته‌ایم. به هر حال، در برخی از تحلیل‌های مربوط به حیات جمعی - و به ویژه در دوران پرنیرنگ و فریب معاصر - توجه، بررسی، شناخت همه‌جانبه، تبیین و تعیین، ارزیابی دقیق ارزش‌محورانه و معرفی معالیل و پی‌آمدها و نقش بارز آنها، اعم از اینکه مثبت باشد و یا منفی، امری بسیار مهم، و برای تحلیل‌گر وظیفه‌ی بسیار سنگین می‌باشد.

درین رابطه ویژه نیز، نویسنده متعهد وظیفه دارد تا:

الف - کلیه آثار و پی‌آمدهای متنوع مسئله را در ابعاد مختلف و متنوع حیات فردی و جمعی، اعم از اینکه مثبت باشند و یا منفی، شناسایی، دسته‌بندی، ارزیابی و معرفی نماید.

باء - آثار و پی‌آمدهای آنرا در رابطه با نگرشها و گرایشهای خود، شناسایی و ارزیابی نماید. و باز، از آنجا که هر یک از این معلول‌ها، می‌توانند دارای نقشی ویژه، موقعیتی ویژه و جهت‌ی ویژه داشته باشند، لازم و شایسته است تا تحلیل‌گر در تحلیل و تبیین معالیل و آثار و پی‌آمدهای مورد نظر خویش:

اولاً: معلول‌های مؤثر، مهم و دارای نقش مثبت و یا منفی را شناسایی و معرفی کند؛

ثانیاً: معلول‌های اصلی و بلاواسطه را از غیر آنها جدا و معرفی نماید؛

ثالثاً: معلولهای داخلی و خارجی، عینی و یا ذهنی، عقیدتی و یا سیاسی، اقتصادی و غیره را یافته،

دسته‌بندی و معرفی نماید؛

رابعاً: رابطه و پیوند میان معلول‌های متنوع و مختلف را شناسایی و معرفی کند؛

خامساً: برای اثبات مدعای خود شاهد، مثال و برهان آورد؛

گاهی، معالیل و پی‌آمدهای متنوع دو و یا چند مسئله با یکدیگر مقایسه شده، وجوه اشتراک و

امتیازها با شواهد و دلایل متقن روشن و هر یک از دسته‌ها توصیف، تفسیر و شرح می‌شوند؛

هم بدانسان که گاهی برخی از پی آمدهای ویژه و معین، از هر نظر «ارزشیابی» می‌شوند. لازم به ذکر است که این کار حوصله، شکیبایی و دقت ویژه‌ی را می‌طلبد و بدون تمرین و ممارست جدی و کاوش و پرسش و غیره میسر نتواند شد.

تذکره: در این مورد نیز، گاهی شخص، فقط به بررسی گوشه کوچکی از پی آمدها بسنده کرده از تحلیل و ارزیابی همه‌جانبه چشم می‌پوشد؛ مثلاً: آنگاه که می‌خواهد پی آمدهای «تهاجم فرهنگی» را باز گوید، فقط به ذکر «پی آمدهای اخلاقی» بسنده کرده و بر آثار عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، هنری و... را چشم فرو می‌بندد.

روشن است که تحلیل‌گر فقط زمانی به این نحو عمل می‌کند که برای کار خود دلایلی خریدپذیر و ارزشمند داشته باشد و نه از روی بی‌خردی و نااهلی و تبلی و...!

هشتم - ارزش‌یابی

وظیفه دیگر تحلیل‌گر در رابطه با تهیه و تدوین متن نوشته، شناسایی و معرفی «سودها و زیانها»، ارزشها و ضد ارزشهای مادی و معنوی، نفع برندگان و زیان دیدگان» از قضیه می‌باشد؛ چرا که: هیچ موضوعی را نمی‌توان سراغ داد که به نحوی از انحاء با این امور ارتباط و پیوندی تنگاتنگ نداشته باشد. لذا وظیفه نویسنده است تا در کنار انجام امور یاد شده:

اولاً: گونه و نوع سود و زیان، ارزش و ضد ارزش - اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و... - را شناسایی و معرفی نماید؛

ثانیاً: علل و خاستگاه پیدایش و بروز سود و زیان و ارزش و یا ضد ارزش - اعم از داخلی و یا خارجی و... - را شناسایی و معرفی نماید؛

ثالثاً: میزان و یا کمیت هر کدام را معین و معرفی نماید؛

رابعاً: جهت عمل و موضع و موقعیت هر کدام را کشف و ابراز نماید؛

خامساً: ابزار عمل هر کدام و ساحت سلطه آنها را پیجویی و روشن نماید؛

سادساً: پیوند و رابطه‌های میان آنها را معرفی نماید؛

سابعاً: پی آمدهای ممکن هر کدام را نیز شناسایی و مشخص نماید؛

علاوه بر آنچه که آمد، وظیفه محقق خبیر است تا: زیبایی‌ها و زشتیهای واقعی، عقلانی، ایمانی،

اخلاقی، عاطفی و غیره... «حالت موجود» را شناسایی، ارزیابی و تبیین کرده و با نقیض حالت موجود - که حالتی آرمانی تواند بود - از هر نظر مقایسه و ارزیابی نماید.

تنبیه: در این رابطه نیز، نویسنده مختار است تا به تحلیل و ارزیابی یک و یا چند مورد، از آنچه آمد بسنده نموده از تحلیل مابقی دیده بر بندد؛ مثلاً: به کاوش، ارزیابی و معرفی فقط «زیانهای روانی» تهاجم روسیه در افغانستان پرداخته، به موارد دیگر نپردازد! و یا: زیانهای اقتصادی و با را معرفی داشته! و یا ارزشهای عقیدتی جهاد را بررسی دارد و غیره.

نهم - ترسیم پیوندها و رابطه‌ها

از آنجا که جهان - اعم از اینکه جمادی باشد یا نباتی، حیوانی باشد و یا انسانی - با کلیه ابعاد پیدا و پنهانش بر مبنای رابطه‌ها استوار و بر همین مبنا اداره شده و سیر کمالی خود را به سوی نوعی کمال طی می کند، اگر بگوئیم: یکی از عمده ترین وظایف نویسنده در کار ارائه‌ی تحلیل، شناخت و شناساندن پیوندها و رابطه‌هایی است که میان واقعیت‌ها، رویدادها و... موجود می باشد، سخنی به گزاف نگفته ایم.

با اینهمه آنچه عیناً واقعیت دارد و اعتراف به آن هرگز مایه سرافکنندگی نتواند بود آنست که:

- ۱- ارتباط متنوع و مختلف الجهاث میان پدیده‌ها وسیع و نامحدود است؛
- ۲- وسایل و توان کشف و درک اکثریت مطلق ما انسانها محدود و نارساست؛
- ۳- ارزش برخی از پیوندها اندک و قابل اغماض بوده و برخی دیگر کاملاً بخلاف آن؛
- ۴- برخی از پیوندها علل اصلی و محوری بسیاری از آثار و پی آمده‌هایند و برخی دیگر به عکس، خود معلول می باشند؛

۵- اثر برخی از پیوندها بسیار قوی، سریع و تعیین کننده بوده و بعضی به عکس؛ به هر حال اینکه تحلیل گر، در زمان تحقیق و پرورش مطلب، به کدام یک از پیوندها و رابطه‌ها دست پیدا کرده و از آنها در پرورش و تحلیل نوشته‌اش بهره می گیرد، در نتیجه گیری از تحلیل - و اگر خواستی بگو: در رسیدن به هدف نهایی - اثری مستقیم و تعیین کننده دارد. لذا، وظیفه تحلیل گر متعهد آنست تا:

الف - از میان انبوهی از پدیده‌ها، پدیده مورد نظر و رابطه‌های متنوع آن را با سایر پدیده‌ها

شناسایی و ممتاز نماید. این کار باعث می‌شود تا از یک طرف محدوده مطالعه و تحقیق و از طرف دیگر، حوزه تلاش نویسنده برای تحلیل مشخص شود.

باء - پیوندها و روابط ثابت از متغیر جدا شوند؛ زیرا که واقعیت‌ها متنوع و حتی متضاد اثبات کننده این دعوا اند که: برخی از روابط و پیوندها شکل و موقعیت قانونی و ضروری داشته و ناچار ثابت می‌باشند؛ مانند: رابطه ظلم و فساد و تلاشی جامع؛ و لذاست که به عنوان یک قاعده ضروری و قانونی گفته شده است که: *الْمُلْكُ يَتَقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَتَقَى مَعَ الظُّلْمِ*، و یا مانند رابطه‌های ضروری میان «اصل وابستگی و نفی آزادی»؛ «فقدان رهبری و بروز انحراف»؛ «پذیرش استعمار و هویت باختگی»؛ «پذیرش ظلم و بردگی» و صدها مورد دیگر. و برخی دیگر متغیر و در حال تحول، کمال و رشد، ضعف و بی‌حالی، عوض شدن و... می‌باشند.

لازم است تا یادآوری شود که: هر کدام از ایندو دسته، با پدیده‌های برون از خویش در پیوند و ارتباط بوده و رابطه‌های متعدد، مختلف و متضادی را ایجاد کرده‌اند.

به هر حال آنچه گفتنش ساده و پذیرفتنش آسان می‌باشد اینست که: رابطه‌ها انواع گوناگون و بسیار متعددی دارند؛ ما بدون آنکه به ارائه‌ی شرح و مثال پردازیم فقط بذکر فهرستوار گونه‌هایی از آنها بسنده می‌داریم:

رابطه پایدار و ناپایدار؛ رابطه‌های همگونی که پی آمدهای مختلف دارند و به عکس؛ رابطه یک طرفه و دو طرفه؛ رابطه آشکار و نهان؛ رابطه باواسطه و بی‌واسطه؛ رابطه کمی و کیفی و دو جهته (کمی - کیفی و به عکس)؛ رابطه مادی و معنوی؛ رابطه عاجل و آجل؛ رابطه فکری - عقیدتی؛ رابطه عاطفی - خویشاوندی؛ رابطه سازمانی - گروهی - رابطه اقتصادی - مالی؛ رابطه اطلاعاتی - اعم از فرهنگی و جاسوسی - رابطه محتوا و شکل - رابطه تخریبی و تعمیری؛ رابطه ظالم با مظلوم؛ رابطه ظالم و مظلوم با انظلام؛ رابطه ظالم با ظالم؛ رابطه سلطه گر با زور؛ رابطه سیاسی سلطه گر با زور؛ رابطه فرهنگی سلطه گر و زور؛ رابطه نظامی سلطه گر و الحاد؛ رابطه اقتصادی سلطه گر و هوای محوری؛ رابطه تعاونی و سازنده در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، هنری و... که بیداری و رشد می‌آورد و صدها نمونه دیگر.

متنها آنچه تذکرش را واجب می‌شماریم اینست که: نویسنده می‌باید تا به شدت متوجه:

یکم - روابط ارکان موضوع با هم و با اجزاء آن بوده و آنچه را ضروری و نافع می‌داند شناسایی

و معرفی نماید؛

دوم - روابط ارکان و اجزاء موضوع مورد نظرش را با **علل** و **معاليل** شناسایی کرده آنچه را به هدف نویسنده و تحلیل مفید و مؤثری می‌یابد به رشته تحریر آورد؛
سوم - هر دسته از این روابط را در قدم اول با ارزشها و ضد ارزشها و در گام دوم با نفع برندگان و زیان دیدگان و... شناسایی، ارزیابی و تبیین نماید؛

چهارم - رابطه میان شکل و محتوای موضوع و مسایل مورد نظر را شناسایی و هر کدام را در جای خودش ارزیابی و شرح نماید؛ زیرا که این رابطه در بیشتر مسایل و رویدادهای اجتماعی و انسانی وجود داشته و کشف و فهم آن فرد را در تحلیل رویدادها یاری داده و در تصمیم‌گیریها کمک می‌نماید؛ چنانکه فهم و کشف رابطه مثلاً میان محتوا و شکل انقلاب خود ما و یا: میان شکل و تهاجم فرهنگی، فرد را در هر دو زمینه یاد شده یاری می‌رساند!
آنچه در پایان این بخش از وظایف نویسندگی قابل تذکر می‌نماید آنست که:

اولاً، هر محتوایی، متناسب با مؤلفه‌ها، جهت، ارزشها و هدفی که دارد و یا ارائه می‌دارد، شکلی متناسب خودش داشته و هیچ محتوایی را بدون شکل ظهور و بروز نتوان سراغ داد؛
ثانیاً، با آنکه این بخش (بخش مربوط به رابطه‌ها و پیوندها) به کشف و بررسی پیوند و رابطه‌های متنوع در میان پدیده‌ها می‌پردازد، در واقع: نوعیت کیفی و کمی ارتباط و بگونه غیر مستقیم، علت ظهور و بروز پدیده‌ها را کشف و بررسی می‌دارد!

دهم - راه و روش شناسی

در این بخش نویسنده، راه و یا راههای تحقق، توسعه، تکامل و تداوم خود موضوع را به یک عنوان پدیده، یا عاملان تحقق و تبارز موضوع را شناسایی، ارزیابی و تبیین و روشن نموده؛ روش مورد عمل و یا مورد نظر آنها را نیز شناسایی، ارزیابی، تبیین و روشن می‌دارد؛ به طور مثال سیل و یا وبا و... - به عنوان یک پدیده قابل تحقق و... - هم راههایی را طی می‌کند تا واقعاً تحقق یابد و هم روشهایی را در رابطه با طبیعت در پیش می‌گیرد تا بروز نماید؛ درست به همانگونه که مثلاً یک انقلاب و یا یک حرکت استعمارگرانه - اعم از اینکه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... باشد - راههای تحقق، تکامل و... را طی کرده، از روشهای ویژه‌ی برخوردار می‌باشد؛
در واقع، در رابطه با این بخش از وظایف نویسندگی، تحلیل‌گر، هم طریق تحقق - مثبت و

منفی - موضوع، رویداد و یا مسئله مورد نظر را شناسایی، ارزیابی و روشن می‌دارد و هم روش مورد کاربرد آنرا.

در این بخش، علاوه بر آنچه اشاره شد، راه و روش رسیدن به اهداف اصلی و فرعی - چه مثبت و چه منفی، چه از ناحیه دوست و چه دشمن و چه ماسوای ایندو -؛ کوتاه مدت و دراز مدت، ثابت و متغیر و... شناسایی، ارزیابی و ارائه شده، خطرها، نقاط خطر خیز، آفتها و شرایط آفت‌باری که متوجه هر دو طرف و یا همه جوانب قضیه و موضوع می‌باشند، شناسایی، شرح و تبیین می‌شوند.

درین رابطه، به همان میزانی که نویسنده در شناسایی و معرفی «**راهها و روشهای**» اصلی و نیز راهها و روشهای مؤثر و محوری - چه در جهت ارزشها و چه در جهت ضد ارزشها - کامیابی حاصل کرده باشد، نوشته‌اش از نظر کاربردی، مؤثر و مفیدتر و از نظر بلاغی دقیق‌تر و کامل‌تر خواهد بود.

یازدهم - ابزارشناسی

در این بخش از وظایف تدوین متن و پرورش آن، نویسنده تلاش می‌کند تا ابزار و لوازم مورد نیاز و یا مورد تحقق و تبارز موضوع و یا مورد کاربرد و استعمال عاملان آنرا شناسایی و ارزیابی و روشن سازد؛ مثلاً، وقتی به تحلیل تجاوز روسیه به افغانستان مشغول است، ابزار و وسایل مورد نیاز روسها و مورد بهره‌گیری آنان برای تحقق آن امر (تجاوز) و تحقق اهداف پلید آنان را، شناسایی، ارزیابی و روشن می‌دارد؛ هم بدانسان که وقتی از حادثه‌یی چون هجوم فرهنگی غرب و یا حتی بروز مرضی بنام سیل و یا طاعون و یا رویدادی به اسم آتش سوزی و... تحلیل دقیق بدست می‌دهد، می‌باید تا ابزار و وسایل مورد نیاز برای تحقق آنچه را که آمد شناسایی و معرفی دارد.

دوازدهم - برهانگرایی

در این بخش از وظایف، نویسنده مؤظف می‌باشد تا در تحلیل، برای اثبات و استحکام نظر خود، از براهین دقیق و متقن مجاب‌کننده و تردیدزدای و در عین حال رسا و زیبا استفاده کرده، مطلب نیازمند به برهان را مستدل و مقبول سازد.

باید یادآوری نمود که: گاهی اثرگذاری و در نتیجه، تحقق هدف نهایی تحلیل در گرو

برهانمندی مسایل آن دور می زند؛ ولو اینکه موضوع تحلیل یک امر عاطفی و ذوقی صرف باشد. لذا تحلیل گر را شایسته آنست که:

اولاً، موارد ایجاب و ضرورت اقامه برهان را در سرتاسر نوشته - اعم از مقدمه، متن و احیاناً نتیجه - مشخص و ممتاز دارد؛ و:

ثانیاً، متناسب با نفس موضوع، طبیعت و ذات مسئله و ذهن مخاطب خواننده خویش به اقامه برهان پردازد. منتها از آنجا که نحوه استدلال و نیز تعداد دلایل و براهین در تأثیر گذاری و تحقق هدف نهایی نقشی تردید ناپردار دارند، شایسته آنست که تحلیل گر:

الف - تلاش کند تا برهان و استدلال وی با موضوع و مسئله مورد تحلیل رابطه نزدیک و منطقی داشته باشد؛ و:

باء - بیش از نیاز، حد متعارف و نیز، نیاز و قدرت ذهن مخاطب خویش، برهان اقامه نکرده به تحلیل های ویژه، گاهی خشک، دقیق و... استدلالی پردازد؛

همچنانکه گاهی، برهان آوردن، لطف و جاذبه آن را کم کرده و آنرا یک مطلب کاملاً فنی و خشک برهانی بدل می دارد. لذا بهتر آنست تا درین گونه از موارد و مواضع، از پرداختن به برهان و کاوشهای برهانی پرهیز شود.

سیزدهم - شرایط سنجی

یکی از وظایف مهم و بسیار مؤثری که در پرورش و تحلیل متن نوشته، بر عهده تحلیل گر می باشد آنست که: «زمان و شرایط زمانی»، «مکان و شرایط مکانی»، «روان و شرایط روانی» انتاج خوب و بد، مفید و مضر، ارزشی و ضد ارزشی، تکاملی و تفاسدی و... را شناسایی، ارزیابی، تبیین و شرح نماید. روشن است که در برخی از نوشته ها، اصل شرایط سنجی می تواند خود به عنوان متن یک تحلیل مورد عنایت، توجه و حتی نیاز قرار گیرد؛ از اینرو، نویسنده موظف است تا ذهن خود را متوجه شناسایی، ارزیابی و تحلیل اصل مزبور ساخته، در موارد لازم از آن بهره گیرد.

چهاردهم - شناخت بدل سازنده ها

محور بسیار ظریف دیگری که نویسنده می تواند با توجه به آن، از جنبه های مختلف نوشته خود را پرورش داده و متن مورد تحلیل را از پختگی و کمالی لازم برخوردار سازد:

شناخت عوامل، ابزار، روشها، جهت گیریها و شرایط تبدیل کننده زیان به سود، ضد ارزش به ارزش، بد به خوب، شر به خیر، زشتی به زیبایی، فساد به صلاح، دافعه به جاذبه، ضعف به قوت، نارسایی به رسائی و غیره می باشد؛ این کار، بیشتر موقعی مورد توجه و استفاده قرار گرفته می تواند که موضوع به نحوی از انحاء متوجه نواقص و نقایص و زمینه هایی که باز به نحوی با امور منفی پیوند برقرار کرده می توانند باشد؛ بطور مثال: وقتی نویسنده ای بخواهد ضعفهای انقلاب اسلامی و یا ضعفهای مثلاً فرهنگی آنرا بررسی و تحلیل نماید، می تواند، زمینه ها، عوامل، ابزار و روشهایی را که قدرت بدل ساختن آن ضعفها به قدرت و... را دارند، شناسایی، ارزیابی و معرفی نماید. و همچنین در سایر موارد.

من بنده را معتقد آنست که: توجه به این وظیفه و ظرافتهایی که دارد، نه تنها نویسنده را به یکی از روشهای بسیار مؤثر، در پرورش متن مجهز می سازد که باورمندم، بیشترین تحلیل هایی که در زمینه امور انسانی دور می خورند به این نگرش و توجه دقیق به آن و پرداختن موشکافانه به آن نیازمند بوده، و یکی از وظایف و مسئولیت های عمده تحلیل گر این نوع از نوشته ها، مجهز ساختن خود به این نگرش و نیز گرایش عملی بدانست. زیرا که اگر بپذیریم، یکی از وظایف تحلیل گر راهنمایی و برون کردن مخاطب از موضع گنگ و تنگناهای فکری است - اعم از اینکه این کار را مستقیماً انجام دهد و یا غیر مستقیم - می توانیم بپذیریم که: پرداختن به این وظیفه، در واقع همان انجام وظیفه راهنمایی و گره زدایی می باشد.

پانزدهم - شناخت هم عرض ها و هم زمانها

دیگر از وظایف عمده و قابل تأمل نویسنده آنست که مسایلی که همزمان تحقق می یابند؛ مواردیکه در پی یکدیگر بروز می کنند؛ رویدادهایی که در عرض یکدیگر سر و کله می نمایند و... را دقیقاً و با وسواسی بی بدیل مورد شناسایی، تحلیل و ارزیابی، تفسیر و استدلال، تبیین و ارائه قرار دهد! به طور مثال: وقتی متوجه می شود که همزمان با نقد - و حتی هتاک نسبت به - تفکر دینی از جانب استکبار، فیلمهای ویدئویی بیشتر و ارزاتر شده و تبلیغات انحرافی حتی در رابطه با برنامه هایی که ظاهراً بد نیستند بیشتر می شود؛ باید بکوشد تا نقاط پیوند، دلایل ارتباط، عوامل تقویت کننده و اهداف و جهت مشترک میان آنها را شناسایی، ارزیابی و ارائه کرده، هم پی آمدهای سوء و زینتهای جبران ناپذیر توجه به آنها را مدلل ساخته و ارائه دهد؛ هم فواید اعراض

از آنها را شرح و معرفی کند.

آنچه بی‌نیاز از تأکید و برهان می‌نماید اینست که در زمینه مسایل و بویژه رویدادهای انسانی - اجتماعی، زمینه‌های همعرض، همزمان و پی‌آمدهای متنوعی ظهور و بروز دارند که اگر چه گاهی معلول علل متنوعی می‌باشند، ولی از نظر جهت و اثر و هدف و... دقیقاً در خط واحدی قرار داشته و در مسیر تحقق هدفی مشخص عمل می‌کنند که شناسایی و معرفی اینان که کار نویسنده دقیقه‌یاب می‌باشد.

شانزدهم - شناخت سهم بندگان

وظیفه دیگری که در زمینه تحلیل بدوش نویسنده متعهد می‌باشد اینست که در زمینه امور تحلیل متوجه باشد که:

اولاً، کسانی را که می‌کوشند تا از زمینه سود برده، و یا بطور کلی تر: عواملی را که تلاش می‌کنند تا جهت قضیه، رویداد و یا مسئله را به نفع خود قرار داده شناسایی نمایند؛

ثانیاً، زیان دیدگان از رویداد و یا قضیه را مشخص نماید.

ثالثاً، جهت و موضع و اهداف هر یک از دو دسته را شناسایی، ارزیابی و معرفی نماید.

رابعاً، زمینه و ابزار و روشهای مورد توجه شانرا تبیین و شرح نماید.

این وظیفه، در تحلیل بخش عمده‌یی از نوشته‌هایی که مربوط به امور انسانی و بویژه ارزشی می‌باشند، مطرح بوده و شایسته مقام تحلیل گر ملترم آنست که با مجهز شدن به این نگرش و بها دادن و توجه عملی نمودن به آن در هنگام تحلیل، هم زمینه پرورش متن نوشته‌اش را فراهم آورد و هم مخاطب را در موضع بهتری از فهم، درک و تحلیل قرار دهد.

هفدهم - رعایت انصاف و موقع بخشی

یکی از مهم‌ترین وظایف هر نویسنده منصف، متعهد و دلسوز به خود آنست که: در هر موردی از موارد یاد شده، اولاً: عقاید مخالف و موافق را شناسایی و تحمل نماید؛ ثانیاً، با دقت تمام و استدلال همه‌جانبه و نقدی عاری از حب و بغض، باورها و عقاید هر یک از دسته‌ها را مورد توجه، ارزیابی کامل، بررسی همه‌جانبه و شرح و ارائه قرار دهد!

این کار، هم زمینه پرورش نوشته خود او را به بهترین وجه فراهم می‌سازد؛ هم او را در موضع

انصاف و سعه صدر و انتقاد پذیری قرار می دهد و هم جاذبه نوشته اش را بیشتر می کند.

تذکری ثمربخش

این نکته از واضحات است که: در کمتر نوشته ای می توان همه این محورها (اصول، قوانین و دستورهای مندرج در همه این محورها)ی هفدهگانه را اعمال کرد و بکار گرفت.

از اینرو، شایسته است تا نویسنده خوش ذوق، نکته سنج و دقیقه یاب، پس از تعیین موضوع و تحدید ارکان و مسایل آن، متوجه این محورها شده، هر کدام - و یا هر یک از دستورها و پیشنهادهایی - را که در تحلیل موضوع و پرورش و جاذبه دار شدن موضوع از یک طرف و تحقق هدف محوری از دیگر طرف، مفید و سودمند یافت، مورد توجه قرار داده، و بر همان مبنا و بر اساس همان محور موضوع را به تحلیل و شرح نشیند.

به دست دادن محورها ی هفدهگانه، از آن روی لازم دیده شد تا نویسنده مبتدی، با مجهز شدن به اصول آنها، و با بکارگیری به موقع، بجا و مناسب آنها، در هیچ یک از زمینه های تحلیل، لنگ نماند.

طرحی از نتیجه

اگر چه ضمن پرورش و تحلیل متن، آنچه را نویسنده باید کشف، شرح و ارائه نماید، می نماید و نیاز مبرمی به ارائه ی بخشی بنام «نتیجه» نمی رود، ولی زیاتر و مؤثرتر آنکه: پس از تحلیل، شرح و ارائه ی مطالب، تحلیل گر از کار خود، یک نتیجه گیری کامل بدست دهد.

نتیجه در واقع، جمع بندی و تخلص معرفتی است که تحلیل گر بدان دست یافته است. به هر حال، در نتیجه معمولاً:

الف - ادعاها و یا مفروض های مقدمه - که در خلال پرورش متن و موضوع اصلی، تحلیل و شرح شده اند - به صورتی بسیار موجز یادآوری و بر مبنای روشنگریهای متن، تثبیت و ارائه می شود.

باء - موضوع و موقعیتی که نفس موضوع و یا مصادیق موضوع پیدا نموده اند، معرفی می شود.

جیم - باورها، ارزشها و ضرورت هایی که در خلال تحلیل کشف شده اند تذکر می یابند؛

دال - الزامهای نیازمند به تأکید و یادآوری - اعم از **بایدها** و **نبایدها** - در نتیجه تذکر می یابند؛

هائ - پیشنهادهای ضروری و راه حل نهایی - اگر در متن ارائه نشده باشد - به صورتی بسیار

موجز ارائه می شود؛

واو - در رابطه با آنچه حل و کشف و تحلیل نشده ولی ضرورت دارد تا در مقالی دیگر بدان پرداخته آید - ضمن بر شمردن علل این نارسایی - سخن می رود؛
زاء - به صورتی مستقیم و یا غیرمستقیم و هنرمندانه، مسیر تلاش عملی نمودار و ذوق و شوق پویایی و تلاش در جهت مطلوب و هدف نمایی بیدار می شود؛
حاء - گاهی، تأکید و تذکری مبنی بر درستی، اصالت و بجا بودن پیش فرضها و پیش بینی هایی که نویسنده در مقدمه و یا متن نوشته خود داشته است طرح می شوند؛
ط و ی و ... - و برخی موارد ضروری دیگر، که تحلیل، موضوع و موضع تحلیل گر ضرورت آنها را ایجاب نماید.

باید یاد آوری نمود که: گاهی برخی از رساله ها و کتابها طوری طراحی و پرداخت می شوند که با پایان یافتن بخش نهایی متن، نیازی به آوردن نتیجه نبوده و از نظر ساختار، به اصطلاح فاقد بخش معین و مشخصی بنام «نتیجه گیری» اند.

به هر حال، همانطوری که قبلاً هم اشاره شد: نتیجه و پرداختن به آن جزء ارکان اصلی یک نوشته - اعم از مقاله، رساله و یا کتاب - نیست، منتها به واسطه اینکه:

از نظر یاد آوری نکات عمده؛

از نظر معرفی آموزه های محوری؛

از نظر تأکید و تشخیص بخشیدن به ادعاهای اثبات شده؛

از نظر تذکر و تأکید نیازها و ضرورت های ارزشمند و استعلایی و غیره بسیار مؤثر می نماید، نویسنده به عنوان یک وظیفه فرعی بدان پرداخته و در نهایت با آوردن یک و یا چند جمله بسیار زیبا و ادیبانه آرمانی، دعایی، پرسشی و غیره به آن پایان می بخشد؛
می بایدم افزود که: نتیجه فقط زمانی مؤثر و مفید تواند بود که:

الف - از نظر حجم دقیقاً متناسب با نوشته باشد؛

باء - از نظر محتوی، محدود به ضروری ترین نکات مورد توجه تحلیل گر و موضوع مورد تحلیل او باشند؛ لذا، هر جا و در هر موردی که ضرورتی چنین حاد وجود نداشت و یا: واگذاری و تعقیب تفکر به خود مخاطب ثمربخش تر می نمود، شایسته آنست که از پرداختن به نتیجه صرف

نظر شده و نوشته را با پایان بخشیدن بند آخر موضوع تحلیل، پایان بخشید؛ چنانکه در کلیه انشأهای ابداعی - اعم از حماسی و یا غنایی و... - به همین روش برخورد شده و از پرداختن به نتیجه صرف نظر می‌شود.

وارسی و ارزیابی

از آنجا که فرزند آدمی عاری از نقص و عیب و اشتباه نمی‌باشد، لازمه تلاش انکارناپذیر نویسنده آنست که پس از پایان بردن کار تحلیل به چند اصل بسیار اساسی توجه نماید:

یکم - پس از تحریر و پاک نویسی اول نوشته، لازم است تا نویسنده، کلیه مطالب مقدمه، متن و نتیجه را با فهرستی که قبلاً طراحی و به عنوان راهنمای علمی کار تحلیل و معرفی آن تهیه دیده بوده است، مطابقت نموده و در هر مورد - ولو که بسیار جزئی - از خویشتن پرسد که: مثلاً آیا مطالب مقدمه، دقیقاً همانگونه که در فهرست آمده است، در متن نوشته منعکس، تحلیل، ارزیابی و شرح شده‌اند یا نه؟ در صورتی که نشده باشند، باید تلاشی وافر بخرج دهد تا همه نقایص و نواقص آنرا برطرف ساخته و شرح را مطابق فهرست سازد؛ چنانکه وظیفه دارد تا عین همین کار را با همان دقت نظر و وسواس در رابطه با متن و نتیجه نیز انجام دهد.

دوم - وظیفه دیگر نویسنده در این مرحله از کار تحلیل، تعویض کلمه‌های نارسا، هم از نظر «معنی و بار معنایی» و هم از نظر «آهنگ» و هم از نظر «مرکب و بسیط بودن»، خودی و بیگانه بودن و غیره می‌باشد. چرا که این کار در ماندگاری و جذابیت نوشته او اثری انکارناپذیر دارد؛ همچنانکه وظیفه دارد عین همین برخورد را در رابطه با عبارت‌ها و جمله‌های نارسا و... انجام داده بر فصاحت و بلاغت نوشته خود بیفزاید.

سوم - وظیفه بسیار مهم دیگر نویسنده در این مرحله از کار نویسندگی، مقابله نقل قولها، مثال‌ها، شواهد و ارجاعات مختلفه‌ای است که در نوشته‌اش رخنه کرده‌اند؛ لذا، برای رسیدن به اطمینانی جازم، لازم است تا کلیه موارد فوق را با منابع و مأخذ اصلی مقابله و تطبیق نماید.

بخش چهارم

متمم‌ها

در این فصل از رساله به یاد آوری مواردی خواهیم پرداخت که می‌توانند برای تلاشگر مبتدی بسیار مفید و راهنما باشد؛ هر چند که تلاش و آهنگ آن داشته‌ایم تا در این مورد نیز به ذکر کلیات پرداخته، جزئیات را به کار تجربی خود او واگذاریم.

ما این فصل را به چند بخش محدودتر و مشخص‌تر تقسیم کرده و در هر مورد نکاتی قابل تذکر را ارائه خواهیم کرد.

بخش یکم - در رابطه با پرورش مطلب

در تحلیل، امر پرورش مطلب که با کسب مهارت‌های لازم، مطالعهٔ بیگیر، تلاش عملی برای طرز افاده و ارائه‌ی خوب مطلب به کمال خود خواهد رسید، از اهم مسایل بوده و خود به دو بخش دیگر تقسیم می‌شود:

الف - پرورش موضوع و محتوای آن؛

باء - پروراندن ساختار موضوع، که در دومی، نویسنده موضوعی نه چندان نو، بکر و کاملاً

تازه را، نو، بکر و تازه جلوه داده و ارائه می‌دهد.

این کار، دقیقاً به غیر از خوب فهمیدن و اشراف کامل و همه‌جانبه بر موضوع می‌باشد؛ زیرا که بسیاری کسانی که در موضوع کاملاً وارداند و بر آن اشراف فکری تمام دارند اما در طرز پرورش و ارائه‌ی ابداعی آن ناتوانند! به هر حال، برای پرورش متن نوشته راهها و روشهای متفاوتی وجود دارد که به ذکر گونه‌های محدود آن بسنده می‌داریم:

الف- روش پرسشی

به طور کلی اگر در زمینه تحلیل و پرورش متن، برخی از پرسشهای اساسی طرح شده و سپس پاسخ دقیق خود را بیابند، هم ذهن فرد از تنگنا و سر در گمی برون می‌شود؛ هم فکر از بن بست نجات یافته مجال تحرک و پر و بال گشودن در محدوده موضوع را پیدا می‌کند و هم خود امر تحلیل- از نظر ساختار و طراحی- موقعیت شایسته و لازم خود را پیدا کرده و تثبیت تواند کرد.

آنچه در این رابطه ویژه به تذکرش می‌ارزد اینست که: از یکطرف، این پرسشها در هر مورد و زمینه‌یی به نحوی کاملاً ویژه مطرح شده و پاسخ ویژه خود را می‌طلبد؛ و از طرف دیگر، به همان میزانی که ذهن نتواند برای مسئله و موضوع مورد نظر پرسشهای بیشتری طرح نماید، به همان میزانی که دامنه مطلب گسترش یافته و موضوع پرورش می‌یابد؛ متنها باید - و صد البته که هم باید و هم شاید - پذیرفت که: بر نویسنده لازم و واجب است تا از میان پرسشهای بیشمار و بسیار متنوع، فقط به انتخاب آنهایی همت گمارد که: اولاً؛ با متن موضوع رابطه تنگاتنگی داشته؛ ثانیاً؛ در تحقق هدف وی مؤثر بوده؛ ثالثاً؛ پاسخ گفتن به آنها مطلب را تا حدود مورد نظر باز، شرح و معرفی می‌کند؛ رابعاً؛ بی توجهی به آنها مطلب را گنگ و نارسا ساخته، نوشته را ناقص، ابتر، کم اثر و کم جاذبه ساخته و خام جلوه می‌دهد. زیرا: پرداختن به کلیه پرسشهایی که در رابطه با موضوع به ذهن می‌رسد، چه بسا که مطلب را دچار «اطناب ممل» بیربطی، حشو و زواید، کم جاذبه و بی اثر سازد.

به هر حال برای اینکه خود این مطلب ناقص و گنگ باقی نماند، می‌کوشیم تا بخشی از پرسشهایی را که در زمینه و موارد مختلف این روش، کاربرد عملی تواند داشت به عنوان نمونه مطرح نموده، تلاش بیشتر عملی را به مبتدی تجربه اندوز و می‌گذاریم.

یکم- پرسشهایی که در مورد اشیا می‌توان عنوان کرد

- ۱- چیست؟ که تعریف پاسخ آنست؛
- ۲- چه ارکان و اجزایی دارد؟ که تجزیه علمی پاسخ آنست؛
- ۳- چگونه است؟ که بیان «کیفیت پاسخش»؛
- ۴- از چه زمانی است؟ که «پیشینه تاریخی پاسخش»؛
- ۵- برای چه و یا: برای که است؟

- ۶- از کجا، در کجا، تا کجا، به کجا و...؟
- ۷- چه آثار و نشانه‌ها و پی آمدهای مثبت و یا منفی دارد؟
- ۸- چه مقدار، تا کجا، در چه زمینه و محدوده‌یی اثر دارد؟
- ۹- کی و در چه شرایطی اثر می‌کند؟
- ۱۰- زمینه‌های تحقق، شکوفایی و تداومش کدام‌اند؟
- ۱۱- آفت‌های وجودیش کدام‌هايند؟
- ۱۲- ابزار عملش چه می‌باشد؟
- ۱۳- جهت عملش کدام (ارزشی و یا ضد ارزشی، مثبت و یا منفی و...) است؟
- ۱۴- که از آن سود می‌برد و که زیان؟
- ۱۵- چه سودها و زیان‌هایی می‌برند؟
- ۱۶- چگونگی، با چه وسایل، با کدام روش و در چه شرایطی می‌توانش به چنگ آورد و از آن بهره برد؟

۱۷- چگونگی، در چه زمانی و با چه روشی می‌توان از زیان‌هایش کاست و کناره گرفت و ده‌ها پرسش مهم دیگر؛ چنانکه مثلاً هر گاه شیئی یاد شده صنعتی و ساخته دست بشر باشد می‌توان پرسشهایی از ایندست به موضوع افزود:

از چه ساخته شده؟ چه کسی، کی، چرا، در کجا و به چه شکل و قیافه‌یی او را ساخته است؟ چگونگی، و در چه شرایطی او را ساخته است؟ به چه کار می‌آید؟ چه گونه و در چه شرایط و اوضاعی کاربرد بهتری دارد؟ چه ارزش وجودی و یا انسانی دارد؟ انسانها چه نیازی به او دارند؟ چه مقدار در تحقق سعادت و تکامل آنان به آنها کمک کرده می‌تواند؟ چه مقدار از رنج‌شان کاسته و براحتی‌شان می‌افزاید؟ و ده‌ها پرسش دیگر. متها همانگونه که قبلاً هم یادآوری شد، لازم و ضروری است که نویسنده در میان این پرسشها به گلگشت پرداخته، آنچه را شایسته طرح و شرح می‌داند گلچین نموده، پس از مطالعه، تحقیق، تدقیق و... به پاسخ آنها همت گماشته و نوشته را پرورش دهد؟

دوم- پرسشهایی که در مورد اندیشه‌ها می‌توان مطرح کرد

۱- چیست و در چه رابطه‌یی است؟ زیرا که اندیشه‌های مختلف انسانی، زمینه‌های مختلفی از حیات وی را احتوا نموده و هر کدام به بعدی و زمینه‌یی مربوط می‌باشد.

۲- از سوی چه کسی طرح شده است؟ در این مورد، هم می‌شود که تنها بذکر نام وی بسنده کرد.^(۱)

۳- برای چه هدفی طرح شده است؟

۴- چرا و به چه دلیلی طرح شده؟

۵- چه زمانی طرح شده است؟

۶- برای چه کسانی طرح شده است؟

۷- با چه کیفیتی طرح شده است؟

۸- از چه پختگی عقلانی، اخلاقی، عرفانی، عاطفی و... برخوردار است؟

۹- چه آثار و پی‌آمدهایی - اعم از مثبت و منفی - دارد؟

۱۰- چه جهت‌گیری‌ئی را القاء و ابلاغ می‌کند؟

۱۱- چه ضرورتی آنرا سامان بخشیده است؟

۱۲- فائده‌توجه به آن چه؟ و زیان‌بی‌توجهی بدان کدام است؟

۱۳- در چه شرایطی کاربرد بهتر دارد؟

۱۴- زمینه‌ها و محدوده‌ اثرگذاری و اثرپذیری آن کدام‌هایند؟

۱۵- چه رابطه‌ئی با رشد و سعادت انسانی دارد؟

۱۶- آنچه مایه‌ گسترش، کمال و شکوفایش می‌شود، چیست؟

۱۷- آفت‌هایش کدام بوده و از چه طریقی او را تهدید می‌کند؟

۱۸- نارسایی‌ها و دلایل این نارسایی‌ها کدامند؟

۱۹- چگونه می‌توان اصلاحش کرد و جهتی مطلوب بخشید؟ و دهها پرسش دیگر، که

می‌باید، نویسنده‌ نوآموز با شکیبایی و دقتی طاقت‌شکن آنها را کشف، طرح و سپس مورد‌گزینش قرار داده و نوشته‌اش را، با پاسخ‌گفتن دقیق به آنها پرورش داده و ارائه نماید.

سوم- پرسشهایی که در مورد افراد می‌توان عنوان کرد

۱- چه کسی است؟

۱. و هم او را بگونه‌یی کامل و همه‌جانبه معرفی نمود؛ روش معرفی افراد در پی تحریر همین بند خواهد آمد.

- ۲- فرزند کی؛ از کدام تبار است؟
- ۳- کی بدنیا آمده است؟
- ۴- به کجا بدنیا آمده است؟
- ۵- شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، عقیدتی و... دوران وی چه بوده‌اند؟
- ۶- با که هم‌دوره، هم‌درس، هم‌نشین، هم‌راز، هم‌جهت و... بوده است؟
- ۷- از چه کسانی اثر پذیرفته است؟
- ۸- چه جهت‌گیری‌های عقیدتی، سیاسی و... داشته است؟
- ۹- با چه نگرش‌هایی مجهز و به چه گرایش‌هایی - اعم از مثبت و یا منفی - معتاد بوده است؟
- ۱۰- چه آموخته است؟
- ۱۱- از چه کسی آموخت؟
- ۱۲- در کجا آموخت؟
- ۱۳- در چه مدت زمانی مشغول به تحصیل، یا کار و یا... بوده است؟
- ۱۴- چه فعالیت‌ها و آثاری و در چه زمینه‌هایی داشته است؟
- ۱۵- چه کسانی با او و تفکر و جهت‌گیری وی موافق بوده و درین باره چه کرده‌اند؟
- ۱۶- چه کسانی با او و تفکر و جهت‌گیری وی مخالف بوده و درین باره چه کرده‌اند؟
- ۱۷- به کجاها رفت؟
- ۱۸- چه رخدادهای مهمی را موقفانه پشت سر نهاد؟
- ۱۹- چه تجاربی آندوخت؟
- ۲۰- چه منش و خلق و خوئی داشت؟
- ۲۱- موضع وی در برابر انسان، جامعه، طبیعت و خدا چه بود؟
- ۲۲- تلاش‌هایش با ارزش‌های استعلایی چه رابطه‌ی داشت؟
- ۲۳- به چه دلیل توجه و پرداختن به وی، ضروری بوده است؟
- ۲۴- جایگاه او در تاریخ، فرهنگ و شئون مختلف فرهنگی در چه مرتبه‌ای است؟ و ده‌ها پرسش دیگر.

آنچه گفتش در رابطه با افراد ضروری بود و بی‌توجهی به آن نویسنده را از رسیدن به هدف نهایی باز تواند داشت اینست که: در یافتن و طرح کردن و پاسخ گفتن به پرسش‌هایی بسیار اساسی،

مهم، جهت دهنده، بیدار کننده و استعلایی، کمال شکیبایی، دقت، تحقیق و ارزیابی را به خرج دهد!

چهارم - پرسشهایی که در مورد رویدادها مطرح تواند شد

- ۱- چه رویدادی است؟
 - ۲- عوامل پدید آورنده آن کدامند؟
 - ۳- چه زمانی رخ نموده است؟
 - ۴- در کجا رویداده و چه ابعاد و چه ساحه‌ای را احتوا کرده است؟
 - ۵- چگونه تحقق پذیرفته است؟
 - ۶- چه اثراتی داشته است؟
 - ۷- ارتباط آن با سایر رویدادها، پدیده‌ها و ابعاد حیاتی و غیر آن چیست؟
 - ۸- به نفع کی و به زیان کی بوده و یا می‌باشد؟
 - ۹- نیروهای تکامل دهنده او کدام‌ها هستند؟
 - ۱۰- چه جهتی داشته است؟
 - ۱۱- به چه بعدی از ابعاد عالم هستی ارتباط دارد؟
 - ۱۲- در رابطه با کمال و یا فساد انسان یا طبیعت چه نقشی دارد؟
 - ۱۳- آفت‌های وی کدام‌ها هستند؟
 - ۱۴- موضع ما در برابر او چه تواند بود و ده‌ها سؤال اساسی دیگر؛ زیرا گاهی رویداد طبیعی است مانند: زلزله، سیل، آتش‌سوزی، قحط‌سالی و... و زمانی سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و... مانند: تجاوز نظامی، تهاجم فرهنگی و یا استثمار اقتصادی که لازمه هر کدام از آنها طرح پرسشهایی ویژه می‌باشد؛ از قبیل اینک:
- عوامل اصلی، برونی و آشکار کدام و عوامل فرعی و درونی و پنهان آن کدام و یا کیانند؟ چه جهت‌گیری علنی و نهانی داشته‌اند؟ از چه ابزار و وسایلی بهره بردند؟ چه اهدافی را تعقیب نمودند؟ با چه عناصری و جناح‌هایی در پیوند و رابطه بودند؟ چه روش‌هایی را جانبداری کرده و دامن می‌زدند؟ از چه تفکر و عقیدتی برخوردار بوده و الهام می‌گرفتند؟ موضع آنان در برابر ارزش‌های استعلایی چه بوده و یا چه می‌باشد؟ تلاش‌های‌شان با کمال و سعادت انسانی چه رابطه‌ای - اعم از

مثبت و منفی - دارد؟ موضع سیاسی آن‌ها چه بوده است؟ و دهها پرسش اساسی دیگر به مانند: راهها و روشها و ابزار تقویت و همکاری با آنها چه و کدام می‌باشد؟ راهها، روشها و ابزار مقابله و نفی آنها کدام‌هایند؟ و...!

باء- روش استشهادی

یکی از راههای پرورش کلام و تنوع بخشیدن و جاذبه‌دار ساختن آن استشهاد است به آنچه لازمه تحلیل و موضوع آن می‌باشد؛ مثلاً در تحلیل‌های اخلاقی و یا عرفانی، استشهاد به برخی از آیات و نمودار ساختن بطن‌های ظریف و لایه‌های رازور و شورانگیز و پرجاذبه‌اش؛ استشهاد به برخی از احادیث و روایات حکمت‌جوش و ذوق‌انگیز و یا اقوال پر شور و پویایی بخش قوم، هم نوشته را پرورش و گسترش می‌بخشد، هم جذابیت و کمال. درست به همانگونه که نقل بعضی از داستانهای آموزنده آنرا شیرین؛ برخی اشعار تر رنگین‌زینا، آنرا ملاحظت؛ برخی لطیفه‌های پندآمیز و عبرت‌آموز آنرا طراوت می‌بخشد.

آنچه در این رابطه به شدت قابل توجه می‌باشد اینست که باید نویسنده بصورتی بسیار جدی و متأملانه رعایت جا و مقام پرداختن به هر یک از آنها را در تحلیل و یا نوع ویژه از تحلیل نموده و نیز با دقت و هوشمندی لازم و ویژه حد و حدود توجه و اقبال به این شیرین‌کاریهای بسیار مهم و مؤثر را مراعات نماید، زیرا که در کم توجهی به آنها، تحلیل ناپرورده و خشک و در زیاده‌روی، سبک و احیاناً دچار نابجا گویی و اطناب مخمل خواهد شد.

جیم- روش مقایسه‌ای

یکی از راههای پرورش نوشته مقایسه و مطابقت دو و یا بیشتر از دو پدیده، رویداد، مسئله و غیره می‌باشد. در این روش نقاط اشتراک و تباین میان آنها - اعم از اینکه مثبت باشند یا منفی - مورد دقت، ارزیابی، مقایسه و شرح قرار می‌گیرند؛

عوامل ایجاد هر کدام شناسایی، مقایسه و ارزیابی می‌شوند؛

آثار عوامل هر کدام - اعم از مثبت و منفی - شناسایی، مقایسه و شرح می‌شوند؛

میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر یک ارزیابی، مقایسه و معرفی می‌گردند؛

موضع، موقعیت و جهت‌گیری‌های متنوع آنها در رابطه با انسان و ارزشهای انسانی شناسایی، مقایسه و شرح می‌شوند؛

زمینه‌ها و موارد هم‌زمانی، هم‌مکانی، هم‌جهتی و... آنها شناسایی، ارزیابی، مقایسه و معرفی می‌شوند؛

زمینه‌ها، نیروها، عوامل همسو و هم‌جهت با هر یک نیز؛

زمینه‌ها، نیروها، عوامل متعارض و متضاد با هر کدام نیز؛

ارتباط هر کدام از آنها با سایر پدیده‌ها، رویدادها و... شناسایی، ارزیابی و معرفی می‌گردند.

سیر تکامل، برخوردهای مهم هر کدام در این مسیر شناسایی و مقایسه می‌شوند؛

ضعفها و قوت‌های هر کدام از آنها شناسایی و معرفی می‌گردند؛

آفتهای وجودی هر یک از آنان نیز؛

ساحه نفوذ، گسترش و محدوده عمل هر یک مقایسه و معرفی می‌گردند؛

مراحل کمال هر کدام - اعم از اینکه مثبت باشد و مفید یا منفی باشد و مضر - شناسایی، ارزیابی

و شرح می‌شود؛

وظیفه انسانی و خدای محوری انسانها در قبال هر کدام نیز؛ و دهها مورد دیگر که با مشخص

شدن آندو، به ذهن‌های وقاد متبادر می‌شوند؛ و اگر نشد، شایسته آنکه با مطرح کردنها و پرسشهای

پیگیر و دقیق و عالمانه، خود را به آنها نزدیک ساخت.

لازم به تذکر است که: اینکار (مقایسه) باید متناسب با موضوع، هدف، زمینه و نیز ذوق و ذهن

مخاطب صورت پذیرد تا جاذبه‌های لازم و درخششهای ممکن مطلب از میان نرود؛ هم بدانسان که

می‌باید فقط آن زمان صورت پذیرد که میان آندو مورد، از نظر و یا نظر گاههایی شباهت، جنسیت،

ضرورت و سنخیتی وجود داشته و آندو بتوانند - بنابر دلایل و عللی - در یک مجموعه قرار گیرند!

دال - روش توصیفی

یکی از راه‌های گسترش و برجسته‌سازی متن نوشته توصیف موضوع و یا به عبارت بهتر

ارکان، مسایل و زمینه‌های متنوع موضوع می‌باشد. در این روش تحلیل گر می‌تواند ارکان اصلی

پدیده و یا موضوع را به صورتی دقیق و برجسته مشخص کرده و هر کدام را به صورتی بسیار زیبا

و جذاب وصف نماید. هم بدانسان که می‌تواند، از میان ارکان و اجزاء آن رکنی را که بیشتر مورد توجه او و در تحقق هدف محوری مؤثرترش می‌پندارد، توصیف نماید.

باید یادآوری نمود که: بازسازی و تصویر واقعیت‌ها، رویدادها و امور متنوع با کلمه‌ها، ترکیب‌ها و عبارتهای بیانی و زبانی فقط پس از رسیدن به پختگی فکری و ینش لازم و تسلط همه‌جانبه بر زبان و بدایع هنری آن و نیز پس از تقویت بجا و هم‌آهنگ قوهٔ تخیل و با استفاده از ترفندهایی چون مجاز، کنایه، تشبیه، تلمیح، استعاره و... میسر خواهد شد.

در این روش، نویسنده گاهی واقعیت‌ها را فقط همانگونه که هستند، با روشی کاملاً واقع‌بینانه ولی فراگیر (از جزء تا کل، از زشت تا زیبا، از خوب تا بد و...) توصیف و ارائه می‌دارد و زمانی همین کار و همین روش را در رابطه با یک و یا چند جزء و بخش انجام می‌دهد؛ گاهی وی زمینه‌هایی ارزشی، عاطفی، اعتقادی و فراگیر را با همین روش و معیار مورد توصیف و ارائه قرار می‌دهد؛ گاهی زمینه‌ای محدود و مشخص را.

زمانی زمینه‌های اعتباری، وهمی و خیالی فراگیر را، و زمانی زمینه‌ای معین و مشخص را؛ در این روش گاهی فقط شکل و هیئت برونی مورد توصیف و برجسته‌سازی قرار می‌گیرد و زمانی ماهیت باطنی و ناپیدای آن؛

نویسنده، در برخورد با این روش مجاز است که: گاه خود پدیده و یا ارکان و اجزاء آن را مورد وصف و شرح قرار دهد یا: آثار و پی‌آمدهای مثبت و یا منفی آن را؛ موقعیت وجودی و یا عملی آنرا؛ جهت و موضعگیری آن را؛ علل ایجاد و تقویتی آن را؛ و یا هر چیز و مورد دیگری که به نحوی از انحاء در رابطه با موضوع می‌تواند قرار بگیرد؛

آنچه درین رابطه شدیداً باید در نظر گرفته شود آنست که واجب و لازم می‌باشد تا تحلیل‌گر دقیقاً متناسب با هدف، زمینه، مخاطب و موضوع، انتخابی درست و بجا و مکفی کرده و با زیبایی و حوصله و خوش ذوقی به سرانجام رسانیده و ارائه دهد.

می‌بایدمان افزود که در توصیف، بیان جزئیاتی که کم درخشش و کم اثر می‌باشند نه تنها مؤثر و زیبایی بخش و برجسته ساز و پرورش دهنده نمی‌باشند که در مواردی زشت کننده و تفرزای بوده و به عکس زمینه‌های پر درخشش بسیار مؤثر بوده و پرداختن به آنها از موضعی ابداعی، ذوق‌محورانه، صبورانه و... لازم می‌باشد.

به هر حال، نویسنده با توجه به امر توصیف و پرداختن عملی به آن: گاهی زمینه مورد نظر را پرورش داده و برجسته می‌سازد؛ زمانی، ذهن مخاطب را آماده ورود، پذیرش، رد و... می‌دارد؛ گاهی، با پرداختن به این امر، نوشته را رنگین و متنوع و خواننده را سرگرم ساخته، از یکنواختی، هر دو را برون می‌آورد؛ زمانی از تلاش شدید ذهنی - که متوجه عمق مطلب و در رابطه طولی تحلیل قرار گرفته است - می‌کاهد، و نوعی استراحت می‌بخشد؛ و گاهی، او را با گذر دادن به زمینه‌های مورد توجه و گلگشت به زمینه‌های توصیفی، زیبایی‌های وصفی و یا ابداعی، در جهتی که تمایل دارد آرامش می‌بخشد.

بخش دوم - نشانه‌گذاری

در این بخش به ذکر لزوم رعایت پاره‌ئی از نشانه‌ها و علامتها در نوشته می‌پردازیم که:

- ۱- درست و روان خواندن نوشته را مهیا می‌کنند.
 - ۲- درست و کامل فهمیدن مطلب را میسر می‌سازند.
 - ۳- برخی از گنگی‌ها، ابهام‌ها و نارسایی‌ها را برطرف می‌سازند.
- از ظهور این نشانه‌ها در شیوه نگارش زبان فارسی مدت چندانی نگذشته و پس از آشنایی نویسندگان ما، با شیوه نگارش دانشمندان غرب، در زبان فارسی رایج شده است.^(۱)
- یکی از اساتیدمان را باور بر این بود که: فارسی زبانهای امروزی فقط از آن جهت به رعایت این نشانه‌ها در نوشته‌های خود نیازمند می‌باشند که از طریق فصاحت و بلاغت دور افتاده و با خودِ وسایل اصلی کلام و بیان (کلمه‌ها، عبارتها و جمله‌ها) حرف دل خود را به صورتی کاملاً روشن بیان کرده نمی‌توانند!

پذیرش این سخن بدین باورمان می‌رساند که: در صورت روشن، فصیح و بلیغ نوشتن مطلب، ما را به این نشانه‌ها و رعایت کامل و همه جانبه آنها نیازی نخواهد بود. به هر حال، از آنجا که

۱. زبان عربی از دیر باز با نشانه‌هایی همراه و آشنا بوده و در بهتر خوانی - بویژه در تجوید - از آنها بهره‌برداری شده و می‌شود.

شناسایی و احیاناً کاربرد بجای آنها در شرایط امروزی هر گز کاری لغو و بدون نتیجه نتواند بود، ما فقط به معرفی و ذکر محل و موقع کاربرد آنها بسنده می‌داریم:

یکم - نقطه (.)

این نشانه، علامت وقف کامل، سکوت ممتد و به پایان رسیدن جمله بوده و مهمترین موارد کاربردش عبارتند از:

الف - در آخر جمله‌های کامل - اعم از اینکه خبری، امری و یا انشایی باشد - گذاشته می‌شود. مثال برای جمله خبری: کار این سیاهه بسیار به درازا کشید.
مثال برای جمله انشایی: شاید اگر زودتر می‌نوشتم، خرابترش می‌کردم.
مثال برای جمله امری: این نوشته را بخوانید و نارسایی‌هایش را تکمیل کنید.
باء - بعد از حروفی که معمولاً به عنوان علامت اختصاری بکار می‌روند گذاشته می‌شود؛ مانند: ع. بیریا (عبدالله بیریا)؛ U.S.A (یونایتد ستمد امریکا)؛ سعدی متوفای قرن هشتم هـ. ق (هجری قمری) و غیره.

جیم - بعد از علائم شمارشی، و نیز پس از حروف ابجدی که به طریق حساب جمل نوشته شده باشند گذاشته می‌شود؛ مانند ۳.۲.۱ و غیره. یا: الف. باء. جیم. و غیره.
تذکره: این علامت (.) در آخر جمله‌ای هم که در داخل علامت هلالین و یا کمانک آمده باشد می‌آید؛ منتهای:

اگر عبارت داخل کمانک کامل و مستقل باشد، نقطه را در داخل کمانک می‌گذارند؛ مانند: (احمد همه حجت‌ها را تمام کرده بود.)؛ ولی اگر مطلب داخل هلالین بخشی از یک جمله و ناتمام بود، نقطه را در خارج کمانک می‌گذارند؛ مانند: (چنانکه در مواردی پیشمار خواهید دید). این نکته نیز قابل توجه می‌باشد که: اگر دو جمله کامل توسط واو عطف به یکدیگر معطوف شده باشند، حتماً نقطه را در آخر جمله دوم می‌گذارند؛ مانند: با یاد نام خداوند به آرامش عجیبی رسیده بودم و در ژرفای وجود خویش، نوری نوازشگر را مشاهده می‌کردم.

دوم - دو نقطه (:)

این نشانه معمولاً در موارد زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد:

الف - پیش از نقل قول و مطالب اقتباس شده از دیگران؛ مانند:
 قرآن به ما دستور می‌دهد که: عدالت ورزید که آن به تقوی نزدیکتر است.
 شعار سقراط این بود که: خود را بشناس.
 باء - پیش از بیان توضیحی، تعریفی و تفسیری مطلب مورد نگارش؛ مانند: آنچه انسان را به
 خداوند نزدیک می‌سازد: ایمان، اخلاص، تقوی و عبادت می‌باشد. و یا:
 ایثار یعنی: از خود گذشتن و دیگری را بر خود مقدم داشتن.
 تهجد، از آنجهت در نزدیک ساختن عبد به معبود مؤثر می‌باشد که:
 در آن ریاکاری کمتر راه می‌یابد.
 جیم - پس از کلماتی که در تفسیر و روشنگری مطلب نقش دارند؛ مانند: «مثلاً»، «چنانچه و
 چنانکه»، «یعنی»، «مانند» و نظایر اینها، مانند: در نماز وتر می‌توان به حق دیگران دعا کرد؛ چنانکه:
 خیلی از بزرگان کرده‌اند.
 وقتی سرم را بلند کردم یعنی: برو.
 در خیلی از زمینه‌ها ایثار می‌توان کرد، چنانکه: در زمینه‌های اقتصادی و نظامی.
 دال - میان اعداد و شماره‌هایی که نمایانگر: جلد کتاب و صفحه آن، سوره قرآن و یا دیگر
 کتب مقدس و آیه آن و نیز نماینده ساعت و دقیقه و ثانیه باشد دو نقطه می‌گذارند؛ مانند:
 المیزان ۴: ۱۲۷. یعنی المیزان، جلد چهارم، صفحه ۱۲۷. و یا: فرقان: ۲۳. یعنی سوره فرقان، آیه
 بیست و سوم. و یا نافله شب را در ساعت ۴: ۱۷ بجا آوردم؛ که روشن است.

سوم - کامه (۰)

کامه، که آنرا «ویر گول»، «او چپه» و «درنگ نما» نیز گفته‌اند؛ در موارد زیر به کار می‌رود:
 الف - میان دو و یا چند عبارتی که هر کدام غیر مستقل بوده و همه آنها در حکم اجزای یک
 جمله کامل باشند؛ مانند: کمال زهد، آنجا که در طلب قرب تلاش می‌کنی، چهره دیگری می‌نماید.
 باء - گاهی به جای او عطفی که میان دو و یا چند اسم و کلمه قرار گرفته است به کار
 می‌رود؛ مانند: در برخی از دوره‌ها پاکی، راستی، اعتماد و ایثار افسانه می‌شوند.
 جیم - وقتی که در نبودن کامه، امکان اشتباه خوانی وجود داشته باشد؛ مانند: چرا نه، می‌شود.

دال - آنگاه که ممکن باشد خواننده، دو کلمه را به شکل مضاف و مضاف‌الیه بخواند، میان آنها ویرگول می‌گذارند؛ مانند: رفتم به خانه، احمد نبود برگشتم.

هـ - هر گاه اسمی و یا عبارت و جمله‌ای که به عنوان عطف بیان یا بدل و توضیح و... در ضمن جمله اصلی آورده شود، کامه گذاشته می‌شود؛ مانند: شهید صدر، وقتی فلسفتنا را می‌نوشت، هنوز به سی سالگی نرسیده بود. و یا وقتی به او لبخند زدم، با آنکه از ترس می‌لرزیدم، برق امیدی ناآشنا، همه روانش را روشنایی بخشید.

و - میان عبارتهای قیدی و دراز نیز ویرگول می‌گذارند؛ مانند: برف، به آرامی، صورت گرفته‌اش را نوازش می‌کرد.

ز - برای جدا کردن بخشهای آدرس، یا ارجاع به صفحات متعدد یک کتاب، و یا مرجع و مأخذ یک کتاب هم از کامه کمک می‌گیرند؛ مانند: مشهد، خیابان امام رضا، کوچهٔ مجبان ولی عصر (ع)، بن بست سمت راست، پلاک ۹۲، کد پستی ۱۲۳۷۴.

یا: ابن سینا، شفا، برهان، صفحه‌های ۷۳، ۹۲، ۱۱۲، ۱۰۴.

یا: مثنوی، تصحیح استعلامی، شرکت انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، ه.ش. ص ۱۲۶.
ح - گاهی قبل و بعد از جمله‌های دعائیه‌ای می‌آید که در میان جمله اصلی قرار دارند و نه جمله‌های ویژهٔ دعائیه، که معمولاً به شکل مستقل و در آخر مطالب مربوطه جا می‌گیرند؛ مانند: در الهی نامهٔ خواجهٔ انصار، رحمة الله علیه، آمده است که: الهی! آن را که عقل دادی، چه ندادی؟ و آن را که عقل ندادی چه بدادی.

چهارم - نقطه - ویرگول یا نقطه بند (!)

این نشانه که آن را ویرگول نقطه دار نیز می‌گویند نشانهٔ مکثی است دوام دارتر از ویرگول و کمتر از نقطه؛ و موارد کاربردش از این قراراند:

الف - در وسط جمله‌های کامل و عبارتهای بلند مستقل گفتاری که اگر چه از نظر ظاهر مستقل می‌نمایند؛ ولی در واقع، از نظر معنی و مفهوم به یکدیگر بستگی و پیوند دارند؛ می‌آید؛ مانند: همهٔ حرفهایش تمام شد؛ اما عقده‌اش فرو کش نکرد. و یا: تمام بدنم می‌لرزید؛ صدایم در گلو شکسته بود؛ زیر پای خویش را تهی می‌یافتم؛ ولی با همهٔ اینها، خود را از دست ندادم.

شاید چنین پنداری را بتوان پذیرفت که: نقطهٔ این علامت، نشانهٔ کامل بودن جمله‌ای است که

نقطه - ویرگول در پایان آن قرار گرفته و، ویرگول آن، نشانه وابسته بودن جمله قبل از او به جمله بعد از او می‌باشد!

باء - برخی از جمله‌های تشریحی و تفسیری و معمولاً قبل از واژه‌های: «مانند»، «همچون»، «مثلاً»، «به عبارت واضحتر» و... می‌آید.

پنجم - گیومه یا علامت نقل («»)

این نشانه که بعضی آن را «ناخونه» هم می‌خوانند، معمولاً در موارد ذیل کاربرد دارد:

۱ - در اول و آخر مطلبی که نویسنده از دیگران اخذ و به عنوان شاهد و مدرک در نوشته خود نقل و منعکس نموده است.

تذکره: اگر مطلب نقل شده بلند و طولانی باشد؛ معمولاً با آن به سه گونه برخورد می‌کنند؛ اولاً آن که: در آغاز و انجام نقل مطلب گذاشته و سپس در آخر و اول کلیه خط‌هایی که آن مطلب را احتوا کرده‌اند گذاشته می‌شود.

ثانیاً: در آغاز و انجام تمام فقره‌های نقل قول شده می‌گذارند.

ثالثاً: مطلب نقل شده را در سطرهایی معمولاً کوتاه‌تر از سطرهای متن نوشته قرار داده، در اول و آخر و نیز سر و آخر هر صفحه‌یی که محتوی نقل قول باشد می‌گذارند.

۲ - در اول و آخر اسماء خاص، اصطلاحات و واژه‌های علمی - تخصصی و نیز: هر واژه و فقره‌ای که بخواهیمش برجسته و ممتاز سازیم گذاشته می‌شود؛ به طور مثال: وقتی بخواهند کلمه مهجور و نامأنوسی مانند «چشماغیل» را تعریف نمایند، آنرا در میان ناخونه قرار می‌دهند.

۳ - ترجمه برخی از واژه‌ها و جمله‌های خارجی نیز میان گیومه قرار داده می‌شوند؛

۴ - وقتی پای ارجاع به برخی از مدارک و یا بخشهای معین یک کتاب و یا یک نوشته و حتی سخنرانی و مصاحبه و... در میان باشد، مطالب و یا مطلب مورد نظر را میان ناخونه قرار می‌دهند؛ به طور مثال:

علم هستی و فن زیستن، فن عمل، فصل پنجم، «فن انجام عمل بدون آزار دیگران». و یا:

بخش عمده سخنرانی‌های داودی حول محور «خود آزاری» دور می‌زد. و امثال ذلک.

ششم - نشانه پرسشی (؟)

این نشانه که آنرا «علامت استفهام» نیز گفته‌اند؛ در موارد ذیل کاربرد دارد:
الف - در آخر جمله و عبارتهایی که مستقیماً به شکل پرسشی طرح می‌شوند؛ مانند: کی می‌آید؟ او را چگونه یافتی؟ و...

تذکر: پرسشهای غیر مستقیم، که گاهی شکل پرسش در پرسش را به خود می‌گیرند؛ علامت استفهام لازم ندارند؛ مانند: از بو سعید پرسیدند که: بوعلی را چون یافته است.
باء - بعد از کلمه‌ها و فقره‌هایی که جای جمله پرسشی را گفته و شخص را از تکمیل کردن جمله پرسشی بی‌نیاز کرده‌اند؛ مانند: در تاریخ عرفان، بهترین کتاب کدام است؟ نفحات الأنس؟ یا طرائق الحقایق؟

جیم - وقتی مطلبی، حکمی، تاریخی و یا نامی برای نویسنده گنگ و یا مورد تردید باشد؛ علامت پرسش را میان پراوتر نهاده و با این وسیله هم خواننده را متوجه تردید خود می‌سازد؛ هم از کسی که درستش را می‌داند طلب یاری می‌کند؛ مثلاً:

گرفتار دو عالم رنگم از بی مهوری نازت

اسیر الفت خود کن اگر می‌خواهی آزادم

بیدل(؟)

الهی! اگر کاسنی تلخ است، از بوستانست؛ و اگر عبدالله مجرم است؛ از دوستانست.

الهی نامه، ص ۲۱(؟)

تذکر: در مورد گذاشتن علامت استفهام در میان ناخونه یا پراوتر و یا در خارج از آنها دو گونه برخورد می‌توان کرد:

وقتی جمله داخل ناخونه و یا پراوتر مستقل و کامل باشد، علامت استفهام در داخل گذاشته

می‌شود؛ و:

هرگاه جمله داخل، ناقص و بخشی از جمله دیگری باشد، در خارج.

در گرما گرم تلاشهای شدید نظامی همچون فرشته‌ای فریاد می‌کرد که: «ای قوم! سرنوشت

فرهنگ این مردم را به دست چه کسی سپرده‌اید؟»

آیا در شرایطی که بر همه هستی ما می‌تازند، می‌توان گفت که: «بی طرف بودن معنا دارد»؟

هفتم - نشانه تعجب (!)

این علامت در پایان جمله‌هایی می‌آید که بیانگر و رساننده یکی از این حالات و معانی باشد:

الف - شگفتی؛ مانند: عجیب تصویری!

باء - تحسین؛ مانند: آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد!

جیم - تحقیر؛ مانند: چه تشخیص دقیقی! چه دواى مؤثری!

دال - تهدید؛ مانند: وای اگر از پس امروز بود فردایی!

و مواردی دیگر از قبیل تنفر، حسرت، درد، امید، دعا و غیره.

تذکره: در رابطه با نوشتن این علامت در میان و خارج از ناخونه و پراتر، همان اصل «کامل و

مستقل و یا ناقص» بودن جمله مد نظر گرفته شده، داخل و یا خارج ناخونه و پراتر قرار می‌گیرد.

هشتم - خط فاصله (-)

موارد کاربرد این نشانه از این قرار است:

الف - برای جدا کردن جمله‌ها و عبارتهای توضیحی، تفسیری و... از جمله اصلی نوشته؛ مانند:

وقتی صحبت از نشانه گذاری - و فواید متنوع آن در خواندن و نوشتن - به میان می‌آید؛ برخی قیافه

می‌گیرند!

باء - وقتی نوشته، گزارش گفتگوی افرادی باشد که به شکلی با هم تبادل افکار داشته‌اند؛ در

ابتدای گفتار هر کدام از آنها و دقیقاً در سر سطر نوشته می‌آید.

یاد آوری - اینکار، در واقع نوعی اقتصاد در نویسندگی بوده و بجای اینکه نویسنده هی پشت

سر هم بنویسد که: تقی گفت... محمود پاسخ داد؛ پس از ذکر نام آنها - برای مرتبه اول گفتگو - در

قسمت بعدی بجای اسمشان همین خط فاصله را می‌گذارد.

این مورد، بیشتر در داستانهای پرگفتگو، نمایشنامه‌ها و برخی از گزارشهای تلفنی کاربرد دارد.

جیم - گاهی این نشانه به جای حروف اضافه «تا، به» و در میان شماره‌های تاریخ نما، کلمه‌ها و

غیره به کار می‌رود؛ مانند:

«این نمایشگاه از ۱۷-۲۷ حوت ۱۳۷۴ دایر می‌باشد.»

ساعات کار: ۴-۸ بعد از ظهر.

جاده کابل - غزنی تا اطلاع بعدی بسته است.

دال - هرگاه در آخر سطر، برای نوشتن تمام کلمه، جا نبوده و نویسنده بخشی از آنرا به سر سطر

بعدی بنویسد؛ بعد از بخش اول کلمه، این نشانه (-) را گذاشته و بدین وسیله توجه می‌دهند که

کلمه ناقص است؛ مانند:

آنچه مرا بر آن داشت تا با همه وجود از ارزشهای مورد نظر خود دفاع کرده و ایشار-

گرانه عمل نمایم؛ تقوی و طهارت تو بود.

نهم - نقاط تعلیق (...)

بسیار اتفاق می‌افتد که نویسنده مطلب و یا مطالبی را از دیگران نقل کرده، ولی بدلالی

می‌خواهد: کلمه‌ای، فقره‌ای، عبارتی بلند یا کوتاه و بالاخره جمله و یا جمله‌هایی را حذف نماید؛

در مواردی از این دست، برای نشان دادن اینکه: «در اینجا چیزی حذف شده است نشانه تعلیق (...)»

می‌گذارد؛ مثلاً: وقتی ... آمد، به او بگو که تمام ... گم شده است.

تذکره: گاهی نویسنده قسمتی از اول مطلب مورد نظر خود را حذف کرده و به جای آن، از

نشانه تعلیق در سر سطر - و البته بعد از نشانه گیومه - استفاده می‌کند.

دهم - هلالین ()

هلالین یا کمانه - که آن را پرانتز هم می‌گویند؛ - در موارد زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱ - وقتی بخواهند جمله‌ای را معنی کرده و یا توضیح دهند؛ به جای «یعنی» و «یا» می‌آورند؛

مانند: وقتی تصویری‌ترین مشوی بیدل (طور معرفت) را می‌خوانیم؛ قوت و سرعت تخیلش ما را به

شگفتی وا می‌دارد.

۲ - برای معرفی مؤاخذ، اقتباس‌ها، نقل قول‌ها کوتاه و غیره از آن بهره گرفته؛ بجای اینکه به

پائین صفحه‌ها ارجاع دهند؛ در متن و میان هلالین معرفی می‌نمایند؛ مانند: «عارف بجلال او نگردد

بنالد، محب بجمال او نگردد بنازد...» (عده، ج ۴، ص ۳۷۲) و غیره.

تذکره: بعضی از نویسندگان، از هلالین برای ممتاز ساختن تقسیم‌های متن و شماره‌هایی که نمی‌خواهند در سر سطر و زیر هم بنویسند؛ استفاده می‌نمایند؛ مثلاً: تجنیس را به چند نوع تقسیم کرده‌اند: (۱) تجنیس تام؛ (۲) تجنیس خطی؛ (۳) تجنیس ناقص و غیره؛ چنانکه بعضی از نویسندگان در مواردی از آن دست که آمد، بجای هلالین، از خط فاصله بهره گرفته‌اند.

یازدهم - قلاب []

این نشانه را در موارد زیر به کار می‌گیرند:

الف - برای توضیح و یا روشن‌گری؛ مانند: داستان حسنک وزیر [که از نظر زیبا نگاری معرکه است] جزء متون درسی نشده است.

باء - برای ابراز نظر و یا مطلبی از نویسنده در ضمن نقل قول از دیگری؛ مثلاً: «الهی! آنرا که عقل ندادی، [از دارایی‌ها] چه بدادی؟!».

جیم - بعضی از مصحح‌ها، هنگامی که به تصحیح متون مشغولند، برخی اضافات لازم دید خود و یا نسخه‌بدلها را در میان قلاب جای می‌دهند؛ مانند:

«و از آدمیان مؤمن هست و کافر هست [مؤمن هستند و کافر هستند] و عاصی...» (شرح تعریف، ج ۲، ص ۸۶۸).

دال - بعضی از نویسندگان برای نمایاندن نحوه تلفظ برخی از واژه‌ها - اعم از داخلی و خارجی - و یا ارائه‌ی شکل درست و اصلی و مادری آن، از قلاب استفاده می‌کنند؛ مانند: اعیف [] یعنی ثنوی؛ و غیره (پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی؛ ص ۳۱).

ها - برای برجسته ساختن عبارت‌هایی همچون: «دنبالۀ مطلب در فلان» و یا: «باز مانده از فلان» در پایان و آغاز مطالب معین و مورد نظر بکار می‌رود.

دوازدهم ستاره (*)

این نشانه را معمولاً در موارد زیر به کار می‌برند:

یکم - به منظور ایجاد فاصله در میان دو شعر - اعم از اینکه دو غزل یا مثنوی و غیره‌ی باشند که پشت سر هم نوشته شده‌اند -، یا دو و یا بیشتر از دو مصراع از یک شعر.

دوم - برای ارجاع به حواشی صفحه‌هایی که یا:
حاشیه در حاشیه داشته باشد؛ لذا برای توضیح و یا ارجاع حاشیه اول از اعداد استفاده می‌شود و
برای ارجاع به حاشیه فرعی از ستاره؛ و یا:
اعداد برای مقصد دیگری - و مثلاً برای تبیین نسخه بدلها - مورد استفاده قرار گرفته باشند.
جیم - برخی از نویسنده‌ها، برای برجسته ساختن کلمه‌ها و فقره‌هایی مانند: «یادداشت»،
«توجه»، «تذکره...» پیش از نوشتن خود آنها، ستاره می‌گذارند.
دال - برخی از نویسنده‌ها، آن را در برابر کلمه اول پاراگراف‌های عمده و مورد نظر خود - و البته
به عنوان «نشانی» و «علامت اهمیت مطلب» - می‌گذارند.

بخش سوم - برخی بایسته‌ها

در این بخش به ذکر پاره‌یی از عمده‌ترین مواردی می‌پردازیم که در امر نویسندگی - به ویژه
آنگاه که پای رساله نویسی و کتاب نویسی به میان می‌آید - قابل توجه تواند بود.

یکم - صفحه عنوان

معمولاً در رساله‌ها و کتابها، بعد از ورق جلد، و احیاناً بعد از صفحه‌یی که مزین به «بسم الله
الرحمن الرحیم» شده است، پشت صفحه بسم الله را برای همین امر اختصاص می‌دهند.
این امر که در واقع معرفی نامه مختصری از کتاب می‌باشد، گاهی در بالای صفحه و گاهی در
قسمت پایین صفحه ظهور و تجلی می‌یابد.
چند سالی می‌شود که بعضی از ناشران، این معرفی نامه را دقیقاً به سبک کتابخانه‌یی و امروزی
انجام می‌دهند. به هر حال در این صفحه مسایلی مشابه مسایل زیر درج می‌شود:

* سر رشته زندگی را بدست گیرید

* دکتر دایر دبلیو

* ترجمه‌ی مسعود خلدی

* فیلم و زینگ: چاپخانه احمدی و لیتوگرافی بابک

* چاپ داخل کتاب: چاپخانه مشعل آزادی

* چاپ جلد کتاب: چاپخانه مشعل آزادی

* صحافی: صحافی دانش

* چاپ هشتم تابستان ۱۳۷۳

* تیراژ چاپ هشتم: ۵۰۰۰

* بهاء: ۳۲۰۰ ریال

* ناشر: انتشارات ابوعلی

دوم - فاصله گذارها

به عنوان اموری تزئینی و مؤثر پیشنهاد می شود به این نکات توجه شود:

الف - فاصله عنوان از سر صفحه: بهتر می نماید تا عنوان هر بخش، به فاصله ۶ تا ۷ سانتی متر پائین تر از سر صفحه و در وسط صفحه نگاشته شود.

باء - فاصله عنوان از سطر اول: فاصله سطر اول از عنوان هر بخش و یا هر فصل و غیره که معمولاً با حروفی درشت نوشته شده است، باید حداقل دو سانتی متر پائین تر - و حداکثر چهار سانتی متر - نوشته شود.

جیم - سطر اول: اولاً باید گفت که لازم و ضروری است تا نوشته بر صفحه کاغذ و غیر آن، باید طوری نوشته شود که: هر چهار طرف صفحه - به تناسب لازم - سفید داشته باشد؛ که همه کتابها از قدیم و جدید دارند. ثانیاً: فاصله سطر اول از کنار صفحه، حدود یک تا یک و نیم سانتی متر بیشتر از سطرهای دیگر باشد؛ که در همه نوشته های چاپی و دستی امروز، این کار رعایت می شود.

دال - فاصله متن از پا ورقی: معمولاً بین متن و پا ورقی خطی فاصل - به طول سطرهای همان صفحه - می گذارند.

گاهی خط فاصل را کوتاه کرده و حروف پا ورقی را ریزتر از حروف متن بر می گیرند؛ ولی زمانی که هیچ کدام از اینها رعایت نشده باشد، بهتر است میان متن و پا ورقی حدود دو تا دو و نیم سانتی متر فاصله قرار دهیم.

می توان با نوشتن مطالب پاورقی به رنگهایی مخالف رنگ متن، آنرا از متن ممتاز ساخت؛ همچنانکه می توان مقابل مطالب آن از اشکالی توجه برانگیز مانند ستاره و سرو و... بهره گرفت و بدین وسیله آنرا ممتاز ساخت.

تذکره: بعضی از نویسنده‌ها و ناشرها، وقتی مطلبی را از دیگری نقل قول می نمایند - به ویژه وقتی مطلب بلند و طولانی باشد - یا آن مطالب را با حروفی ریزتر و یا درشت تر می نویسند؛ و یا طول سطرهای آن را معمولاً دو سانتی متر کمتر از طول سطرهای مطالب خود (از هر طرف یک سانتی متر کمتر) می آورند؛ ولی اگر نوشته مربوطه بسیار کوتاه باشد، به ادامه مطلب، پس از نشانه دو نقطه (:و) در میان ناخونه جای می دهند.

معمولاً فاصله سطر اول از سر صفحه، حدود نیم سانتی متر بیشتر از فاصله سطر آخر از پائین صفحه است.

فاصله سطرهای دو طرف - بجز سطرهای آغاز هر بند و... - حتماً مساوی می باشند.
هاء - فاصله عنوان‌های کنار صفحه: عنوان‌های کنار صفحه معمولاً به فاصله دو سطر پائین تر از مطالب بالا و یک تا یک و نیم سطر بالاتر از مطالب بعدی، با حروفی درشت تر و یا به رنگی دیگر و تقریباً موازی و هم ردیف سطرهای اصلی، نوشته می شوند. در برخی از موارد، نویسنده بجای شماره‌های مربوط به عنوانهای بغلی از گذاشتن ستاره بهره می جوید.

سوم - شماره گذاریها

شماره گذاری معمولاً برای سهولت تشخیص و تداوم مطلب است؛ لذا همه صفحه‌های یک نوشته شماره دارند؛ منتها: برای تنوع و تزئین:

الف - صفحه‌های معنون و ممتاز (آغازین) هر فصل را شماره نمی گذارند؛ هر چند که از شمارش نمی اندازند.

باء - صفحه‌های مقدمه را گاهی با شمارش حروفی (یک و دو و سه و...) و زمانی با شماره‌های لاتین و در مواردی به حروف «ابجد» می نگارند.

بعضی از قدیمی‌های ما، اینکار را با نوشتن «اشکال حساب رُقم» مشخص می کرده‌اند. گاهی از شماره‌ها، برای ارجاع به پاورقی، شرح و توضیح و... بهره گرفته می شود، در این

حال، شماره‌ها یا دقیقاً در پایان جمله مورد نظر و یا روی شانه چپ واژه‌ای گذاشته می‌شود که مورد نظر نویسنده می‌باشد. همان طوری که قبلاً هم اشاره شد، گاهی برای این منظور از اشکالی مانند ستاره و غیره نیز بهره می‌جویند.

تذکره: در این رابطه بعضی از نویسنده‌ها، در هر صفحه و به تعداد لازم همان صفحه، شماره انتخاب می‌دارند؛ و برخی به ترتیب مسلسل، برای هر فصل، و عده‌ی هم به همان ترتیب (مسلسل) برای تمام نوشته خود، اعم از اینکه مقاله باشد یا رساله و کتاب.

باید افزود که اگر پاورقی در صفحه مورد نظر تمام نشود، لازم است تا نویسنده به نحوی خواننده را متوجه ساخته، یا مستقیماً بنویسد که: بقیه در کجا؛ یا با نشانه‌های ارجاعی (—) متوجهش دارد و یا عملاً عبارت را طوری بنگارد که خود بخود ناتمام بودن آن روشن گردد.

چندی است که گونه دیگری از شماره گذاری نیز رواج پیدا کرده است؛ و آن: شماره گذاری بندهای متعدد یک مطلب در داخل صفحه‌های کتاب می‌باشد. در این روش، نویسنده هر فصل و یا بخش را به چند بند تقسیم کرده و جلو هر بند شماره لازم را می‌گذارد.

تذکره: بعضی از این نویسنده‌ها، علاوه بر نهادن شماره هر بند در کنار مطلب، شماره فصل معین کتاب خود را نیز در کنارش می‌گذارند؛ مثلاً: ۱۲ - ۳ یعنی: بند دوازدهم از فصل سوم و غیره.

چهارم - پاورقیها

همانطوری که قبلاً هم آمد، ممکن است پاورقی‌ها به چند شکل منعکس شوند:

الف - پائین صفحات معین و لازم؛

باء - آخر هر فصل؛

جیم - آخر مقاله و یا کتاب:

به هر حال، پاورقی‌ها را برای اکمال و ارائه‌ی یکی از این موارد می‌آورند:

۱ - دادن نشانی مرجع و ماخذ مطلب یاد شده؛

۲ - توضیح، تکمیل و تفسیر مطلب متن نوشته؛

۳ - اعتبار و استحکام بخشیدن به مطلب؛

۴ - ارجاع به مطالب قبلی و یا بعدی نوشته؛

۵- ارجاع خواننده به زمینه‌های اطلاعاتی بیشتر؛

۶- ضبط و ارائه‌ی نسخه بدلها؛

۷- ارائه‌ی معنای برخی از واژه‌ها، ضبط حروف بومی اسماء و اعلام بیگانه، معادل‌های

اصطلاحی و لغوی و...

پنجم- نقل قول‌ها

آنچه بی‌نیاز از تأکید می‌نماید اینست که نویسندگی با «نقل قول» پیوندی بسیار نزدیک داشته و گاهی لازم و ضروری می‌شود تا نویسنده به نقل قول پردازد، اما آنچه در این رابطه مهم می‌نماید اینست که باید به اصول و ظرایف این امر توجه لازم و شایسته‌ی را مبذول دارد. از عمده‌ی ظرافتهای این کار آن است که:

۱- فقط در موارد شدیداً ضروری، گزیده و ارائه شوند؛ چرا که در غیر این موارد؛ نویسنده به فقر مطلب و تقالی متهم می‌شود. در این رابطه، شاید بتوان ضروری‌ترین موارد را از این قرار تلقی کرد:

۱- اثبات حکم و یا ادعا؛

۲- تأیید حکم و یا ادعایی مهم؛

۳- تحکیم و استدلال و حجت و...؛

۴- رهایی از سوء تعبیر و اتهام و...؛

۵- وقتی متن و یا مطلب مورد نظر به تحلیل، توجیه، تأویل، تفسیر و شکافتن نیازمند باشد.

۲- با دقت و امانت کامل نقل شوند؛ لازمه‌ی این کار: ارائه‌ی کاملاً عینی و همسان واژه‌ها، نحوه‌ی

املا، علامت گذاریها و غیره می‌باشد.

۳- اگر مطالب نقل قول شده طولانی و خلاصه شده باشند، باید تلاش دقیق شود تا: اولاً

مواضع حذف شده با گذاشتن نشانه‌ی تعلیق مشخص شده و ثانیاً: مطالب به گونه‌ی گزینش و

آورده شوند که پیوند معنایی آنها حفظ شده و سر رشته‌ی مطلب از دست خواننده بدر نرود.

تذکره: نویسنده در موارد «نقل در نقل» می‌تواند از روشهایی ویژه استفاده نماید؛ مثلاً: اگر نقل

در نقل کوتاه باشد، نقل قول را در میان ناخونه و نقل در نقل را در میان این نشانه و...، می‌گذارند،

ولی اگر بلند باشد نقل قول اصلی را با سطرهای کوتاه‌تر از سطرهای متن نوشته و نقل در نقل را در میان ناخونه قرار می‌دهند.

ششم - ضمایم و تعلیقه‌ها

ضمایم و تعلیقه‌ها عبارت از این موارد توانند بود:

الف - آنچه بر محتوای نوشته به نحوی از انحاء از نظر تکمیلی کمک می‌نمایند.

باء - عکسهایی که آوردن آنها از جهتی لازم و ضروری می‌نمایند؛

جیم - جدولهاییکه در ترتیب، خلاصه سازی و روشنگری کمک می‌نمایند؛

دال - اختلاف نسخه‌های مهم و قابل توجه، بویژه وقتی مربوط به برخی از احادیث و یا نقل

قولهای مهم و معروف باشند؛

ه‌اء - برخی از شواهد و مدارک لازم و ضروری؛ زیرا گاهی در امر نویسندگی به دلیلی مطالبی

مهم از قید قلم فرو می‌ماند؛ گاهی سندی گم شده و پس از پایان کار نوشته بدست می‌آید؛ گاهی

بیان شواهد، توضیح و تفسیرهای مؤثر، حجم متن و طول کلام را از اندازه مورد نظر بیشتر می‌دارد

و لذا آنرا به آخر می‌برند.

به هر حال، ضمیمه‌ها و تعلیقه‌ها به شکلی کاملاً روشن و ممتاز علامت گذاری و یا

شماره بندی شده، ارتباط هر ضمیمه را با مطلب اصلی به یکی از دو گونه زیر مشخص و ممتاز

می‌دارند:

یکم - متن را به صورتی دقیق شماره مسلسل زده و عین همان شماره را در ضمایم تکرار می‌دارند؛

دوم - هماهنگ کردن شماره ضمیمه، با صفحه و سطر مورد نظر در متن اصلی نوشته.

هفتم - فهرستها

وقتی نوشته مورد نظر، رساله و یا کتابی مرتب باشد، بهتر آن می‌باشد تا نویسنده، زحمت

آوردن فهرست دقیق و مکمل را تقبل نماید. در ایندسته از نوشته‌ها، فهرست جامع، معمولاً موارد

زیر را احتوا می‌نماید:

الف - فهرست آیات قرآنی.

باء - فهرست احادیث.

جیم - فهرست اقوال و امثال و حکم؛ اعم از فارسی و غیره.

دال - فهرست لغات و اصطلاحات.

هائ - فهرست داستانها و تمثیلات.

واو - فهرست اشعار؛ اعم از فارسی و غیره.

زاء - فهرست اشخاص و اعلام و قبایل.

حاء - فهرست مکانها.

طاء - فهرست کتابها.

یاء - فهرست تصاویر، جدولها و ...

تذکره: در زمینه کتابنامه، گاهی فقط به آوردن اسم کتاب و صفحه‌ی مربوطه بسنده می‌شود؛ هم

بدانسان که گاهی شناسنامه کامل آنرا ارائه می‌دهند.

در این رابطه بهتر و زیباتر آن است که: اولاً ترتیب الفبایی کتابها رعایت شوند؛ و ثانیاً کتابنامه به

ترتیب از کتابها، اعم از چاپی و خطی، فارسی و جز آن، به مجله‌ها، گاهنامه‌ها، مقاله‌ها، روزنامه‌ها

و غیره ختم شود.

هدایت و توفیق از اوست.

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

نثر

۱. امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر
۲. آرمانهای فاطمی (س)
۳. قرآن و دیدگاههای زیبایی‌شناسی
۴. علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه‌های او
۵. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی
۶. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی
۷. سرآغاز فاجعه جدید در تاریخ معاصر افغانستان
۸. طلوع انقلاب اسلامی
۹. ریشه‌ها و پیامدهای روان‌پزشکی
۱۰. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان
۱۱. مارکسیسم در افغانستان
۱۲. شکوه شهادت
۱۳. نمودهای وابستگی
۱۴. موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام
۱۵. هویت ستیزی
۱۶. افغانستان و تهدید غرب
۱۷. هدف‌گرایی و هدف‌گریزی
۱۸. راز و رمز نویسنده‌گی
۱۹. همسر‌داری و همسر‌گرایی
۲۰. دریچه‌ای بر تمدن معنیدار
۲۱. فرهنگ واره فارسی - عربی
۲۲. تهاجم و شکست شوروی
۲۳. انسان دلسوز به خویشتن

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک قابش هروی

اشعار

۱. بویی از کوثر
۲. فرمود عقیده تبار عشاق
۳. شمیم صحرا
۴. کاروان ناله
۵. طور خونین
۶. بیتابی اشراق
۷. دوراهی
۸. چند کلمه
۹. نمایش آواز
۱۰. بر که ذکر
۱۱. بلور نیاز
۱۲. هاله‌ئی از تکبیر
۱۳. لای بازوان آفتابی نسیم
۱۴. سرودهای مهاجر
۱۵. لحظه‌های طلوع
۱۶. از سبوی دل
۱۷. غزل‌های قلبی
۱۸. مهری در نیمه شب
۱۹. نیایش‌های مردود
۲۰. هذیان
۲۱. در انتظار شعر سپید
۲۲. شعر آفرینش

صوتی و تصویری

۱. هراس‌های نبی اکرم^(ص)
۲. پندهای نبی اکرم^(ص) به ابوذر غفاری^(ره)
۳. آرمانهای فاطمی^(س)
۴. آرمانهای امام علی^(ع)
۵. آرمانهای نبی اکرم^(ص)
۶. آرمانهای امام حسن مجتبی^(ع)
۷. غنمندی امام حسن مجتبی^(ع)
۸. آرمانهای امام حسین^(ع)
۹. فرهنگ حسینی
۱۰. شرح صحیفه سجادیه
۱۱. شرح صد میدان خواجه عبدالله انصار^(ره)
۱۲. شرح منازل السائرین
۱۳. انقلاب بی رنج
۱۴. مولوی شناسی
۱۵. ازین پنجره نگاهی به شعر و شاعری